

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



چشم انداز®

CHASHM ANDAAZ®

No. 92 Nov. 2002 شماره ۹۲ آبان /آذر حشوان /کیسلو ۵۷۶۳

زنده‌یاد دکتر روح‌اله سپیر، جاودانه مرد جامعهٔ یهودیان ایران

بهاء ۳ دلار



Published by:
IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری
سرپرست شورای نویسندگان: دکتر هوشنگ ابرامی
با همکاری
ایرج فرنوش، پوران سلیمانزاده، مهندس ناصر مقیمی، ایرج زهری، شهره نوفر (حکیمی)، روزا کیائی، نیسیم مراد، ناهید پیرنظر، الهام یعقوبیان، سیاوش مرادپور، مهندس آرام‌نیا، مسعود هارونیان، سعید بنایان، سعید طیبی.
نویسنده همراه: پرفسور امنون نتصر
مدیر داخلی: لیلی کاهن
روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا
تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حمودوت
با همیاری
اختر برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:
تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)
فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳ (۳۱۰)
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

نوشتارهای این شماره

با همیاری و همکاری شما عزیزان... ۴
یادآوری به ساکنان گرامی بولوار پیکو ۵
اجتماع مذهبی و مذهب اجتماعی ۶
در خط رابطه با خوانندگان ۹
جامعهٔ ما در میان دو قطب ایران و اسرائیل ۱۰
موقعیت شگفت‌آور اسرائیل — برگردان: ایرج فرنوش ۱۱
دکتر روح‌الله سپیر: جلوه‌ای از یهودیت ۱۴
چرا از سال آینده چشم‌انداز
فقط برای مشترکین ارسال می‌شود ۲۰
عبدالله طالع همدانی — پوران سلیمانزاده ۲۱
موقعیت اجتماعی مردان در جامعهٔ ما ۲۲
کاوشهای علمی اکتشاف نفت و گاز در اسرائیل
مهندس ناصر مقیمی ۲۶
سازمان سیامک در ایام روش هشانا و کیپور... ۲۹
ملا نصرالدین و عیالش — به روایت ایرج زهری ۳۰
میزراحی یعنی چه؟ — هوشنگ ابرامی ۳۲
آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت — شهره نوفر ۳۵
ماگن داوید و ماهیت آن — امنون نتصر ۳۷
نگاهی به ایران از دریچهٔ اینترنت و مطبوعات ۴۰
یهودیان در خطه کشف و اختراع و ابداع — روزا کیائی ۴۲
دانشمندان ایرانی در جستجوی
رابطه علمی با اسرائیل — نیسیم مراد، اسرائیل ۴۴
ادبیات فارسیهود،
میراث فرهنگی یهودیان ایران — ناهید پیرنظر ۴۵
دلیل گرایش زنان ما به جدائی... — نوشتهٔ الهام یعقوبیان ۴۸
عاقبت چشم هم چشمی — به قلم یکی از همکاران ۵۰
از نامه یک پدر به پسرش — سیاوش مرادپور ۵۳
برگزیده‌هائی از اغلاط چاپی جرائد — مهندس آرام نیا ۵۵
بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا — مسعود هارونیان ۵۶
بیلان و ترازنامه سازمان سیامک — سعید بنایان ۵۶
تجلیل از محمد علی دولتشاهی — سعید طیبی ۵۷
پیوند دلها ۵۸

با همیاری و همکاری پُر لطف و مهرآمیز شما عزیزان

سازمان سیامک

در ایام اخیر این خدمات را به جامعه انجام داده است

● خانم بیمار و کم درآمدی که در اورشلیم نیاز به داروی گرانبهائی داشتند و توسط پرفسور امنون نتصر از خدمات سیامک آگاه شدند، پس از دریافت دارو که به وسیلهٔ این سازمان برای ایشان تهیه و ارسال گردید طی نامه‌ای به زبان عبری که آن را پرفسور نتصر ترجمه و به ما فکس کرده‌اند می‌نویسند: «...*می‌خواهم از این عمل خیری که نسبت به من انجام داده‌اید شما را دعا کنم...این یاری شما مرا خرسند و امیدوار کرد و نگرانی سنگینی را از من دور نمود...من به این فعالیت‌های اعضای سازمان سیامک تبریک می‌گویم... برکت یروشالائیم شامل همگی شما گردد*».

● خانمی تلفنی به سازمان اطلاع دادند که با دو فرزند ۲ ساله و ۴ ساله مدت چهار ماه است که در **shelter** زندگی می‌کند. همسرش که به مواد مخدر معتاد است با او اختلاف دارد و بچه چهار ساله او اکنون از نظر روحی در وضع بدی بسر می‌برد. خانم یوآبیان و آقای بنایان در جریان امر قرار گرفتند. بلافاصله با ایشان حضوراً تماس گرفته شد و با فعالیت پیگیر این زن و دو فرزندش از این محل کثیف و آلوده به آپارتمان مناسبی نقل مکان داده شدند. وسائل خانه برای آنها تهیه گردید و مواد خوراکی در اختیارشان قرار گرفت و مهم‌تر از همه آنکه آن خانم با کمک سازمان مشغول به کار گردید.

● آقائی با ناراحتی بسیار به سازمان تلفن کردند و با لحن تأثر انگیزی می‌خواستند اوّل بدانند کسی که از طرف سازمان جواب تلفن او را داده کیست؟ می‌خواستند مطمئن شوند اگر او را می‌شناسد چیزی نگویند. وقتی از محرمانه بودن اینگونه گفتگوها مطمئن شد گریه کنان گفت: «با داشتن ۵ فرزند در یک آپارتمان دو اطاق خوابه زندگی میکردیم با ماهی ۱۰۰۰ دلار. اما چون عده‌مان زیاد بود بیرونمان کردند. آبرو داریم و نمی‌توانیم در خیابان بخوابیم. نقل مکان کردیم ولی نمی‌توانیم اجاره ۱۴۰۰ دلار ماهانهٔ تازه را بپردازیم...» او دیگر چیزی نمی‌توانست بگوید، فقط گریه کنان توانست آدرس جدیدش را به ما بگوید. همسر او در خانه خیاطی می‌کند و بچه‌هایش پول ندارند مواد خوراکی بخرند. سازمان پس از بررسی و اطمینان از وضع مالی این خانواده چند ماه تفاوت اجاره جدید آنها را تأمین و نیز ترتیبی داد که بتوانند تا مدتی مواد غذائی را به رایگان دریافت دارند.

● خانمی به سازمان تلفن کردند که دوست ایشان خجالت می‌کشد درباره وضع خود با ما تماس بگیرد و اجباراً ایشان به جای دوست خود طلب کمک می‌کنند. آن دوست زنی است که با دو دختر نوجوان خود در یک آپارتمان کوچک یک اطاق خوابه زندگی می‌کنند و هر سه باید بر یک تختخواب بخوابند. در اطاق همان آپارتمان آرایشگری می‌کند. مدتی است یخچال آنها که غیر قابل تعمیر است از کار افتاده و برای خرید یک یخچال در تنگنا هستند. پس از مشاهده وضع پول آنها توسط خانم یوآبیان وسیلهٔ مورد لزوم آنها خریداری و در اختیارشان قرار گرفت. جالب آنکه وقتی به آن مادر گفته شد که آیا به لحاف و ملافه و وسائل دیگر احتیاج دارد از شدت خوشحالی به گریه افتاد و گفت: «آیا شما را خدا برای ما فرستاده؟» و جواب یاری رسانان سازمان این بود: «نه. ما فرستاده‌های مردم نیکوکاریم».

● خانمی به سرطان پستان مبتلاست و وضع مالی او اجازهٔ هزینهٔ مخارج پزشگی را نمی‌دهد. سازمان با کمک‌های مالی افراد خیّر ترتیب عمل جراحی وی را داده است.

● دانشجوئی چندی پیش تقاضا داشت که در صورت امکان برای تهیهٔ یک ماشین دست دوّم به او کمک شود. او می‌گفت قادر نیست که خود به تنهائی این کار را انجام دهد و در عین حال به ماشین هم بسیار نیاز دارد. خانواده‌ای در ماه گذشته ماشین قابل استفاده خود را در اختیار سازمان قرار داد و ما بیدرنگ آن جوان را به سازمان دعوت کردیم تا ماشین را رسماً به اسم او کنیم. وقتی آمد از خوشحالی می‌لرزید.

● خانمی که با دو بچه از ایسرائل به آمریکا آمده بودند اظهار داشتند که شوهرشان ایشان را طلاق داده و مدتی است در اینجا سرگردانند، فامیل هم ندارند و کاری هم نمی‌توانند پیدا کنند. تقاضایشان این بود که آیا سازمان می‌تواند در تهیه بلیط برای بازگشت وی و دو فرزندش به ایسرائل کمک کند؟ پاسخ سازمان مثبت بود و اینک او و فرزندانش در ایسرائل بسر می‌برند.

با گروهی از یاران جامعه آشنا شویم

یوسف فرح نیک - Sara's Mobil - هلن مهرخواه - بیژن جواهریان - یوسف نعمان - فریده فریبور - اشرف نوازش کهنیم - فرشته ابریشمیان - شکرالله آذرمی - دکتر مهوش نوازش - فِرد لاوی - بهرام سیم زر - پروین قدیشا - رحیم کهن - ابراهیم سیماهی - باروخ شاهری - داریوش کیانفر - فریبا و مسعود چادرچی - هارون سرودی - میترا آوری - فریدون و فرشته فارهمی - پرویز امیدوار - هوشنگ کهن - Giti Besimanto - Arcadia HUB - Golden West Properties - شاهرخ توکلی - هلن محبوبیان - یعقوب بدی مقدم - Intouch America Inc. - مادلن خاکشوی - مایکل نعمان - فرد محجوبی - سیمون ادهمی - پوران سیانی - آلبرت حکیمی - شهناز کاشانی ایرانی - یوسف و سهیلا سنیلیان - فرزاد کیانفر - سلیمان زرگریان - خانواده قدسیان - الیاهو و دایرنا کاهن - یوسف یگانه افرا - اقدس رفیع‌زاده - شهین صحتی - کامران زرگری - منصور یدیدی - Shragatex - آرمان گنجیان - فری و ناصر دائی‌زاده - خانواده همدانی - ناصر و تربیت گلیان مقدم - الله‌یار کدخدا - داریوش و محترم رشتی - ناصر و اشرف زاغی.

SEP-[illegible]-02 WED 15:59 JHS INTL P.01

ما چند خانواده از شما، مخصوصاً خانم سوفر تشکر و
قدردانی میکنیم که به ما کمک کرده‌اید که بتوانیم شب
[illegible] بگیریم [illegible] به ما گفتند سازمان سیامک
خانم [illegible] و لیلی خانم این بار را برای ما فرستادن
[illegible] مرغ ۲ تا هم [illegible] گوشت ماهی ۱۰ بسته
۲۰ دسته سبزی قورمه شیرینی هم جعبه روغن
۳ تا برنج هم ۳ تا [illegible] گوجه فرنگی که با گوشت
[illegible] و لوبیا [illegible] که دوباره آوردن
ما چند خانواده از سازمان سیامک
[illegible] که زحمت کشیدید تشکر میکنیم
و از همه شما [illegible] خانواده [illegible] آرزوی
سلامتی و خوشی میکنیم [illegible] که [illegible]
به شما [illegible] خدا نگهدار همه شما باشه [illegible]

یادآوری به ساکنان گرامی بولوار پیکو

در ظرف ماه گذشته دو سه تلفن شکوه‌آمیز از یهودیان ایرانی ساکن بولوار پیکو داشتیم مبنی بر این که چرا آنجا را «محله» خوانده‌ایم. ایکاش می‌شد با این دوستان عزیز آن مقاله را بار دیگر مرور می‌کردیم تا روشن شود خدای ناکرده قصد هیچگونه بی احترامی به این عزیزان را نداشته‌ایم و بر عکس آنچه تصور رفته ما ساکنان این منطقه را در برابر ساکنان سایر «محله‌های لس‌آنجلس» گریزان از بندهای مادیات و پای‌بند اصول یهودیت و معنویت دانسته‌ایم. اگر نوشتهٔ «چشم‌انداز» بد تعبیر شده متأسفیم و برای آنکه حسن نیت خود را ثابت کنیم از ساکنان یهودی ایرانی پیکو/رابرتسن پوزش می‌خواهیم.



اجتماع مذهبی و مذهب اجتماعی

نوشتهٔ: داریوش فاخری

در پی‌آمد فتوای یک مقام مذهبی و قطعنامه‌ای که برخی از افراد جامعه برای تضمین اجرای این فتوا در موردبرگزاری مراسم ختم و سوگواری در لس‌آنجلس پخش کردند، جای آن دارد که برای باری دیگر درباره نقش مذهب در جامعه سخنی به میان آید.

این قطعنامه که به افراد جامعه حکم می‌کند که بر مبنای «هلاخاها»، بدون ارجاع به منبع و دلیل وجودی این قوانین،دست از افراط در خرج‌های مادی بکشند، برای باری دیگر چند مورد اساسی را در جامعهٔ ما نادیده می‌گیرد.

اول آنکه سعی شده کاری که یهودیان آمریکایی، سال‌هاست انجام می‌دهند را به جامعه حکم کنند و توقع داشته باشند که این کار به صورتی انقلابی و یکشبه به انجام برسد. دست اندر کاران، بنا به خصلت شرقی خود این واقعیت را ندیده میگیرند که این مورد و مواردی شبیه آن به خاطر موقعیت زمان و مکان فعلی، بایستی از طریق همه پرسی، بحث و تبادل نظر و آموزش صورت بگیرد تا به انجام پایه دار و مستحکمی برسد و سال‌ها برقرار مانده و به سنت تبدیل شود.

ربای‌ها و بخشی از این آقایان (و تعداد بسیاری کمی از خانم‌های حامی) توجه نکردند که جامعهٔ ما از لحاظ دانستن چراهای دینی، جامعه‌ای یکدست نیست و اجتماع مذهبی به جای صدور حکم و فتوا وظیفه دارد که در وهله اول، زیربنای مذهبی جامعه را تقویت کند.

برخی با ربای تدوین کننده این قطعنامه هم عقیده‌اند که اگر گروهی از مال داران جامعه این تحریم را شروع کنند، بقیه افراد جامعه این حکم را به عنوان رسم خواهند پذیرفت.

جای تعجب است که مقامات مذهبی که درباره مراسم پر خرج سوگواری تا به این حد نگران سرپیچی مردم از قوانین مذهبی (هلاخاها) هستند، تا کنون فتوائی دربارهٔمخارج کمرشکن عروسیها و مراسم وابسته به آن که باعث عوارض بی شمار و نابودی خانواده‌ها و ازدواج جوانان می‌شود، نداده‌اند. یا فتوائی در تحریم برگزاری مراسم عروسی در بعد از ظهر و شب شنبه نداده‌اند. این مورد کاملاً باعث بی حرمتی شبات، یکی از اصولی‌ترین فرمانهای یهودی است.

جامعه برای داشتن یک مذهب اجتماعی که آنها را از این هرج و مرج اجرای مراسم مذهبی نجات داده ویکپارچه کند احتیاج به رهبری دارد، امّا با وجود آنکه اجتماع مذهبی دارای چندین رهبر کوچک و بزرگ است، اجتماع کمتر مذهبی‌تر فاقد رهبر مذهبی است. البته کسانی هستند که جامعهٔ ما را دارای رهبر مذهبی می‌شناسند اما باید دید سعی آنان بر چه پایه‌ای استوار و نیت آنان از چه جایی سرچشمه می‌گیرد.

اجتماع مذهبی جامعه سعی بیشتری در کنترل چگونگی اجرای مراسم نشان می‌دهد تا کمک به تعالی دانش مذهبی در افراد وابسته به اجتماع خود. در صورتی که یهودیت از ما می‌خواهد همیشه یک دانش‌آموز باشیم تا یک مجری مطیع دستورات دینی.

افراد جامعه نه چندان مذهبی‌تر دلایل گوناگون دیگری دارند که با انتخاب رهبری که بیشتر به میل این طبقه حرف می‌زند و دین تفسیر می‌کند را به جای مذهبیون دو آتشه‌تر بنشانندند تا از آن راه تأییدی بر نحوهٔ زندگی خود و ارزشهایی که برایشان آشناتر و آسان‌تر است، بیابند.

شاید به همین دلیل رهبران مذهبی هر دو گروه، متفقاً، قادر نیستند بیش از ۵ درصد افراد اجتماع را روزهای شنبه به کنیساهای خود بکشند. البته این تعداد در صورت شرکت خانواده‌های صاحب عروسی یا بر-بت میتصوا ممکن است به کمی زیر ۱۰ درصد برسد.

شرکت کنندگان در مراسم بعد از ظهرهای جمعه حتی به زیر ۱ درصد می‌رسد.

افراد هر دو طبقه، در یک مورد وجه مشترک دارند، هر دو می‌خواهند که فرزندانشان از این راه، احترام آنان را نگه داشته و از آنان دور نشوند. بسیاری از خانواده‌هایی که سخت به چگونگی اجرای دستورات دینی دل بسته‌اند، خودشان از درک محتوای مطالب دینی قاصرند. آنان از پیوستن به یک گروه به شدت تندرو، توقع دارند که این تیم مذهبی و هسته دینی، کمبودها و ناتوانایی‌های آنان در مقابله با امواج خانواده شکن و سئوالات و توقعات فرزندان امروزی در جامعهٔ کنونی را از ایشان دور کند. از طرف دیگر آن دسته از افراد دستهٔ دوم که فرزندان خود را به مکتب‌های دینی می‌بازند با اجتماع مذهبی

در می‌افتند، به خاطر این که توانایی از دست دادن ارزش‌هائی که در زندگی به آن پای‌بندند را ندارند. گاه در این مسئله می‌مانم که آیا آنان بیشتر از، از دست دادن فرزند خود که به مذهبیون گرویده ناراحت‌اند یا از اینکه فرزندشان دنیای مادی‌ای که برای آنان بسیار با ارزش است را نادیده می‌گیرد و از این طریق عمل فرزند خود را، نفی خود و اعتقاداتشان می‌بینند.

اکثریت افراد جامعه نیز یا دست از نگهداری مراسم و تعلق به مراکز یهودی کشیده یا سالی یکبار و از سر اجبار و عادت در این مراسم شرکت می‌کنند.

دوم، مسئله قضاوت درباره دین داری دیگران و کنترل اعمال شخصی آنان توسط رهبری مذهبی است. قضاوت اجتماع مذهبی درباره مذهب اجتماع اگر بر اساس قضاوت کردن در مورد و کنترل دیگران صورت بگیرد، نتیجه‌ای منفی به بار خواهد آورد. قضاوت درباره دیگران نقطه مقابل تز دین یهود است. نقطه اصلی مذهب برای بشر، نزدیک‌تر شدن به خداوند است و از آن راه فروتن شدن هر چه بیشتر.

در مورد رهبری، باید دید و صادقانه سئوال کرد که در هر مورد زندگی، چه سیاسی، چه مذهبی، چه اجتماعی و چه هر مورد دیگر زندگی اگر احتیاجی به رهبر بود، این پدیدهٔ رهبری چیست و از طریق آن پرسید که رهبر کیست.

رهبری به سن و سال نیست، به عمل و عملکرد است. رهبر، بایستی دارای علم، آینده‌نگری، صداقت، شجاعت و ایثارگری باشد. رهبری بندرت از طریق وراثت صورت می‌گیرد و بازده مثبتی دارد. مُشه (موسی)، رهبر قوم ما که تمامی این خصوصیات را داشت، جاشوا جانشینش شد. رهبری حاکمیت هم نیست. مُشه با آنکه حرف خدا را می‌زد مشاور داشت. بر اساس تعالیم یهود، خداوند می‌گوید بین خودتان مشورت کنید و رأی نهایی را شما بدهید.

انتخاب رهبری که بر اساس چاپلوسی و بر اساس نیّت افراد مالدار جامعه بوجود بیاید نه تنها جامعه بلکه شخص رهبر را نیز فاسد می‌کند. در طول تاریخ دلیل پراکندگی یهودیان، سینت هینام (دشمنی در بین جامعه) نبوده است. جوامع یهودی تاوان بسیار سهمگینی را برای زمانهایی داده که رهبری مذهبی با افراد متمول جامعه دست به یکی کرده تا در اجرای دستورات و تعالیم یهودیت، به دلخواه عمل کنند. این حقیقت حتی در جوامع غیر مذهبی نیز صادق است. هر گاه حاکمان سیاسی با شرکتهای عظیم مالی می‌سازند، جامعه، تاوان سخت آن را می‌پردازد.

نکته سوّم از همین جا ناشی می‌شود. شخصی را تا حد پیشوا بالا بردن و تنها تکیه به سابقهٔ شغل مذهبی کسی کردن، بدون توجه به میزان نگهداری اصول دین و ترویج آن، خطایی مخالف تعالیم و تاریخ دین یهود ا.ست. وظایفی که شخصی از طریق مذهبی انجام و بابت آن دستمزد دریافت داشته، خدمت اجتماعی و مذهبی نیست.

چاپلوسی، اقتدا به شخصیت‌های کاذب برای آنکه در عوض کار یک طبقه بخصوص را راه می‌اندازند، باعث فناتیزم و عقب ماندگی‌ای می‌شود که هم اکنون در بسیاری از اجتماعات مذهبی مخصوصاً در اسلام بیداد می‌کند. به جای آنکه انسانها به خداوند نزدیک‌تر بشوند، به پیشوا و رهبر مذهبی نزدیک‌تر می‌شوند. خودخواهی جای ایمان رهبر را می‌گیرد و تعبّد و نوکر مآبی از شخص، حکم روز می‌گردد. پیشوا و رهبر می‌شود خود خدا - حق انتقاد از همه گرفته می‌شود. راهی برای بحث و تبادل نظر نیست - حرف یکی است. ربای فقط از پشت میکرفن حرف می‌زند و می‌رود و خودش اصلاً با حرفش یکسان عمل نمی‌کند و برای بسیاری مهم هم نیست. از این راه کسانی عیب پیشوا را عیب دین می‌شمارند و از دین می‌گریزند و کسانی هرگز به علو روحانی نمی‌رسند و فناتیک می‌شوند که نتیجهٔ آن معلوم است.

چه باید کرد؟

از زمانی که ابراهیم حکومت‌های خدایان طوایفی را زیر سئوال برد و تک خدایی را به جهان عرضه کرد، ما یهودیان، قوم پرسش و جستجو شدیم. می‌توان به راحتی گفت که اگر این دو را از ما بگیرند دیگر آن قوم نیستیم. قوم زارعی که زمین خدا شخم زدیم و قناریهایی که در معادن شناخت خدا و انسان رها شدیم.

یاد گرفتیم، از مُشه، اوراهام (ابراهیم)، ناویها، پیامبران، حاسیدها و عاشقان دیگر خداوند، یادگرفتیم که هر چیزی را از درون جامعه می‌توان حتی به خداوند گفت به شرط آنکه در دفاع از انسان باشد. یادگرفتیم که رابطهٔ ما با خداوند یک به یک و شخصی است که امّا از درون جامعه انجام می‌گیرد. یادگرفتیم که وظیفهٔ ما آن چنان که میمونید می‌گوید ایجاد تعادل بین تورا و میتصوا است و با خواندن و درک تورا، قادر به شناخت خدا و درک تعلیمات او خواهیم بود که یهودیت از ما می‌خواهد دانش‌آموز باشیم و نه یک نوکر مطیع.

اگر کسی می‌گوید که برای رهبری به هر حال کس دیگری نداشتیم و حالا هم چه کس دیگری را داریم؟ از او فرار کنید. او یا نادان است، یا تنبل و بی سواد که راه آسان‌تر نخواندن و نفهمیدن هزاران کتاب و کلاس و سخنرانی و سمینار یهودی به

زبان انگلیسی را انتخاب کرده و یا برای از دست ندادن موقعیت اجتماعی تازه یافته خود و شانه به شانه مالیدن با گروهکی، در خرید یک ربای حرف گوش کن شریک شده است.

وظیفهٔ اصلی ربای در این زمان و مکان اول آموزش کودکان و بزرگسالان زن و مرد جامعه است از طریق تشکیل کلاس، سخنرانی، سمینار، جلسات بحث و تبادل نظر و نوشتن است و نوشتن و نوشتن که با مردم جامعه ارتباط برقرار کند بدون تبعیض. بدون تبعیض آنکه یک نفر چقدر دارد و یا چقدر می‌داند و یا چقدر مذهبی است یا غیر مذهبی.

دوم آنکه به گفته خدا و خودش عمل کند. سعی کردن در خوشایند بودن در برابر انسانها، ربای را از خدا دور می‌کند. ربای می‌بایستی در دل جامعهٔ خودش باشد به درد مریض، دردمند، بی چاره و سرگشته برسد. نفس و میل شدید کنترل دیگران را در خودش بکشد. جائی که دستمزدی برای یک زندگی مرفه از کنیسای خود می‌گیرد، برای انجام میتصوای عروسی - میلا و ختم و دریافت دستمزد ناشی از آن خودکشی نکند.

وظیفهٔ ما نیز بعنوان یک یهودی در زمانهٔ فعلی چنان که الی ویزل گفته دور کردن ناامیدی از خودمان و آینده‌مان بعنوان یک یهودی است. ربـــای **سَکس**، رهبر یهودیان انگلستان چنین پندمان می‌دهد، او می‌گوید: «*باید بفهمیم که زمانه عوض شده، امروزه مردم یا دین را ترک می‌کنند و یا از نو می‌شناسند. او می‌گوید ما مثل والدینمان نیستیم، فرزندانمان هم، ما نیستند. والدین ما تلاش کردند به بچه‌هایشان چیزی را بدهند که خودشان نداشتند، رفاه مادی، تحصیلات دانشگاهی و مدرن، و شانسی برای انتخاب حرفه مورد علاقه خود. آنها کوشش کردند فرصت‌هایی را در اختیار ما بگذارند که خودشان هرگز نداشتند.*

ما نیز در عوض باید به فرزندانمان چیزی را بدهیم که نداریم، بطور مثال، شناخت، درک، تجربه و زندگی یهودی و میراث‌های آن».

شالم

تلفن تماس ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)
شماره فکس ۹۲۶۶-۸۴۳ (۳۱۰)

در خط رابطه با خوانندگان

● **آقای موسی زاده** - از اینهمه سخنان لطف آمیزتان نهایت سپاسگزاریم ولی «چشم‌انداز» را «مقدسنامه» خواندن عنوانی است که گردانندگان این نشریه به هیچ روی خود را شایستهٔ آن نمی‌دانند. به هر حال از اینکه بعضی از نوشته‌های چشم‌انداز را برای خواهران و برادران عزیزمان به ایسرائل فکس می‌کنید ممنونیم. بد نیست بدانید با طرحی که اکنون در دست تهیه است بزودی نشریه مورد علاقه شما از طریق اینترنت جهانگیر خواهد شد.

● **آقای منصور خلیلی** (نیویورک) - طرحی که اجرای آنرا برای آقای مشفق همدانی پیشنهاد فرموده‌اید بسیار سنگین‌تر و دشوارتر از آنستکه از عهدهٔ این مرشد روزنامه نگاران و نویسندگان یهودی ایرانی بر آید. ایشان از اینکه شما آماده‌اید برای مخارج چاپ کتابی دربارهٔ «ایسرائل و فلسطین» مبلغی را در حدود وضع مالی خود پرداخت نمائید ابراز خوشوقتی می‌کنند و توفیق شما را در نیل به آمال مذهبی خواستارند.

● **آقای روبن دخانیان** - از شادباش شما برای تغییر و تحول اخیر در چشم‌انداز ممنونیم. شما که خود از پیش کسوتان خدمات اجتماعی در جامعه ما هستید میدانید که هر ماه مجله‌ای که صفحاتی برای خواندن داشته باشد، به دست هزاران خواننده سپردن کاری نه چندان آسانست. همین قدر شناسی‌هاست که برایمان بسیار انرژی بخش است.

● **خانم مهرناز مهرخواه** - مرقوم داشته‌اید که: «ابراز علاقه من در نوشتن مطالبی برای مجله چشم‌انداز سینه زدن در راه مذهب یهودیت نیست بلکه این تپش را در سینهٔ خود نسبت به درگاه الهی و نیروهای والای هستی حس می‌کنم» بنویسید مطالبی راکه دوست دارید و برای ما بفرستید. چشم‌انداز در انحصار هیچ فرد یا گروهی نیست ولی طبعاً در انتشار نوشته‌هایش تابع اصول ویژه‌ایست که به آنها احترام می‌گذارد.

● **آقای عنایت خرمیان** - به خاطر ابراز توجه و علاقه بسیاری از خوانندگان نظیر شما به این اندشه افتادیم که اندرزهای چاپ شده در «من و گنجشکهای خونه» را که در واقع خطاب به دختران و پسران جوان ما بود به انگلیسی ترجمه و برای خوانندگان جوانمان به چاپ برسانیم.

● **آقای شائولی** (هامبورگ) - لطف کرده‌اید که در مورد «اشتباه کوچک» ما دربارهٔ جمعیت ممالک دنیا برایمان فکس فرستاده‌اید. این خود نشانه‌ای از توجه دقیق خوانندگان چشم‌انداز به مطالب مندرج در آنست. به لس‌آنجلس آمدید ما را بی خبر نگذارید.

● **آقای آلبرت حکیمی** نوشته‌اید: «با دیدن عکس خانم دکتر عزیزه برال بر روی جلد مجله چشم‌انداز تمام وجودم لرزید. موهای تنم راست شد و اشگ در چشمانم حلقه زد. به راستی ایشان استحقاق لقب گلدای جامعه ما را دارند. تعدادی از خدمات ایشان را به جامعه منظور فرموده بودید. متشکرم ولی من و افراد دیگر می‌دانیم که به همین جاها ختم نمی‌شود. ایکاش افرادی که با کمک‌های سازمان هاتف و دیگر سازمان‌های یهودی دیگر به جا و مقامی رسیده‌اند همواره این کمک‌ها را به یاد بیاورند و متقابلاً، حالا که می‌توانند گره گشای جامعه امروز باشند از کمک خود به سازمانهائی مانند سازمان شما دریغ نکنند». بر این سخنان پر احساس چه می‌توانیم بیافزائیم؟

● **آقای مئیر عزری** - آرزو می‌کنیم در انتشار شمارهٔ ویژهٔ ستارهٔ شرق موفق باشید. چه خوب در نامه خود شرح داده‌اید. به راستی که امروزه همکیشان همزبان ما در ایسرائل بیش از هر زمان دیگر به همیاری و همراهی همه ما نیاز دارند. همانگونه که ما برای ثبات زندگی قومی خود دیده به وجود این عزیزان دوخته‌ایم، آنها نیز از برای پیشبرد اهداف ملی و ایستادگی تزلزل ناپذیر چشم به حمایت و پشتیبانی ما دوخته‌اند.

● **به خانم محترمی** که از چاپ عکس نمایشگاه بنز به همراه تصویر منحوس هیتلر گله‌مند بودند عرض می‌کنیم که: در این مورد که ما سالها و قرنها کوشیده‌ایم که نگوئیم و نشنویم و افشا نکنیم و بر سر واقعیات سرپوشی بگذاریم حرف خیلی زیاد است. می‌کوشیم در این باره بحثی را بین دو مکتب فکری موجود در صفحات مجله بگشائیم.

● **آقای عزیزی** که نام خود را ذکر فرمودند ایراد داشتند که چرا در شماره ویژه نوشته بودیم که جوانان یهودی پیکو نشین با جوانهای محله‌های دیگر یهودی نشین ازدواج نمی‌کنند. به متن مقاله «محله‌ها» که رجوع کردیم دیدیم در مورد پیکو نوشته‌ام: «در محله پیکو هیچگاه نمی‌شنوید که جوانی از این محله با یک دختر یا پسر **غیر یهودی** ازدواج کرده باشد» به هر حال اگر سوء تفاهمی شده معذرت می‌خواهیم. یعنی جز این چاره‌ای نداریم چرا که گردن ما اهل قلم در برابر «گردن کلفت‌های» جامعه از مو هم نازک‌تر است.

● **خانم فلورا دردشتی** نوشته‌های زیبا و شاعرانه شما رسید. به موقع از آنها استفاده خواهیم کرد. همین قدر که به یاد ما و همکاری با ما هستید از شما نویسندهٔ گرامی سپاسگزاریم.

● **خانم مهین بینا** شعرها، قطعه‌ها ونوشته‌های پُر احساس شما را چندیست دریافت کرده‌ایم. سعی می‌کنیم به تدریج از آنها استفاده کنیم. حقیقت آنست که در این ایام به قدری مباحث مورد نظر خوانندگان فراوانست که گردانندگان مجله در انتخاب آنها گاه با اشکال مواجه میشوند. با شما در تماس خواهیم بود. □

جامعهٔ ما در میان دو قطب ایران و ایسرائل

جامعهٔ یهودی ایرانی ساکن کالیفرنیا تنها از نظر برخورد فرهنگ ایران و آمریکا و یا شکاف هولناک بین دو نسل نیست که در هر گامش با دو نیروی مغناطیسی شدیدی روبرو است و هر دم به سوئی کشانده می‌شود. این جامعه با دو قطب بسیار قوی دیگر روبرو است که کمتر دربارهٔ آن بحث شده و آن دو یکی ایران و دیگری ایسرائل است. اگر این دو کشور در کمال مودّت و دوستی و همرنگی بسر می‌بردند اشکالی در میان نبود اما می‌دانیم که چنین نیست و گر چه دولت و ملّت ایسرائل همیشه به سوی همه کشورها از جمله ایران پیش از انقلاب دست دوستی دراز کرده‌اند اما عناد وحشیانه‌ای که حکومت ایران نسبت به ایسرائل و مردمش نشان می‌دهد و اگر جوانان و نوجوانانی در این خاک به دست تروریست‌های دست پروردهٔ دولت ایران تکه پاره شوند مطبوعات فاشیستی ایران با تیتر درشت از کشتار صیونیست‌ها به دست مبارزان فلسطینی دم می‌زنند برای تمایلات اقلیمی فرد یهودی ایرانی دشواری بزرگی پدید آورده است.

این فرد از یک سو زادگاهش را ولو آنکه از جنایت‌های غیر انسانی سران آن متنفر باشد دوست دارد. از مردم سادهٔ بی ریایش که قرن‌هاست ملعبهٔ دست خونخواران خارجی و داخلی بوده‌اند خاطره‌ها دارد. زندگی‌اش را برای سالهای بسیار از عمر خود مدیون آن معلم و پزشک و نانوا و کفشدوز و آجرپز و قالی‌باف و خیاط و هزاران و میلیون‌ها کارگر و کشاورز زحمتکش دیگر می‌داند. به زبان و ادبیات فارسی عشق می‌ورزد، حامی دوستدار ایران و ایرانی است و حتی در این دیار غرب بزرگترین مشوّق هنرمندان ایرانی است. امّا وقتی که می‌بیند حکومت جنایتکار ایران نه تنها طی نطق‌های نژادپرستانه به ایسرائل و ایسرائلیان حمله می‌کند بلکه در پرورش ترور و تروریسم علیه یهودیان این آب و خاک نقشی مکارانه و غیر قابل انکار بازی می‌کند آنوقت عشق خود را به ایران و ایرانی خدشه‌دار می‌بیند. با اینهمه نمی‌تواند به کلّی به زادگاه خود و مردم پاکش بی اعتناء باشد.

از سوی دیگر دلبستگی یهودی ایرانی به ایسرائل که پنجاه و اندی سال است در قلب خاورمیانه قربانی می‌دهد تا به دنیا به ویژه کشورهای همسایه که روی دریای معادن طبیعی قرار دارند و ملّت‌هایشان با زور و قلدری و عقب ماندگی روبرویند نشان دهد آزادی و دموکراسی و برابری چیست و با پیروی از این سرزمین چگونه می‌توان در کوتاه مدت زندگی اجتماعی را به سوی رفاه ترقی و پیشرفت کشاند، او را به سمتی سوق می‌دهد که هدف اعمال سیاهکارانه هیئت حاکمه ایران است. در اینجاست که فرد یهودی با غلیان روحی روبرو می‌شود و تقسیم



در تظاهرات لس آنجلس علیه آدمکشی های وحشیانه در ایسرائل، یهودیان ایرانی بیش از دیگران شرکت داشته اند.

کردن احساسش نسبت به ایران کاری بس دشوار می‌گردد. به زبان آسانست که گفته شود بین ملت و دولت ایران فرق است ولی مگر می‌توان به همین سادگی دیواری بین دوستی با ملت و نفرت از دولت این سامان کشید. وانگهی با وجود آنکه به گواهی تاریخ دو هزار و هفتصد ساله، یهودی ایرانی همیشه به ایران و ایرانی خدمتها کرده، عده‌ای از غیر یهودیان ایرانی که ادعای روشنفکری هم دارند علیه ایسرائل قلمفرسائی می‌کنند و «پادُنبکی» همان رجاله‌های فاسدی می‌شوند که از آغاز انقلاب کوشیده‌اند آدمکشی را از داخل ایران به «قدس» صادر کنند.

در این میان احساس یهودی ایرانی که خارج از ایران و ایسرائل و در محیط کالیفرنیا زندگی می‌کند به چه صورت در می‌آید؟ آنکه هم زادگاه و مردم پاک ساده‌اش را دوست داد و هم به سرزمین نیاکانش عشق می‌ورزد وقتی می‌بیند حاکمان ایران بر ملت ایسرائل وحشیانه دندان تیز می‌کنند و تشنهٔ خون نوباوگان و نوجوانان یهودی ایسرائلند چه احساسی به او دست می‌دهد؟ این احساس پیچیدهٔ نامعلوم و نامشخص که اسمی خاصی بر آن نمی‌توان گذاشت از بزرگترین دشواریهای روحی جامعه ما است که ده‌ها درجه بدتر از اختلاف بین فرهنگ ایرانی و آمریکائی و نسل دیروز و امروز ایجاد بلاتکلیفی و سرگردانی می‌کند.

در واقع این احساس از همان روز که حکومت ظالم جمهوری اسلامی خدمتگذار صنایع ایران حبیب‌اله القانایان را به جرم سفر به ایسرائل و به اتهام پوچ به تیر اعدام بست در وجود یهودی ایرانی بوجود آمد. او که ایران و ایسرائل هر دو را دوست می‌داشت و تا آن زمان آن دو با هم دوستانه رفتار می‌کردند به ناگاه یکی را سبعانه دشمن دیگری دید و خود سر در گم شد. از آنروز تا کنون این سر در گمی بخاطر تزاید کینه‌های حیوانی حکومت ایران نسبت به ایسرائل بیشتر و بیشتر شده است و اینک پس از گذشت بیست و اندی سال یهودی ایرانی مقیم کالیفرنیا خود را بین کشش دو نیروی پُر توان در رنج عاطفی می‌بیند. □

این مقاله را «اریک هافر Eric Hoffer» در ۲۶ ماه مه ۱۹۶۸، قریب یکسال پس از جنگ شش روزه یعنی ۳۴ سال پیش در روزنامهٔ لس‌آنجلس تایمز انتشار داد. مقاله‌ایست که نشان می‌دهد حقیقت هرگز دگرگون نمی‌شود. اریک هافر یک آمریکائی غیر یهودی و فیلسوف ارزنده‌ای در علوم اجتماعی بود. در سال ۱۹۰۲ به دنیا آمد و در سال ۱۹۸۳ از دنیا رفت. او مؤلف نُه کتاب و برندهٔ مدال آزادی از رئیس جمهور آمریکاست. نخستین کتاب او «خداپرست واقعی» که در سال ۱۹۵۱ منتشر گردید به عنوان یک اثر کلاسیک شهرتی جهانی یافت.

موقعیت شگفت‌آور ایسرائل

یک مقالهٔ کهنه نشدنی

نوشتهٔ: اریک هافر
برگردان: ایرج فرنوش

مردم یهودی همیشه با وضع عجیب و شگفت‌آوری روبرویند: آنچه را برای مردمان دیگر واجب و جایز است برای یهودیان ممنوع می‌شود. ملت‌های دیگر هزاران و حتی میلیون‌ها نفر را از سرزمین خود بیرون می‌کنند ولی هیچگاه مسئلهٔ پناهندگی مطرح نمی‌شود. روسیه چنین کرد. لهستان و چکسلواکی چنین کردند، ترکیه قریب یک میلیون یونانی را از کشور خود بیرون راند. الجزایر یک میلیون فرانسوی را خارج کرد، و اندونزی - خدا می‌داند چه تعداد کثیر - چینی را از خاک خود به بیرون فرستاد اما در هیچ مورد هیچ کس سخنی از «پناهندگان» به میان نیاورد.

ولی در مورد ایسرائل موضوع جابجا شدن اعراب به پناهندگان ابدی تبدیل شده است. حالا همه مدعی‌اند که ایسرائل باید یکایک اعراب را به کشور خود باز گرداند!

«آرنولد توئین بی» تاریخنگار معروف، تغییر مکان اعراب را شقاوتی بزرگتر از آنچه نازیها مرتکب شده‌اند می‌داند (!) [که همین خود دلیل بارزی بر آنست که دنیا می‌کوشد حقیقت را برای یهودیان وارونه کند. اما حقیقت هیچگاه تغییر پذیر نیست.]

ملت‌های دیگر وقتی در میدان جنگ پیروز می‌شوند شرایط صلح را دیکته می‌کنند اما وقتی پای ایسرائلِ پیروز به میان می‌آید این اوست که باید به شرایط صلح تن در دهد. ملت‌های دیگر وقتی شکست می‌خورند به حیات خود ادامه می‌دهند و آثار شکت را به تدریج از میان برمی‌دارند ولی اگر ایسرائل با شکست روبرو شود نابود خواهد شد و امکان بر پا ایستادنش نخواهد بود. اگر عبدالناصر در جنگ ژوئن فاتح شده بود ایسرائل از نقشه جغرافیائی محو می‌شد و کسی برای نجات یهودیان گامی پیش نمی‌گذاشت. تعهدی که از جانب دولت‌ها نسبت به یهودیان بعمل می‌آید، از جمله تعهدات دولت آمریکا، فقط بر روی کاغذ ارزشمند است.

وقتی مردم در ویتنام جان می‌دهند و یا سیاه پوستانی در «رودزیا» اعدام می‌گردند فریاد خشم دنیا همه جا به گوش می‌رسد ولی وقتی هیتلر یهودیها را قصابی می‌کرد صدای اعتراض هیچکس بلند نشد. همین سوئدی‌ها که امروزه به خاطر اعمال ما در ویتنام قطع روابط سیاسی با آمریکا را خواستار شده‌اند به جنایات هیتلر در مورد کشتار یهودیان به کلی خاموش ماندند. نه تنها این، بلکه برای این جانی قرن، سنگ آهن می‌فرستادند، قطارهای نظامی‌اش را سرویس می‌کردند و افزارهای یدکی برایش فراهم می‌آوردند.

یهودیان در دنیا تنهایند. پا برجائی ایسرائل فقط به خاطر تلاش‌های خود یهودیانست. در این لحظه که این سطور به نوشته در می‌آید کشور ایسرائل تنها متفق قابل اعتماد و بدون قید و شرط آمریکاست. ما خیلی بیش از آن چه ایسرائل به ما متکی باشد می‌توانیم به ایسرائل اتکاء و اعتماد داشته باشیم. اگر در جنگ شش روزه اعراب و هواداران روسی آنها فاتح شده بودند اوضاع به کجا می‌انجامید؟ بقای ایسرائل برای آمریکا و به طور کلی دنیای غرب جنبهٔ حیاتی دارد.

من در اندیشه خود اخطاری را حس می‌کنم که نمی‌توانم آنرا بازگو نکنم و آن اینکه؛ آنچه بر سرِ ایسرائل بیاید همه ما مسئول خواهیم بود. اگر ایسرائل نابود بشود ما در ایجاد هولوکاست دیگر خاموش مانده‌ایم.□

ما خیلی بیش از آن چه ایسرائل به ما متکی باشد می‌توانیم به ایسرائل اتکاء و اعتماد داشته باشیم.
بقای ایسرائل برای آمریکا و به طور کلی دنیای غرب جنبهٔ حیاتی دارد.

دکتر روح‌اله سپیر

جلوه‌ای از

جلوه‌های درخشان یهودیت

برتولت برشت می‌گوید: «بیچاره آن ملّتی که نیازمند به قهرمان باشد». قوم یهود به گواهی تاریخ پر فراز و فرودش هیچگاه به قهرمان و قهرمانسازی نیاز نداشته است چراکه هر یهودی راستینی که فرامین مقدّس نوع دوستی و انسانیت را نه بر در و دیوار خانه‌اش بلکه درون قلب خویش نقش بسته و بدان عمل کرده است خود یک قهرمان است و ما در قوم خود چه بسیار از این کسان داریم. اگر امروز از زنده‌یاد دکتر روح‌اله سپیر سخن می‌گوئیم قصد ستایش مردی را که به زعم دیگران می‌تواند یک قهرمانِ بی چون و چرا باشد نداریم بلکه می‌خواهیم از انسانی که شیوهٔ تفکر و نحوهٔ کارش مظهری از یهودیت بود یاد کنیم. نیز بر آن نیستیم که شرح زندگی وی را هر چند کوتاه و فشرده بیاوریم زیرا که او در نیل به مقصود خویش همفکران و همیاران بسیاری را به همراه خود داشت و شرط انصاف نخواهد بود که زندگی دکتر سپیر بدون ذکر نام یکایک آنها گفته شود. از اینرو می‌کوشیم چند صحنهٔ گزیده از دوران عمر او و دستاورد بزرگ او یعنی بیمارستانی را که اینک به نام وی خوانده می‌شود بازگو کنیم.

-۱-

دوران حکومت رضاشاه است و چیزی نمانده نخستین دانشجویان دانشکدهٔ پزشکی سوگندنامه یاد کنند. یکی از آنها جوانی یهودی به نام روح‌اله سپیر است که اینک در بخش زنان و زایمان یک مریضخانهٔ دولتی با درجهٔ انترن مشغول خدمت است. او جوانی است دیندار و با خدا، ورزش دوست و عاشق طبیعت، شناگر و کوهنورد، اهل قلم و سخن، نمایشنامه‌هائی در ایام تحصیل نوشته و آنها را در همان محیط آموزش به اجرا در آورده، زبان انگلیسی را پس از تحصیل در کالج آمریکائی‌ها به حد کمال فرا گرفته، در دبیرستان نور و صداقت «علوم طبیعی» درس می‌دهد، از نخستین پیش‌آهنگان بوده و در سالهای تحصیل دبیرستانی رهبری گروهی از پیش‌آهنگان را بر عهده داشته، استعدادی بسیار در کار مدیریت دارد و اهل کتاب و مطالعه است.

و امروز او در این بیمارستان دولتی تهران شاهد صحنهٔ دلخراش و تکان دهنده‌ایست. یک زن آبستن یهودی شهرستانی که کیسه آب او ترکیده است، بر روی بستر افتاده و از



سر در ورودی بیمارستان دکتر سپیر

شدت درد دارد سخت عذاب می‌کشد. صورتش سرخ شده، چشمهایش دارند از حدقه در می‌آیند، لب زیرینش را چنان به شدت گاز می‌گیرد که انگار می‌خواهد آنرا پاره کند. بر دو سوی تختخواب چنگ انداخته. سپیر قدمی پیش می‌گذارد و می‌خواهد دست زن را بگیرد که دکتری که وی زیر دستش کار می‌کند با خشونت می‌پرسد: «کی اجازه داد به تو جلو بروی؟» او گمان ندارد که سپیر یهودی نیست. لااقل اسم کوچک او این تصور را در پزشگ مسلمان ایجاد کرده. زن زائوی یهودی فریاد می‌کشد. فریادی جگر خراش: «خدایا به دادم برس» پزشگ مسلمان که مشغول کار دیگری است با عصبانیت می‌گوید: «خفه شو بد جهود». زن نمی‌تواند ساکت باشد. فریاد بلندتر دیگری می‌کشد و آن پزشگ پای پیش می‌گذارد و برافروخته با صدای بلند می‌گوید: «پدرسوخته، اینجا را نجس کرده‌ای بس نیست که سلیطه بازی هم در می‌آوری؟» و بعد سیلی محکمی به گوش آن زن می‌زند.

زن از تختخواب به زمین می‌افتد و لحظاتی بعد او و فرزند درون شکم او جان می‌دهند.

و سپیر خشک زده و حیران این صحنه را می‌بیند. داغ می‌شود. آتش می‌گیرد. مات و خاموش و بی حرکت می‌ایستد. اما در درونش انقلابی بپا می‌شود. روانش صعود می‌کند. با دیده دل خدا را می‌بیند و استغاثه کنان به او می‌گوید: «خدایا! من از تو از برای خودم هیچ چیز نمی‌خواهم، نه ثروت، نه مقام و نه شهرت. فقط از تو تقاضا دارم به من نیروئی بدهی که بتوانم در امور پزشگی همکیشانم به آنان خدمتی ارزنده انجام دهم».

و آنگاه اطاق را ترک می‌کند. گریه سر می‌دهد و غمزده و گرفته روانه خانه می‌شود و از فردای آن روز پای پیش می‌گذارد.



آقای دکتر شاریم، در مراسم یادبود چهلمین سال درگذشت دکتر روح اله سپیر در حضور آقای کروبی رئیس مجلس شورای ملی، روحانیون و جمعی از مدعوین دیگر سخنرانی میکنند.

اندکی بعد یک نوعروس یهودی از خانواده‌ای سرشناس بهنگام زایمان در می‌گذرد و سپیر در مراسم خاکسپاری او آنچنان داد سخن می‌دهد که حاضران اشک ریزان به هیجان در می‌آیند.

— ۲ —

در آغاز دست تنهاست. امّا خدا با اوست. گروهی دیگر از جوانان تحصیلکردهٔ یهودی در همین زمان انجمنی را به نام «کانون جوانان یهودی» به وجود آورده‌اند و در میان آنها پزشگ جوان دیگری به نام دکتر رحیم کهن است که سودای خدمت به جامعه دارد. آن گروه و دکتر سپیر کانون خیرخواه را تشکیل می‌دهند. اما این جوانان کجا می‌توانند درمانگاهی خاص یهودیان به وجود بیاورند؟ با کدام سرمایه؟ اندک اندک با تدبیر و رهبری دکتر سپیر خواسته‌ها شکل می‌گیرد و نطفه کار بسته می‌شود. درمانگاه در یک کنیسا! کنیسای عزرا یعقوب در قلب محله است و شاید در مراحل بعد این محل موجب بروز اشکالاتی کند. کنیسای ملا حنینا را برمی‌گزینند. ولی مگر بسادگی افکار رایج در میان بعضی از افراد جامعه اجازه می‌دهد که کنیسا یا به عبارتی «خانهٔ خدا» محل رجوع بیماران باشد. راب نعیم واسطه می‌شود و در کنیسای ملا حنینا اطاق کوچکی را در اختیار کانون می‌گذارند. میز و نیمکت دست دوّمی را به آن اطاق می‌برند. «درمانگاه» شروع به کار می‌کند. پنج پزشگ داوطلب یهودی هر روز یک نفر در این اطاق کشیک می‌دهند. دکتر سپیر یکی از آنانست.

اما کار سپیر به ملاقات بیماران و تجویز دارو به آنان محدود نمی‌شود. او باید هر روز گامی جلوتر بردارد. شبانه روز در تلاش است. ضمن آنکه بعد از ظهرها محکمه دکتر حکیم اعلم را اداره می‌کند و ساعتی در هفته را نیز در بیمارستان رازی و مریضخانه آمریکائی‌ها انجام وظیفه می‌کند برای جمع‌آوری هزینهٔ لازم و توسعه درمانگاه لحظه‌ای از پای نمی‌نشیند. با همکاری افتخاری مرتضی و موسی نی‌داود و خوانندگان معروف آنزمان کنسرت تشکیل می‌دهد، خواهرش «عظیمه» را وا می‌دارد تا در تعلیم خیاطی به زنان و دوشیزگان دستمالها و رومیزی‌های زیبائی تهیه کند و با فروش آنها وجهی هر چند ناچیز تأمین نمایند، در کنیساها سخنرانی‌های هیجان‌انگیزی ایراد می‌کند و مردم را وا می‌دارد که کمک مالی کنند. بهر دری می‌زند و از هیچ چیز حتی حرفهائی که بعضی آدمهای ناراحت برای او در می‌آورند ابائی ندارد. خود سراغ یک یک کاسبکاران و افراد نسبتاً مرفه می‌رود و طلب کمک می‌کند. سرانجام وجهی برای توسعهٔ کار فراهم می‌آید.

قرار می‌شود که در همان کنیسای ملا حنینا سه اطاق دیگر ساخته شود. طالع همدانی می‌گوید: «روزی در محل کنیسا دکتر سپیر را دیدم که با دست خود داشت آجرها را جابجا می‌کرد. به او گفتم: دکتر چه می‌کنی؟ این دستها باید برای این مردم بینوا نسخه بنویسد. گفت: اوّل باید درمانگاهی برای این مردم داشته باشیم تا بعد بتوانیم با خیال راحت درمانشان کنیم».

— ۳ —

سال ۱۳۲۰ است. رضاشاه ایران را ترک گفته و قوای متفقین کشور را تسخیر کرده‌اند. دنیا در آتش جنگ می‌سوزد. مردم محله در فقر و فلاکت و گرسنگی بیشتری روبرویند. قحط و غلاء است و در نانوائی‌های تهران مردم از سر و کول هم بالا می‌روند تا شاید قطعه نانی که در آن آشغالهای گوناگون پیدا می‌شود به دست بیاورند.

گر چه عده‌ای از یهودیان تهران، خارج از محله و بیشتر در مناطق آقاشیخ هادی و چهارراه عزیزخان و میدان حسن‌آباد و آن حوالی زندگی می‌کنند ولی هنوز اکثر مردم یهودی ساکن همان محله سرچال هستند. آلودگی‌ها بیشتر شده و گرسنگی‌ها فزون‌تر. درست در زمانی که عدم بهداشت، یهودیان محله را با



قسمت اطلاعات

خطر زیادتری روبرو می‌کند فعالیت دکتر سپیر دامنه بیشتری می‌یابد. او دیگر زندگی خویش را به کلی از یاد برده است. حتی در صدد آن نیست که مثل دیگر جوانان هم سن و سال خـود ازدواج کند و تشکیل خانواده بدهد. در همین زمان هیولای مرگ در محله شب و روز نفیر می‌کشد و طعمه مـی‌طلبد. لباسهای زنان یهودی لهستان را که در تهران به حراج گذاشته‌اند، کودکان پناهنده لهستانی تهران که به خانه‌ها راه یافته‌اند و عدم رعایت کوچکترین اصول بهداشت تیفوس و تیفوئید را برای یهودیان تهران به ارمغان می‌آورد.

و این زمانی است که دکتر سپیر آنی آرام نمی‌نشیند. مرگ و میر در محله غوغا می‌کند. ساعتی نیست که صدای شیون و ناله در این محتکده خـاموش شـود. در بـهشتیه قـبرها را گـودتر می‌کنند تا بتوانند در هر قبر دو یا سه نفر را بر روی هم به گور بسپارند. «پینهاس غسال» یک روز شنبه در کنیسا گـریه کـنان می‌گوید: «من در ظرف یک هفته جسـد دوازده بـچه را غسـل داده‌ام».

هیچ قدرتی، هیچ عاملی و هیچ مانعی موجب دلسـردی و کندکاری دکتر سپیر نمی‌شود. هر چه دیو مرگ قوی‌تر می‌شود پیکار او در راه نجات همکیشانش استوارتر می‌گردد. او می‌داند که علت عمده مرگ و میر فراوان در محله دو چیز است. یکی عدم بهداشت و دیگری ضعف بنیه افراد و گرسنگی. برای هر دو عامل اقدام می‌کند. به مقدار کافی گرد «ددت» که برای از بین بردن شپش تازه به بازار آمده تهیه می‌کند و آنرا زیر نظر خـود بین ساکنان محله تقسیم می‌کند. به اداره خواربار می‌رود و برای سهمیهٔ حبوبات و برنج و قند و شکر که در آن موقع جیره بندی شده بود به موفقیتهائی دست می‌یابد. به شهرداری تهران رجوع می‌کند و از مسئولین می‌خواهد کـه بـرای نـظافت سـرچـال و خاکروبه برداری اقدام کنند. تـرفند او در ایـن کـار آنست کـه می‌گوید: «اگر محله کلیمی‌ها را تمیز نگه ندارید سرایت بیماری به همشهریان مسلمان سریع‌تر و گسترده‌تر خواهد بـود» او در همه این اقدامات با موفقیت روبرو می‌شود و این در حالی است که گر چه عدهٔ بسیاری از یهودیان کـه دسـتشان بـه دهـنشان می‌رسد او را در کـمک‌های مـالی بـرای امـور درمـانگاه تـنها نمی‌گذارند ولی گروه قلیلی نیز با استفاده از تـغییر قـیمت‌های زمان جنگ سرگرم مال اندوزی‌اند.

دکتر سپیر در این ایام بحرانـی کـار خـود را در درمـانگاه توسعه می‌بخشد. مرتب از بیماران مبتلا به تیفوئید و تـیفوس بازدید می‌کند. حتی به خانه‌های آنها می‌رود. از جان خویش در هراس نیست. برای آنها دارو تهیه می‌کند. بـا وارد کـنندگان و تولید کنندگان دارو تماس دائمی دارد و از آنها می‌خواهد که به داد مردم محروم و بیمار برسند. بسیار اتفاق می‌افتد که خود از جیب خویش داروئی را تهیه و به بیمار مستمندی می‌دهد. در سایه تلاش‌های این فرشته نجات است که بسیاری از یهودیان جان سالم بدر می‌برند و خدا می‌داند که اگر او و یاران همدوش او نبودند شماره تلفات ناشی از بیماری واگیر و جان گـیر آن سالها به کجا می‌رسید.

- ۴ -

بهار سال ۱۳۲۲ فرا می‌رسد. عید پسح نزدیک است. مردم محله توش و توانی ندارند و هـمچنان خـبر بـیمارانـی کـه در «درمانگاه کانون خیرخواه» بستری شده‌اند و به یاری کسانی از جمله «توران حسیدیم» که او نیز از بیماری تیفوس درگذشت پرستاری می‌شوند، در اغلب خانه‌ها یک یا دو بیمار بـا مـرگ دست و پنجه نرم می‌کنند. با این همه آنان عید آزادی را از یاد نبرده‌اند. هر طور بوده مراسم «سـدر» را آمـاده کـرده‌انـد. آنـها مردمی با ایمانند. اگر جانشان از کف برود نمی‌گذارند ایمانشان متزلزل بشود.

سالها فعالیت مداوم، دکتر سپیر را خسته و بی رمق می‌کند اما او به فکر خویش نیست. چند روز پیش از رسیدن شب اوّل پسح احساس تب و کوفتگی می‌کند. اهـمیت نـمی‌دهد. او در چند سال گذشته هرگز احتیاط را از دست نداده است. امشب دیر به خانه آمده. با همکاران سرگرم تهیهٔ برنامه‌های سخنرانی فردا در کنیساها بوده. مراسم پسح را با شتاب برگذار می‌کند و به رختخواب می‌رود. هنوز آفتاب اردیبهشت ماه نـتابیده کـه بـر می‌خیزد. در آتش تب می‌سوزد. از آب سردی که بر صـورت می‌زند احسـاس انـدکی آرامش مـی‌کند. چـند قـرص مسکـن می‌خورد و روانه می‌شود. می‌رود تا در کنیساها مردم را بـرای کمک بیشتر در مددکاری به درمانگاه دعوت کند. از کنیسائی به کنیسای دیگر می‌رود و در حالی که همچنان بدنش داغ است سخنوری‌هایش را دنبال می‌کند.

می‌گویند سخنرانی‌های دکتر سپیر همیشه به دل می‌نشست اما سخنرانـی‌های آنـروز او چـیز دیگـری بـوده است. انگـار

شعله‌های سوزان از دهان او سر می‌کشید و مردم را گرم می‌کرد و به هیجان می‌انداخت. می‌گفت: «مردم! عالی‌ترین عبادت به خدا خدمت به خلق خداست. کودکان و جوانان ما دارند پَرپَر می‌شوند. چرا در جاهای دیگر تهران میزان تلفات تیفوس و تیفوئید اینقدر بالا نیست که در محله ما هست. مردم ما گرسنه‌اند، ضعیفند، بهداشت ندارند. برای درمان آنها به یک بیمارستان مجهز نیاز داریم. بیائید به کمک هم درمانگاهی را که یک عده از پزشگان مردم دوست و افراد خیّر درست کرده‌اند به صورتی در آوریم که بتوانیم بیماران خود را بهتر و سریع‌تر و شفا دهیم».

غروب آنروز که دکتر سپیر به خانه باز گشت دیگر یاری ایستادن نداشت. در بستر افتاد و پیش از مرگ فقط یک وصیت کرد: «نگذارید درمانگاه کانون خیرخواه از هم فرو بپاشد» او در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۲۲ در اثر ابتلا به بیماری تیفوس دیده از دنیا فرو بست.

مرگ دکتر سپیر جامعهٔ یهود تهران را تکان داد.

— ۵ —

و اکنون، پس از گذشت قریب شصت سال از مرگ این پزشگ فداکار «بیمارستان دکتر سپیر» در پایتخت جمهوری اسلامی همان نقش را ایفا می‌کند که بیمارستان هداسا در کشور ایسرائل. هیچکدام از این دو هیچگونه ارتباط و بستگی با هم ندارند ولی هر دو از تعالیم انسانی یهودیت پیروی می‌کنند. همانگونه که در بیمارستان هداسا یک فلسطینی زخمی را که ممکنست قصد کشتن یهودیان را داشته بدون توجه به هیچ امری از جمله دین و مذهب او در نهایت دقت و همسانی درمان می‌کنند، در بیمارستان دکتر سپیر تهران نیز امروزه یهودی و مسلمان و زردشتی و پیروان دیگر ادیان را به یک چشم می‌نگرند و در شفای همگی آنها یکسان عمل می‌کنند. و این همان بیمارستانی است که در آغاز انقلاب، پاسداران تفنگ در دست بر آن شبیخون زدند و مدیران آنرا به «کمیتهٔ انقلابی» بردند تا به جرم اینکه در بیمارستان، خون کودکان مسلمان را می‌گیرند تیرباران کنند که خدای را شکر مردم عادی حوالی بیمارستان دسته جمعی روانه «کمیته» شدند و آزادی کسانی را که خدمت آنان را به خود دیده بودند خواستار شدند.

اکنون بیمارستان دکتر سپیر که حکومت ایران و مردم غیر یهودی بیشتر آن را به نام «بیمارستان کلیمی‌ها» می‌شناسند در ردیف بهترین و مجهزترین بیمارستانهای ایران شناخته شده و نه تنها بیشتر مراجعان آن از ایرانیان مسلمان هستند بلکه پزشگان و کارمندان مسلمان نیز در آن به خدمت گمارده شده‌اند. جالب است که در دوازده بخش جداگانه این بیمارستان که اکنون دارای بنای بزرگی است، نخستین بخشی که بر تابلوی قسمت اطلاعات ذکر شده بخش «زنان و زایمان» است.



بیماران، در انتظار دیدار پزشگان بیمارستان دکتر سپیر

آیا روزهائی که یک زن هموطن مسلمان در این بخش تحت مراقبت کادر پزشگی یهودیان نخستین دردهای زایمان را حس می‌کند، روان دکتر روح‌اله سپیر، بر بالین او حاضر نمی‌شود و دست سپاس به سوی خدای خود دراز نمی‌کند و به او نمی‌گوید: خداوندگارا! ترا چگونه سپاس بگویم که آرزوی مرا فراتر از آنچه بود به انجام رساندی. اینک که شاهد این زن مسلمانم، به یاد رفتاری می‌افتم که آنروز آن پزشگ متعصب، با زن همکیش من کرد. پروردگارا! حال که خواسته مرا تا به دین حد به انجام رسانده‌ای از تو دیگر برای خود و قوم خود چیزی طلب نمی‌کنم اما از تو تقاضا دارم چشم کور دنیای تعصب ضد یهودیگری را بینائی ببخشی تا ببینند یهودیت یعنی چه.

* * *

چشم‌انداز از آقای هوشنگ سپیر برادر شادروان دکتر روح‌اله سپیر که مطالب بسیاری را به صورت دستخط، ویدئوها و آلبوم عکس‌ها برای تهیهٔ این نوشته در اختیار ما گذاشته و نیز با شکیبائی به پرسش‌های بسیار ما پاسخ گفتند تشکر می‌کند. □

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰) فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳ (۳۱۰)

P.O. Box 3974, Beverly Hills, CA 90212

چرا از سال آینده چشم انداز فقط برای مشترکین ارسال می‌شود؟

بیش از دوازده سال است مجله‌ای که هر شماره‌اش در حدود ۸۵۰۰ نسخه چاپ می‌شود بطور رایگان به در خانه‌های شما می‌آید و اگر کسانی معدود از سر لطف و محبت «حق آبونمانی» فرستاده‌اند گروهی کثیر دریافت مجلهٔ رایگان را امری پذیرفته شده تلقی کرده‌اند، به طوری که این امر اینک به صورت یک سنت در آمده و مثل عده‌ای که معتقدند در ایام روش هشانا و کیپور کنیساها باید مجانی باشند نشریه‌ای مثل مجله چشم‌انداز هم که توسط یک سازمان غیر انتفاعی منتشر می‌گردد انتظار دارند که به رایگان دست مردم برسد. شکستن این سنت کار ساده‌ای نیست ولی اگر آن را نشکنیم کمر خود این نشریه خواهد شکست.

سازمان سیامک یک سازمان غیر انتفاعی است و وجوهی را که از کمک‌های مردم جمع می‌آورد باید به مصرف گرسنگان و بیماران و نیازمندان جامعه برساند. ایکاش می‌توانستید چند روزی را در دفتر این سازمان باشید تا شاهد آن شوید که افراد نیازمند ما در چه شرایط سختی بسر می‌برند و از این سازمان چه درخواستهائی دارند. جایز نیست کمک‌های مالی نیکوکاران صرف چاپ نشریه‌ای شود و به رایگان توزیع گردد هر چند که چاپ و انتشار این نشریه از ضروریات جامعه باشد که هست.

کسی کاغذ مجانی در اختیار ما نمی‌گذارد، هیچ چاپخانه‌ای حاضر نیست مجله را رایگان چاپ کند، حروف چینی و تنظیم صفحات از آسمان بر ما نازل نمی‌شود و خمره‌های رنگرزی در دفتر سازمان نیست که هر ماه با استفاده از آنها هزاران نسخه از مجله در اختیار ما قرار گیرد تا ما بدون هزینه پست و توزیع آنها را به در خانه‌های شما برسانیم.

توجه داشته باشید که ضمن سپاس گرم و پاک از سوی جامعه‌ای که سازمان سیامک خدمتگزار آنست به یکایک شما که همیشه چه با گفته‌های پر محبت و چه با کمک‌های مالی این سازمان را به این پایهٔ پر افتخار رسانده‌اید، در مورد حق اشتراکِ چشم‌انداز بهیچ روی قصد «جمع‌آوری اعانه» و یا به عبارتی «صدقه» نیست. هر شماره چشم‌انداز خیلی بیش از حق اشتراکی که ما با ۵۰ درصد تخفیف از شما انتظار داریم هزینه بر می‌دارد. (اشتراک سالانه ۱۸ دلار تک فروشی ۳۶ دلار)

در این باره سخن بسیار است و ما آماده‌ایم با عدد و رقم و منطق و دلیل بیشتر به شما بگوئیم که چرا از آغاز سال جدید چشم‌انداز فقط به نشانی کسانی ارسال خواهد شد که حق اشتراک سالانه خود را به مبلغ ۱۸ دلار پرداخته باشند، امیدی بسیار و بجا داریم که با پشتیبانی صمیمانه شما در تصمیم اخیر، میزان شمارهٔ چاپ در هر شمارهٔ چشم‌انداز روزافزون گردد و نکته آخر اینکه ارادتمند کسانی خواهیم بود که ترتیبی دهند چشم‌انداز کاملاً خودکفا شود و هزینهٔ آن باری بر دوش سازمان سیامک نباشد. □

یهودیان صاحب نام

عبدالله طالع همدانی شاعر و موسیقیدان

از: پوران سلیمانزاده

عبدالله طالع را بیشتر یهودیان ایرانی به نام «شاعر» می‌شناسند و کمتر به استعداد خلاقه وی در هنر موسیقی آشنایند. وی به سال ۱۲۹۲ شمسی در همدان دیده به دنیا گشود. تحصیلات خود را در مدارس آلیانس و تأیید به پایان رساند و زبانهای فرانسه و انگلیسی را فراگرفت. صدائی خوش داشت و به موسیقی علاقمند گردید. در آغاز جوانی نزد تقی خان شایگان نواختن ویلن را آموخت و به کلیهٔ دستگاهها و گوشه‌های موسیقی سنتی آشنا گردید. هیجده ساله بود که ترانهٔ معروف «باد خزان» را ساخت که بسیار مورد توجه ابوالقاسم عارف که در آن زمان ساکن همدان بود قرارگرفت. پس از آن کار ترانه سازی، آهنگ سازی و نواختن ویلن را به طور جدّی ادامه داد. تا زمانی که در همدان اقامت داشت به طور افتخاری کنسرتهائی به نفع امور خیریه با همکاری دیگر موسیقیدانان آن دوران بر پا می‌داشت. در اغلب این کنسرتها شعر و آهنگ هر دو از او بود و خود نیز خوانندگی می‌کرد و ویلن می‌نواخت. صدای پخته و دلنشین طالع تا سن هفتاد سالگی او پای بر جا بود. در همان زمان نمایشنامه هم می‌نوشت و آنها را به اجرا در می‌آورد.



در سال ۱۳۱۰ با شادروان استاد مرتضی نی‌داود و قمرالملوک وزیری که برای افتتاح سینما الوند به همدان رفته بودند آشنا شد و دوستی او با این دو هنرمند معروف تا پایان زندگی آن دو ادامه یافت. ارادت و علاقهٔ وی به هنر قمرالملوک چنان شد که برای او ترانه‌ها ساخت و بیتی از غزل وی که در رثای مرگ آن زن هنرمند سروده بود بر سنگ قبر قمر در مقبره ظهیرالدوله نقش بست:

تنها نه قمر بود هنرمند به عالم
روح مَلَکی بود که از جسم بشر رفت

طالع همدانی در سال ۱۳۲۳ به دعوت رئیس رادیو تهران با عنوان «خوانندهٔ گمنام» به طور افتخاری به اجرای برنامه پرداخت. قریب دو سال صدای گرم او از طریق رادیو در خانه‌های مردم شنیده می‌شد. امّا شرایط فرهنگی قومی اجازه نداد که وی این کار را دنبال کند. با این همه موسیقی را ترک نگفت و برای قمرالملوک، ملوک ضرابی، روحبخش و داریوش رفیعی ترانه‌های بجای ماندنی ساخت. در اواخر سال ۱۳۲۵ چند صفحه از صدای ساز و آواز رسای او پُر شد.

یکی از برجسته‌ترین خدمات عبدالله طالع به فرهنگ یهودیان ایران مطالعه او در زبان «راجی» یعنی زبان و لهجه‌ایست که یهودیان همدان، کاشان، اصفهان و خوانسار بدان تکلم می‌کردند. وی علاوه بر تصانیف بسیاری که به زبان راجی سروده کتاب دیگری در زمینهٔ لغات و اصطلاحات زبان راجی فراهم آورده که تا کنون هیچکدام به صورت مدوّن در نیامده که این خود موجب افسوس و نشانگر بی اعتنائی ما به فرهنگ تاریخی ماست.

در زمینهٔ شعر و شاعری طالع از سرآمدان جامعه یهودی عصر کنونی است تا بدان حد که به او لقب «شاعر ملّی» و «استاد» لقب داده‌اند. اشعار او جملگی به سبک قدیم و دارای اوزان و قافیه و بر اساس اصول و فنون شعری سروده شده. پاره‌ای از آنها مدح افراد نامدار و به عنوان قدرشناسی از آنانست اما در میان هشت هزار بیت نظم فارسی او آثاری می‌توان یافت که نمودهائی از فلسفه و عرفان دارند و خواننده را به تفکر وامی‌دارند. ایکاش دیوان اشعار این هنرمند نامی را به همراه ترانه‌ها و نت آهنگهای ساخته شده وی را در اختیار داشتیم.

اشعار طالع از سالیان گذشته تا به امروز در مطبوعات فارسی داخل و خارج از ایران به چاپ رسیده. وی با روزنامه‌ها و مجلات بسیاری از «شفق سرخ» و «ایران» و «گلهای رنگارنگ» که در تهرانِ دورانِ رضاشاه به چاپ می‌رسیدند تا نشریاتی که امروزه در لس‌آنجلس منتشر می‌شوند همکاری داشته و زمانی با نام مستعار «لوطی کمانچه همدانی» در روزنامه توفیق شعر می‌سروده است.

از ویژگی‌های بارز طالع صفای باطن و علو طبع انسانی اوست. وی در زمانی که رسیدن به نام و نان از راه هنر فروشی براحتی میسّر نبود هرگز هنر را با تجارت در هم نیامیخت و هیچگاه خود را به پوچی و ابتذال نسپرد. هر چند به خاطر تشویق و سپاس از افرادی معین که به عقیدهٔ وی خادمان جامعه بوده‌اند برایشان اشعاری سروده ولی هرگز از بهر سرودن این اشعار چشم داشتی نداشته است. طالع در سال ۱۳۲۶ تأهل اختیار کرد و حاصل این پیوند پنج فرزند است. □



موقعیت اجتماعی مردان در جامعهٔ ما

مردان یهودی ایرانی مقیم کالیفرنیا در توفان سهمگین و دیرپائی که در این دوره از مهاجرت پیش آمده موقعیت اجتماعی پیشین را از دست داده‌اند و در تلاطم مداوم دو دههٔ اخیر هنوز موقعیت ثابت و روشنی پیدا نکرده‌اند. وظایف یک مرد در یک خانوادهٔ ساکن ایران تا حدود زیادی روشن بود ولی در اینجا آن موقعیت با تحولات و تغییرات گوناگونی روبرو شده که همگی آنها را ناشی از محیط جدید و تأثیرات انکار ناپذیر آن باید دانست.

یکی از نخستین اثرات که در آغاز به شوخی برگذار می‌شد ولی آرام آرام مردان ما دریافتند که قضیه جدی است رئیس بودن در خانواده بود. در حالی که در یکی دو نسل گذشته این مرد خانواده بود که تصمیم می‌گرفت و امر می‌داد و مطابق میلش باید رفتار می‌شد در محیط کالیفرنیا همانطور که در جامعه اکثریت معمول بود زن به عنوان boss شناخته شد. البته این تغییر که هنوز به حد کمال خود نرسیده نمی‌توانست یک شبه روی دهد ولی مردان حس کردند که بال و پر آنها یواش یواش در حال ریختن است و هر چند که مردان مسن نخواهند این حقیقت را بروی مبارک خود بیاورند اما در نسل جوان امری پذیرفته شده‌تر گردید.

تغییر بزرگ در کسب و کار مردان بخصوص در سالهای اوّل مهاجرت نیز از نکات قابل توجه جامعهٔ ما بود. بسیاری از مردها بخصوص طبقهٔ درس خوانده با بیکاری روبرو شدند و اغلب منبع درآمد آنها بهرهٔ پولی بود که اندوخته بودند. در این مرحله بود که زنان پای پیش گذاشتند. یا خود مستقیماً مشغول بکار شدند یا آنکه همسران خود را یاری کردند. این امر موجب شد که مقام مرد بعنوان رئیس خانواده تنزل بیشتری پیدا کند و زن مقام و نقش مهم‌تری را در ادارهٔ خانواده پیدا کند.

در فعالیتهای اجتماعی نیز مردان ما بطور محسوسی دچار عقب نشینی شدند. در بیشتر سازمانهائی که بوجود آمد حتی در مورد ایجاد کنیساها فعالیت زنان نسبت به مردان چشمگیرتر بود و در حالیکه زنان انجمن‌ها و سازمانهائی تأسیس کردند که فقط خاص خود آنان بود مردان هیچگونه انجمن یا گروهی که مخصوص خود آنها باشد و مثلاً فقط امور ورزشی و تشکیل تیم‌ها را در بر داشته باشد ایجاد نکردند. «انجمن حبرا»ی سه چهار نسل پیش که چند مرد کهنسال ریش سفید در آن شرکت داشتند و به امور اجتماعی «جامعهٔ کلیمیان» می‌رسید در جامعهٔ کنونی به تاریخ پیوست و انجمنی که اعضای آن فقط مردها باشند بوجود نیامد.

مردان ما در این دورهٔ مهاجرت با موفقیت‌ها و شکستهای بسیاری روبرو بوده‌اند. پاره‌ای از نظر مالی و پیشرفت اقتصادی به چنان مراحلی رسیدند که خودشان هم باورشان نمی‌آمد همان آدمهائی‌اند که در کودکی در قلب محله با شکم گرسنه سر بر بالین می‌گذاشتند و با لباس پاره پوره به مدرسه می‌رفتند. پاره‌ای دیگر بخصوص نسل جوان از جهت علم و دانش و پژوهش به درجات عالی رسیدند که شرح هر کدام خود نیاز به صفحات فراوان دارد. و در این میان هستند کسانی که مزهٔ تلخ شکست را تا اعماق وجود خویش حس کرده‌اند. مال و منالشان را از دست دادند و از درجه‌های بالا به پائین افتادند. خیلی از این دسته افراد صورت خود را با سیلی سرخ نگه می‌دارند و برای حفظ آبروی خویش لب به خاموشی می‌گزینند.

مردان جامعهٔ ما در مقایسه زندگی خود با زندگی فرزندانشان با آه و حسرت و حسادتی روبرویند که آن را در دل نگه می‌دارند و دم بر نمی‌آورند. بیشتر آنها کسانی بوده‌اند که از جوانی به خانواده پدری خود کمک کرده‌اند. در هزینهٔ عروسی خواهرانشان و تحصیل برادرانشان شرکت داشته‌اند و حتی گاه پدر را در ادارهٔ خانواده یاری داده‌اند و حالا همانها خود باید هزینه‌های گزافی را برای فرزندان تقبل کنند و از فرزند مهر و وفا و تشکر و سپاس و دست درد نکنی هم نبینند. خرج تحصیل بدهند. برای فرزند شانزده هفده ساله ماشین بخرند، بساط بت میتصوا و برمیتصوا راه بیاندازند و جوانها را به خانهٔ بخت بفرستند و بعد از نوه‌ها هم نگه داری کنند. این مردان متعلق به نسلی‌اند که نه تنها دستی را که داده‌اند پس نگرفته‌اند بلکه دست سفت و سخت‌تر دیگری هم باید بدهند!



مردان ایرانی و زنان کارمند اسپانیش

مردان ما حتی از نظر مسائل جنسی هم با سرگردانی روبرویند. از یک طرف ایران پشت سرشان را می‌بینند که دنیای اسلام برای مردها تعدد زوجات و صیغه و ازدواجهای شرعی چند ساعته را برقرار کرده و در اینجا دنیای غرب وضعی را پیش آورده که «سدوم» و «گمورا» پهلویش شهرهای مردم معصومند(!). پشت سرش را نگاه می‌کند و به جلواش خیره می‌شود و نمی‌داند چه باید بکند. جلو خودش را می‌گیرد، دلش می‌شنگد. دیگران را که به راه کج می‌روند سرزنش می‌کند. خودش با ترس قدم در راه کج می‌گذارد و پس می‌نشیند و دست آخر با مردهای همزبان همکیش خودش که جمع می‌شود از «سکس» حرف می‌زند و کمی هم سیاست و «بی‌زی‌نس» را چاشنی آن می‌کند.

مردان ما در سنین مختلف هر کدام دشواری‌ها و سردرگمی‌ها و امیدها و آرزوهای خود را دارند. مرد کهنسالی که شریک زندگی خود را از دست داده، در انتظار پیوستن به اوست. مردی که در کولاک طلاق همسرش را گم کرده با تلخ و شیرین زندگی دست و پنجه نرم می‌کند. مردی که به امید واهی و با ریسک حساب نشده دار و ندارش را در اِستاک باخته سعی دارد تعادل زندگی خود را به دست بیاورد. مردی که چهل و چند سال از سن او گذشته و در این جامعهٔ چند پارچهٔ متحول هنوز زندگی زناشوئی خود را آغاز نکرده سرگردان و حیران به این در و آن در می‌زند و نمی‌داند کجا سعادت در را به روی او خواهد گشود و مردی که پس از سالها درس و تحصیل به مقام پزشکی رسیده و دارای فرزند کوچکی هم هست در این اندیشه است که چطور می‌تواند با درآمد اندک خود یک زندگی خوب آبرومندانه را برای خانواده خویش فراهم آورد. در این میان، این مردان نسل جوان مایند که وضعی روشن‌تر دارند. در دانشگاه درس می‌خوانند، به دیسکو می‌روند، گرل فرند دارند، پارتی می‌روند، بحثهای جدی سیاسی می‌کنند و امیدهای فردای مایند. □

کاوشهای علمی و عملی برای اکتشاف و استخراج نفت و گاز در اسرائیل

به قلم: مهندس ناصر مقیمی

از مهندس ناصر مقیمی که به درخواست ما این مقاله را برای خوانندگان چشم‌انداز تهیه کرده‌اند سپاسگزاریم. ایشان در رشتهٔ صنعت نفت دارای تحصیلات عالی هستند و در دوران خدمت خود در شرکت نفت ایران در طرحهای بزرگ گاز رسانی و پژوهشهای مربوط به نفت در مقام ارشد به موفقیتهای درخشانی نائل آمده‌اند. آقای مهندس مقیمی که اینک مقیم لس‌آنجلس هستند اداره شرکتی را به عهده دارند که سازنده دستگاههای کنترل لوله‌های گاز و نفت است.

اگر چه تحقیقات اولیه درباره وجود نفت و گاز در اسرائیل مایوس کننده بوده است ولی نتیجهٔ کاوشها در سالهای اخیر کاملاً امیدبخش است و امکان اینکه اسرائیل بتواند از لحاظ تأمین نفت و گاز مورد نظر در آینده خودکفا باشد بسیار زیاد می‌باشد.

تاریخچهٔ کاوشهای علمی

کشور اسرائیل بلافاصله پس از اعلام استقلال در سال ۱۹۴۸ کاوشهای خود را برای یافتن گاز و نفت آغاز کرد و اولین مخزن نفت در سال ۱۹۵۵ در صحرای نگو کشف گردید. تاکنون بیش از ۳۱۰ حلقه چاه به عمق ۱۵۰۰ تا ۲۱۰۰۰ فوت حفر گردیده. اکثر این چاهها در اعماق کم قرار دارند. نتیجهٔ کاوشهای اولیه به شرح زیر خلاصه می‌شود:

- تعداد زیادی از چاهها، نفت و گاز را به مقدار قابل ملاحظه تجارتی در بر ندارند.
- چندین چاه در مناطق هلتس کرخاب، آشدود و زوک به مقدار کم دارای نفت هستند.
- تعدادی از چاهها در نواحی زوهر - کیدود، کانائیم، سادوت و اشدود به مقدار محدود دارای گاز هستند.
- اکثر چاههائی که در اعماق دریای مدیترانه در ساحل اسرائیل حفر شده‌اند وجود مقدار قابل ملاحظه گاز را تأیید کرده‌اند.

بطور کلی تحقیقات و تجسسات علمی در سالهای ۵۰ و ۶۰ در بیابان نگو متمرکز گردید که خوشبختانه نتیجه بخش بوده است.

کاوشهای علمی سالهای ۷۰ و ۸۰ بیشتر در صحرای سینا و خلیج سوئز متمرکز گردید که در نتیجه آن میدانهای نفتی آلما و منابع گاز سودات و شیکما کشف گردید. لازم به تذکر است اگر چه پس از امضای قرارداد صلح مصر و اسرائیل صحرای سینا و میدانهای نفتی آن به مصر بازپس داده شد ولی دولت مصر مکلف گردید احتیاجات نفتی اسرائیل را از این منابع با قیمت متعادل تأمین کند.

حفر چاه عمیقی در شمال اسرائیل در سالهای ۱۹۸۰ وجود


دکل حفاری چاه در دریا برای دسترسی به گاز یا نفت

منابع نفت و قیر را به مقدار قابل ملاحظه‌ای تأیید کرد ولی متأسفانه به علت مشکلاتی که در حفر چاه دوم به وقوع پیوست کاوشهای بیشتر در این منطقه متوقف گردید.

منبع زوک تمرور که در سال ۱۹۹۰ در ساحل بحرالمیت کشف شد تا امروز ۲۵۰ هزار بشکه نفت سبک از آن استخراج شده است.

در منطقهٔ شمال تل‌آویو حفر چندین حلقه چاه در سالهای ۱۹۹۰ وجود نفت را به طور یقین نوید داده‌اند. یک شرکت اسرائیلی چاهی به عمق ۷۶۶۰ فوت در ناحیهٔ مآنیت (Ma'anit) حفر کرد که متأسفانه به علت کمبود بودجه فعالیت این شرکت متوقف گردید ولی در حال حاضر یک شرکت آمریکائی تدارکاتی چیده است که این چاه را تا عمق ۱۳۰۰۰ تا ۱۶۴۰۰ فوتی ادامه دهد زیرا اطمینان حاصل شده است که مخزن بزرگ نفتی بر اساس مطالعات ژئوفیزیکی در این منطقه وجود دارد.

طبق اظهار نظر کارشناسان اسرائیلی و آمریکائی تحقیقات زمین لرزه‌ای و ژئوفیزیکی که در شمال اسرائیل بعمل آمده

است وجود مخازن گاز را به ظرفیت چندین ترلیون فوت مکعب و وجود مخازن نفت خام را به ظرفیت صدها میلیون بشکه مورد تأیید قرار داده. این کشف برای کشور اسرائیل فوق‌العاده مهم تلقی گردیده و حفر چاههای بیشتر بین سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۲ همگی نتیجه مثبت داده و نظریه فوق را تأیید کرده‌اند. می‌توان گفت که در واقع انقلاب عظیمی از نظر تأمین انرژی این کشور در آینده به وقوع پیوسته است و ملتی که امید خود را از این نظر از دست داده بود حالا با واقعیتی دلنشین مواجه شده است.

تحقیقات دامنه‌دار بیشتر نشان می‌دهد که میدانهای نفتی و گاز در خشکی و اعماق دریا به هم مربوط نیستند و هر کدام مخازن جداگانه دارند. لازم به تذکر است که تحقیقات و کاوشهای زمین شناسی با کاربرد روشهای بسیار نوین و منحصر به فرد در این صنعت مورد استفاده قرار گرفته است. حوزه‌های ژزف و مآنیت توسط شرکتهای آمریکائی در اسرائیل هم اکنون فعالیت دارند. وسعت حوزه اکتشافی ژزف ۵۵,۵۷۰ هکتار و حوزه مآنیت ۱۱,۶۶۰ هکتار مساحت دارد. نتیجه تحقیقات نشان می‌دهد که لایه‌های حامل نفتی در این دو حوزه ۸۰۰ پا عمق دارد و مقدار گاز حوزه مآنیت (Ma'anit) بالغ بر ۲/۵ ترلیون فوت مکعب و مقدار نفت آن بالغ بر چند صد میلیون بشکه نفت سبک است. پیش‌بینی شده که حوزه ژزف نیز معادل مقادیر فوق گاز و نفت داشته باشد. مخازن گاز و نفت این دو حوزه بین ۱۳۰۰۰ تا ۱۴۰۰۰ فوت است.

اکتشاف در اعماق دریا

طبق قانون بین‌الملل که در سال ۱۹۸۰ توسط ۱۳۵ کشور جهان به امضا رسیده است و بعنوان قانون دریاها (UNCLOS) معروف است هر کشوری که در مجاورت دریا قرار گرفته باشد از ساحل تا ۱۲ میل (۱۹/۳۲ کیلومتر) دریا ملک طِلق آن و از سرحد ۱۲ میلی تا ۲۰۰ میل دیگر (۳۲۲ کیلومتر) از لحاظ اقتصادی جزو حوزه اقتصادی آن کشور محسوب میشود. این محدوده را حوزه اقتصادی منحصر به آن کشور و یا Exclusive Economic Zone که مخفف آن (EEZ) است می‌شناسند. با اتکاء به این قانون کشور اسرائیل دامنه تحقیقات علمی خود را در دریای مدیترانه گسترش داده است. تحقیقات پی‌گیر و پُر هزینه در اعماق دریای مدیترانه بین سالهای ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۲ وجود مقدار معتنابهی گاز را به ثبوت رسانده است. جدول زیر خلاصه این اکتشافات را نشان می‌دهد.

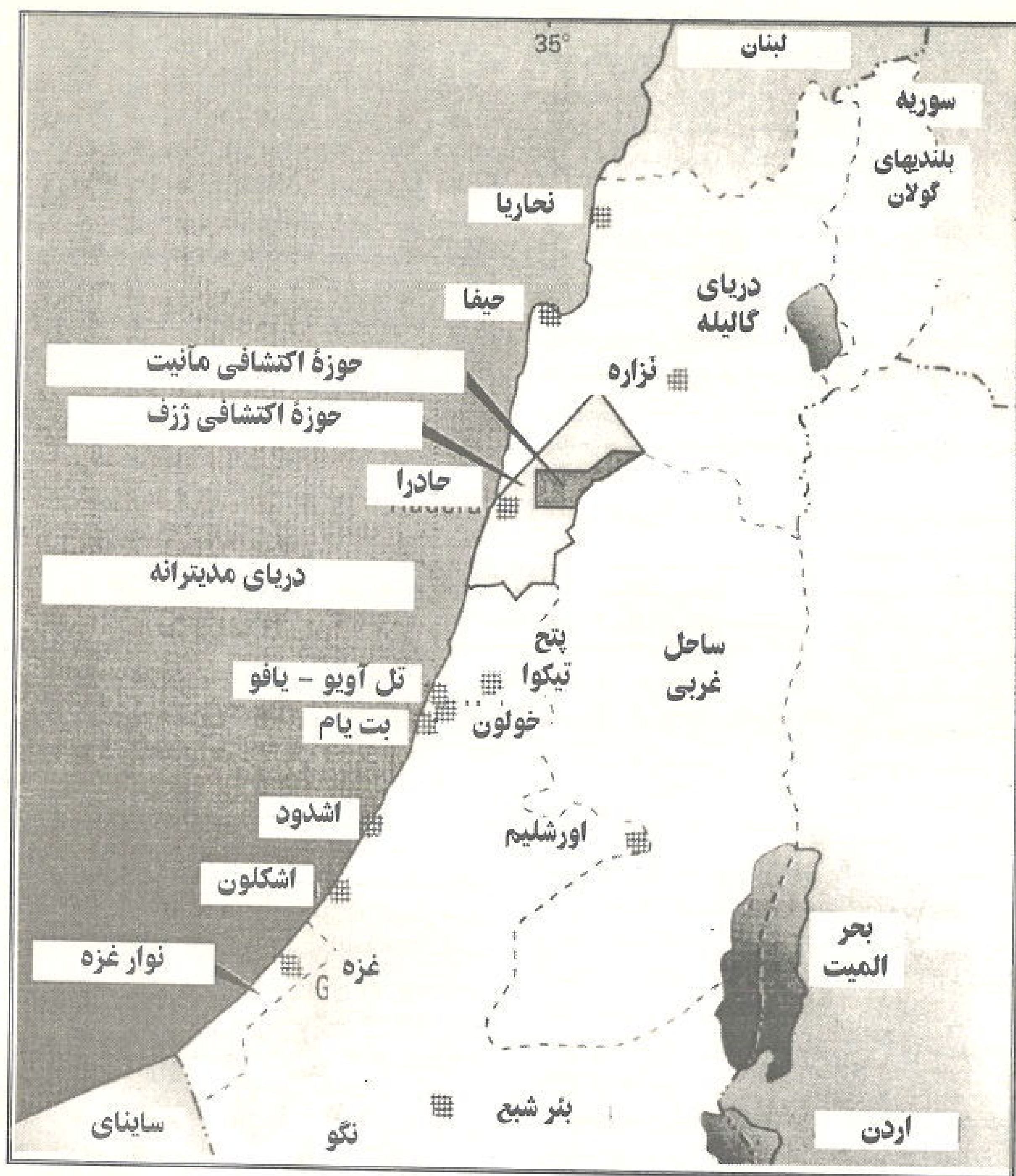
تاریخ کشف	محل	عمق آب دریا (فوت)	عمق چاه (فوت)	مقدار ذخیره گاز (میلیارد فوت مکعب)	مقدارقابل برداشت (روزانه میلیون فوت مکعب)
۱۹۹۹	۲۳ مایلی اشکلون	۲,۵۵۵	۷,۱۵۰	۲۰۰	۳۰
۲۰۰۰	۱۵ مایلی اشکلون	۷۹۵	۶,۸۳۰	۱۱۰۰	۳۳
۲۰۰۰	۱۰ مایلی اشکلون	۳۹۰	۶,۲۳۴	۲۷۴	—
۲۰۰۱	۲۳ مایلی شهر غزه	۱۹۷۸	—	—	۲۷

از نظر مراحل متعدد حفاری هزینهٔ حفر چاه در اعماق دریا چندین برابر هزینه حفر چاه در خشکی می‌باشد. قبل از هر مرحله طراحی و ساختمان دکل و سکوی آن لازم است که باید بر اساس دانش عمیق هیدرولوژی (فشاری که امواج دریا به پایه‌ها وارد می‌کنند) و شدت خورندگی آب شور دریا انجام شود که دکل سکو و لوله‌های مربوط به چاه توان مقاومت در برابر این مشکلات را داشته باشند. با توجه به این مسئله استخراج گاز و نفت از اعماق دریا مستلزم هزینه‌های هنگفتی است.

در ماه می ۲۰۰۲ شرکت نوبل انرژی آمریکا اطلاع داد که از طرف دولت اسرائیل مأموریت یافته است خط لوله گازی را از میدانهای گاز در دریای مدیترانه به کارخانه برق اشدود احداث نماید. این خط لوله قرار است در نیمهٔ دوم سال ۲۰۰۳ مورد بهره برداری قرار گیرد. قرار است این میدان در طول ۱۱ سال ۶۳۰ میلیارد فوت مکعب گاز را (روزانه ۴/۵ میلیون متر مکعب) تحویل کارخانه برق دهد. در عین حال اقداماتی جهت تهیه این میدان در دست انجام است که برداشت از منبع گاز را روزانه ۶۰۰ میلیون فوت مکعب معادل ۱۷ میلیون متر مکعب در روز افزایش دهد. این منبع در فاصله ۱۵ مایلی ساحل است و عمق آب در این منطقه ۷۹۵ فوت است.

جای بسیار شادمانی است که طی دو سه سال گذشته فعالیت شرکتهای اسرائیلی و آمریکائی برای استخراج و توسعه میدانهای گاز و نفت چه در خشکی و چه در دریا دامنه بسیار گسترده‌تری پیدا کرده و امید می‌رود که اسرائیل در آینده بسیار نزدیک از لحاظ تأمین انرژی کاملاً خودکفا باشد و مسلماً استقلال این کشور را قوام بیشتری دهد.

در حال حاضر دو پالایشگاه نفت یکی در حیفا و دیگری در اشدود در تصفیه نفت خام فعالیت دارند و پالایشگاه دیگری با سرمایه گذاری مشترک مصر و اسرائیل به ظرفیت ۱۰۰ هزار بشکه در روز در اسکندریه احداث گردیده است که



طبق قرارداد فیمابین دو کشور اسرائیل میتواند تا ۵۰ درصد محصولات این پالایشگاه را برداشت نماید. هزینه این پالایشگاه بالغ بر یک میلیارد دلار بوده است.

حئیم وایزمن اولین رئیس جمهور اسرائیل در زمان اعلام استقلال اسرائیل گفت: «یکی از بزرگترین وظایف ملّی ما، به دوش دانش پژوهشان و مردان و زنان دانشمند است که واقف باشند چه مسئولیت بزرگی را برای آینده این کشور بدوش میکشند. ما باید تمام منابع علمی خود را مجهز کنیم و به هدفهای بزرگ خود دست یابیم». و اضافه می‌کند: «من همواره بر این باور بوده‌ام که علوم و تحقیقات پایه و بنیان استقلال این کشور است».

و حال می‌بینیم که آرزوهای این مرد بزرگ با جهش‌هائی شگفت‌آور جامهٔ عمل بخود می‌پوشد. □

سازمان سیامک

در ایام روش هشانا و کیپور سال جاری همچنان در خدمت به جامعه برای برگزاری مراسم موفق بود



هر سال در ایام مبارک مذهبی مطابق سنتی که «سیامک» در سالیان گذشته پایه‌گزاری کرده این سازمان نهایت کوشش را بخرج می‌دهد که در محل بسیار مناسبی که وسائل راحتی و آسایش افراد جامعه فراهم آید مراسم مذهبی برقرار گردد. در سال جاری با وجود آنکه «هتل لوز» بنا به تغییراتی که مدیران آن برای استفاده عمومی از این محل داده‌اند امکان انتخاب آنجا نبود، سازمان موفق شد جائی بهتر، زیباتر و راحت‌تر از آنرا در «ریورا کانتری کلاب» آماده نماید و با قبول شرایط سنگین، امکاناتی فراهم آورد که سالن جداگانه مطالب و سخنرانی‌های خارجی از متون عبری، به دو زبان فارسی و انگلیسی ایراد گردید. این امر موجب شد که حاضران بخصوص جوانان با هیچگونه مشکلی روبرو نشوند. رسوم قدیمی و کهنه گردآوری اعانات که گاه موجب شکایت جامعه ما در این ایام است به شکلی انجام گردید که در کوتاه‌ترین فرصت ممکن به پایان رسید زیرا که قبلاً خارج از محل کنیسا چنین مراحلی انجام شده بود.

نظم و دقتی که در سال جاری وجود داشت موجب آن گردید که بسیاری از بدون آنکه ما آگهی‌های پر سر و صدا کنیم در ظرف مدت کوتاهی قبل از ایام مبارک کلیه بلیط‌ها به فروش رسید و شاید باور نداشته باشید که کسانی هستند که هم اکنون با پرداخت وجه قابل توجه جای خود و خانواده خود را برای سال آتی رزرو کرده‌اند.

گذشته از محل خوش آب و هوا و تماشائی، مراسم مذهبی در داخل هر دو قسمت به نحو شایسته‌ای اجرا گردید. صدای گرم و گیرای «خاذانیم» و نیز آوای روحانی «ربانیم» حاضران را گاه در خلسه فرو می‌برد. با این همه طبعاً نقائص کوچکی هم وجود داشته که از بعضی آنها خود آگاهیم و در سال بعد در رفع آن خواهیم کوشید و بعضی دیگر را از شرکت کنندگان که همیشه به سازمان سیامک لطف داشته‌اند می‌خواهیم که ما را آگاه کنند.



جمعیت به خوبی و آسودگی مراسم دعا و نیایش سالانه را بجا آورند.

از آنجا که امروزه مسئله زبان یکی از مهمترین عواملی است که بار آورنده دشواری‌هائی در جامعه ما می‌شود در دو شرکت کنندگان بطور خصوصی، تلفنی و حتی کتبی اداره کنندگان مراسم را مورد تشویق و حمایت قرار دهند. بی شک این افراد پیشاپیش می‌دانستند که «کنیسای سیامک» چه معنی و مفهومی دارد زیرا

در آخرین ساعات یوم کیپور ندای شوفار که به وسیلهٔ دو جوان گرامی نواخته می‌شد و با وسائل شب‌نما و رنگارنگی که بین کودکان و نوجوانان توزیع گردید موج سرور و شادی جمعیت را فرا گرفت و لحظاتی پیش آمد که دیگر کسی بر خلاف معمول برای رفتن به خانه شتاب به خرج نمی‌داد. وسائل پذیرائی با شربت و شیرینی روی میزهای خارج از سالن‌ها آماده و دعاها و «قبول باشد»ها در فضای صمیمانه و خانوادگی پخش بود. □



کدام قیامت

زن ملا - ملا جان، آنقدر می‌گن قیامت، قیامت کی می‌آد؟

ملا - کدوم قیامت؟

زن ملا - مگه چند تا قیامت داریم؟

ملا - دو تا. قیامت کبیر وقتی من مُردم و قیامت صغیر، وقتی تو مُردی.

فلسفهٔ خوبی و بدی

ملا - سکینه خانوم لطفاً کمی پنیر برا مخلصتون بیارین که پنیر در همان حالی که معده رو قوی می‌کنه، اشتها آور هم هست.

زن ملا - خیلی معذرت می‌خوام پنیر نداریم.

ملا - چه بهتر! چون پنیر هم خون را فاسد می‌کنه، هم دندانو!

زن ملا - اما حرفت اولت رو باور کنم، یا حرف دومت رو؟

ملا - اگر پنیر داشتیم حرف اول رو، حالا که نداریم، حرف دومم رو.



ملا نصرالدین و عیالش

به روایت: ایرج زهری

از: آلمان

مهمان بازی ملا

عصر است. ملا به خانه آمده است.

ملا (به زنش) - ضعیفه! خونه رو خوب تمیز کن و یک غذای درست حسابی هم روبراه کن، که امشب مهمون داریم.

زن ملا - اولاً که چیزی تو خونه نیست که بتونم غذای درست حسابی روبراه کنم. ثانیاً بچه‌ها مریضند، ثالثاً امشب مادرم می‌آد پیش ما، رابعاً مگه هفته‌ی پیش لال بودی؟ چرا ازم نپرسیدی، که می‌خوای مهمون دعوت کنی؟

ملا - درست به همین دلایلی که گفتی مهمون دعوت کردم، رفیق ما می‌خواد زن بگیره. گفتم بیاد تا بفهمه زن گرفتن، یعنی مریضی، بی غذائی، فقیری و مصیبت مادرزن!

وقت استراحت

همسایه - تو اینهمه کار می‌کنی، کی استراحت می‌کنی؟

ملا - خانوم بعد از ناهار دو ساعت و شب‌ها پنج ساعت می‌خوابه.

همسایه - من در مورد استراحت تو پرسیدم. نه در مورد خواب زنت.

ملا - استراحت من وقت‌هایی‌ست که عیالم خوابه!

تاریخ ازدواج

زن ملا - ملا یادته وقتی ازدواج کردیم چند سالت بود؟

ملا - نه یادم نیست، ولی اینو می‌دونم که اون موقع هنوز دندون عقلم در نیومده بود.

میزراحی یعنی چه، و ارتباط آن با یهودی ایرانی چیست؟

به مناسبت یکصدمین سال جنبش صیونیستی میزراحیم

از: دکتر هوشنگ ابرامی

«ما ایرانی‌ها یهودی میزراحی هستیم»، «دین ما یهودی میزراحی است»، «ما باید مطابق میزراحی ایرانی عمل کنیم» این عبارات و عبارتهای دیگر مشابه آنها را بسیار می‌شنویم. در بخش انگلیسی شمارهٔ گذشته چشم‌انداز نیز مقاله‌ای دربارهٔ «میزراحیم ایرانی» داشتیم. امّا برای همه ما روشن نیست که میزراحی چه معنی و مفهومی دارد. آیا شاخه‌ای از یهودیت است یا یک جنبش منطقه‌ای مذهبی است؟ آیا قدمتی دیرینه دارد یا آنکه از عمر آن بیش از چند دهه نمی‌گذرد؟

با نهضت صیونیسم اروپائی و فعالیتهای آن کمابیش آشنائیم ولی شاید توجه نداشته باشیم که هدف اولیه رهبران این جنبش صرفاً داشتن یک حکومت یهودی بود و جنبه تند مذهبی نداشت. شاید از این روست که هرتصل در کتاب «دولت یهود» خود به طور مستقیم اشاره‌ای به سرزمین ایسرائل نکرده است. صیونیسم در آغاز در میدان غیر مذهبی یا «سکیولاریسم **secularism**» فعال بود. در سال ۱۹۰۳ «امپراتوری بریتانیا» حاضر شد زمینی غیر مسکونی را به مساحت ۱۶۰۰۰ کیلومتر مربع در ارتفاعات «اوگاندا» در اختیار «سازمان جهانی صیونیست» قرار دهد. این پیشنهاد در میان سران صیونیست ایجاد شکاف کرد. عده‌ای موافق و عده‌ای دیگر مخالف آن بودند. در سال ۱۹۰۴ زمانی که بحث بین موافقین و مخالفین به شدت خود رسیده بود، هرتصل به طور ناگهانی در سن چهل و چهار سالگی درگذشت و با مرگ او مرکز رهبری از اتریش به آلمان انتقال یافت.

هر چند سازمان صیونیست در ابتداء خود را در امور مذهبی بی طرف اعلام کرده بود ولی با جهت گیری عده‌ای از ربانیم که هرتصل آنان را به همکاری خوانده بود صیونیسم به تدریج مواجه با تضاد و اختلاف عقیده گردید. مقارن همین ایام، یعنی در سال ۱۹۰۲ ربای «ایتساک رِینس **Yitzhaq Reines**» مقیم شهر «لیدا **Lida**» واقع در روسیه جنبش مذهبی را در سازمان جهانی صیونیست پایه گذاشت و شعار سنتی: «سرزمین ایسرائل برای ملّت ایسرائل، به فرمان تورای ایسرائل» را رواج بخشید. به دنبال وی «ربای مئیر بار ایلان **"Meir Bar-Ilan"**» بُعد مذهبی صیونیسم را به صورت محکم‌تر و رسمی‌تر در آورد و بر اساس این عقیده که توراه باید «کانون روحانی» صیونیسم باشد با استفاده از حروف عبارت عبری «مرکَز روحانی **merkaz ruhani**» واژهٔ «میزراحی» را در همان سال ۱۹۰۲ سکه زد. اکنون یک قرن از رواج این کلمه در دنیای یهود می‌گذرد.



همبستگی میزراحیم و سفارادیم

گروه «دوستداران صیون **Hibbat Zion**» از جمله نخستین هواداران صیونیسم مذهبی بودند. پیام جنبش جدید به یهودیان دنیا آن بود که اگر سرزمین ایسرائل را می‌خواهید باید مطابق قواعد و قوانین توراه عمل کنید. به همین سبب به منظور گسترش آموزش یهودیت در قالب ناسیونالیسم مذهبی، مدارس فراوانی تأسیس یافت و نقش ربانیم در زمینه بسیاری از مسائل از جمله تعیین آنکه «یهودی کیست؟» استحکام پیدا کرد. هواخواهان ارتدکس مذهبی بازگشت یهودیان را به سرزمین اجدادی فقط بر مبنای پیمان الهی می‌خواستند و معتقد بودند که می‌بایست قوانین سنتی را برای اجرای این پیمان به شدت مراعات کرد. از آن پس نقش ارتدکس مذهبی در جنبش صیونیسم فزونی گرفت و جمعیت «میزراحیم» نیز در پاره‌ای از کشورهای خاص یعنی شمال آفریقا، خاورمیانه و آسیای مرکزی


بوسه یک میزراحی بر دیوار ندبه

و شرقی روز افزون گردید. دید یهودیان عراق، لیبی، سوریه، یمن، ایران و دیگر ممالک اسلامی به صیونیسم با دید یهودیان آلمان و اتریش و ممالک اشکنازی یکسان نبود. به طور کلی «یهودیان شرقی» خود را «میزراحیم» خواندند و با اعتقادات مذهبی خود در مورد احیای ایسرائل از یهودیان اروپائی یا اشکنازی‌ها و سفارادی‌ها فاصله گرفتند.

پیداست که ربانیم معروف مشرق زمین نیز صیونیسم مذهبی را بر صیونیسم سیاسی برتر شمردند. با این همه این دو شاخگی موجب جدائی جنبش صیونیسم نشد بلکه شاخهٔ مذهبی از ارکان بسیار مهم آن به شمار آمد. در نخستین بیانیه یا «مانیفست» سازمان میزراحی آمده است که گروه نوین در محدودهٔ مقررات صیونیسم جهانی و با «توجه به شرایط ارتدکس مذهبی هر منطقه» در فعالیتهای مذهبی/فرهنگی برای بازگشت به ایسرائل کوشا خواهد بود.

دومین کنفرانس «سازمان میزراحی» در مارس ۱۹۰۳ در شهر «لیدا» برگذار گردید. طی گذشت یک سال این جنبش نوپا توانست تنها در روسیه ۲۱۰ شعبه ایجاد کند. در آن زمان لهستان و لیتوانی نیز جزء روسیه بودند. انجمن‌های میزراحی در دیگر کشورها از جمله رومانی، اتریش، مجارستان، آلمان، انگلستان و سوئیس نیز پای گرفت. دو سال و نیم بعد شعبه آن در «ارتص ایسرائل» تأسیس گردید و به تدریج در اروپای غربی و ایالات متحده دارای شعبه‌هائی شد. در سال ۱۹۰۴ نخستین «کنفرانس جهانی میزراحی» با شرکت ۱۰۰ نماینده در شهر «پرس برگ Pressburg» واقع در مجارستان تشکیل شد و «سازمان جهانی میزراحی» پایه گذاری گردید. رئیس کنفرانس «ربای Reines» نطق افتتاحیه را به زبان عبری ایراد کرد.

هدف و برنامه این نهضت در نخستین کنفرانس جهانی چنین اعلام شد: (۱) میزراحی یک سازمان صیونیستی است که به دنبال برنامهٔ «بال Basle» در راه بقای زندگی ملی یهودیان می‌کوشد. میزراحی جلوهٔ جاودانگی ملّت یهود را در اجرای فرامین توراه برای بازگشت به سرزمین نیاکان خود می‌داند (۲) میزراحی در چهارچوب سازمان صیونیست باقی می‌ماند و در مبارزه برای عملی ساختن عقاید و نظرات خود از این محدوده پا فراتر نمی‌گذارد. اما فعالیتهای آن به عنوان یک سازمان مشخص متوجه مسائل مذهبی و فرهنگی خواهد بود (۳) میزراحی با بهره‌گیری از تمام وسائل موجود عقاید خود را در کلیه محافل ارتدکس ترویج خواهد داد و با توزیع مطالب مدوّن در زمینهٔ امور ملی/مذهبی برای آگاهی همگان به ویژه جوانان تلاش خواهد کرد.

در دهمین «کنگرهٔ جهانی صیونیست» که در سال ۱۹۱۱ در «بال» برگزار شد بار دیگر مسئله فرهنگی/مذهبی مطرح شد و مخالفان و موافقان آن رودرروی یکدیگر قرار گرفتند. مخالفان که اکثریت اعضاء را تشکیل می‌دادند، ایجاد سازمانی را به غیر از «سازمان صیونیست» جایز نمی‌دانستند و در نتیجه کلیه نمایندگان میزراحی جلسه را ترک گفتند. در پنجمین کنفرانس جهانی میزراحی در برلین که بلافاصله پس از کنگره صیونیست تشکیل شد نیز میان نمایندگان، دو عقیدهٔ متضاد بروز کرد. عده‌ای عقیده داشتند که باید از سازمان صیونیست جدا شوند و عده‌ای دیگر می‌گفتند باید در همان محدودهٔ معین فعالیت خود را ادامه دهند. سرانجام نظر گروه دوّم فائق آمد. نخستین کنفرانس میزراحی در آمریکا در سال ۱۹۱۴ در شهر «سین سینائی» در ایالت اوهایو تشکیل شد و در آن چند ربای که طی جنگ جهانی اوّل از ارتص ایسرائل توسط دولت عثمانی تبعید شده بودند شرکت جستند.

با صدور اعلامیهٔ بالفور در سال ۱۹۱۷ و آغاز «عَلیای سوم» عقیدهٔ ایجاد کشور ایسرائل بر مبنای اصول مذهبی ریشه عمیق‌تری یافت و رنگ مذهبی صیونیسم بر جنبهٔ سیاسی آن سایه افکند. بعد، نهضت کارگری پدید آمد و «حزب کارگر میزراحی» در خاک ایسرائل ریشه گرفت. عقاید «میزراحیم» از قلب «ارتص» در دنیای گالوت گسترش بیشتر پیدا کرد و شگفت آنکه بیش از همه در میان توده‌های یهودی شرق قبول عام یافت. استقبال از مکتب «میزراحی» در میان یهودیان ممالک اسلامی بدان پایه رسید که بدون آنکه بر خلاف ممالک اروپائی نهضت از رأس و با تشکیل کنفرانس و کنگره با رهبری بزرگان محلی ایجاد گردد، جنبش میزراحی میان عوام

شعله‌خیز شد. نمونه روشن این تحولِ خودجوش را در تاریخ صیونیسم ایران پیش از روی کار آمدن رضاشاه می‌بینیم. صدها یهودی محله نشین که توشه راهشان هر چه بود کتاب توراه گرانبهاترین قسمت آن بود به رهبری کسانی چون «سلیمان کهن صدق» و «راب منحم لوی» در سفرهای طولانی و سخت روانه ارض موعود شدند و پاره‌ای نیز به هنگامی که به دستور دولت می‌بایست برای خود نام خانوادگی برگزینند کلمهٔ «میزراحی» را انتخاب کردند.

در سال ۱۹۲۰ به دنبال جنگ جهانی اوّل تصمیم گرفته شد که کانون جهانی میزراحی به اورشلیم منتقل گردد. در سال ۱۹۲۳ ربای «بار ایلان» فعال‌ترین رهبر این جنبش در خاک ایسرائل مستقر گردید و تا پایان عمر به عنوان رئیس انتخابی «سازمان جهانی میزراحیم» خدمت کرد. در سال‌های ۴۲-۱۹۴۱ با توجه به اینکه یهودیان اروپا در قتلگاههای نازیان رو به نابودی می‌رفتند «بن گوریون» با طرح «مهاجرت یک میلیون نفر» راه را برای مهاجرت یهودیان دنیای اسلام به ایسرائل هموارتر کرد. از سال ۱۹۴۸ جنبش میزراحی در سیاست ایسرائل نقش مهمی به عهده گرفت. یعنی ائتلاف با مذهبیون یا «حزب سوسیالیست ماپای» بود که حزبی را در برابر حزب دیگر موفق می‌ساخت. در سال ۱۹۵۶ جنبش میزراحی و حزب کارگر میزراحی متفقاً «حزب مذهبی ملّی» را به وجود آوردند.

میزراحیم برای آموزش عقاید خود که بر مبنای «ملّت ایسرائل، توراه و صیون» قرار داشت اقدام به تأسیس آموزشگاه‌هائی کردند که مدارس ابتدائی تا یشیواها را در بر می‌گرفت. در سال ۱۹۵۵ دانشگاه «بار ایلان» به نام یکی از ربانیم بنیانگذار «میزراحی» در ایسرائل تأسیس شد. پس از جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷ و پیروزی‌های کردهای عراقی و ایرانی در باز گرفتن اورشلیم از کشور اردن، گروه میزراحیم قدر و منزلت بیشتری یافتند و در سال ۱۹۷۷ با نخست‌وزیری «مناخیم بگین» ارج و مقام آنان در ایسرائل به اوج خود رسید.

میزراحیم برای مراعات مقررات «شبات» در خاک ایسرائل مبارزه‌ها کردند و موفق شدند که در این مورد قوانین ویژه‌ای به تصویب دولت برسد. نیز در تأسیس «وزارت مذهب» در حکومت ایسرائل عامل اصلی بودند. همچنین در تأمین مخارج مورد نیاز مذهبی از بودجهٔ ملّی و منابع محلی توفیق بسیار یافتند. هواداران میزراحیم تا کنون صدها کتاب و نشریه در ایسرائل منتشر کرده‌اند و زنان و جوانان در آن فعالیت‌های گوناگون و گسترده‌ای داشته‌اند. این جنبش به تدریج دارای شاخه‌های متعددی شد که در تمامی آنها بُعد مذهبی اهمیت فراوان داشت. به عنوان مثال می‌توان از «سازمان ورزش‌های مذهبی» نام برد. در امور مالی و اقتصادی نیز جنبش میزراحی بیکار ننشست. «بانک میزراحی» چهارمین بانک معتبر ایسرائل دستاورد گردانندگان این نهضت مذهبی است.

با توجه به آنچه در بالا گفته شد شاید دیگر نیازی نباشد که دربارهٔ رابطهٔ میزراحیم با یهودیان ایران نکته‌ای گفته شود. یهودی ایرانی همانند یهودی دیگر ممالک اسلامی نقش مهمی در جنبش صیونیسم سیاسی که در اروپا نضج گرفت نداشت اما با رشد این نهضت عشق او به ایسرائل چون آتش زیر خاکستر فروزان گردید و با اعتقادات مذهبی وی در هم آمیخت و او را به راه صیونیست مذهبی کشاند. امروزه در حالیکه صیونیسم اروپائی در ایسرائل معتقد است که مسئلهٔ فلسطین با ایجاد مرزهای معین بین دو قوم قابل حل است، میزراحیم این راه حل را به سادگی پذیرا نیست. بهر روی باید دانست که بر خلاف باور رایج میزراحی یک شاخهٔ خاصی از یهودیت نیست و فقط در ارتباط با کشور ایسرائل است که جلوهٔ آن نمایان می‌گردد.

برای نگارش این نوشتار از منابع زیر استفاده شده است:

History of the Mizrachi Movement by S. Rosenblatt, *Essence of Religious Zionism* by Y. Tirosh, *Mizrachi* Encyclopeadia Judaica, *The School for Peace* by Y. Shenhav, *Time to meet Mizrahim* by S. Behar.

آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت

دفتر ترانه و دختر ترانه

از: شهره نوفر (حکیمی)

ترانه دفتر آدرسش را از گوشه کمد آشپزخانه برداشت تا از روی آن لیست مهمانها را بنویسد. دختر ترانه قرار بود تا چند ماه دیگر عروسی کند، البته ترانه خیلی دلش به این ازدواج رضا نمی‌داد. او خواهان داماد پولدارتری بود ولی دیگر نمی‌توانست زیاد دخالت کند. دختر ترانه خیلی برای مادرش تره خورد نمی‌کرد.

دفتر آدرس ترانه را می‌توان در دو کلمه خلاصه کرد «عجیب و غریب». فریبرز شوهر ترانه اول به صورت شوخی و بعد خیلی جدی عقیده داشت و اصرار می‌ورزید که ترانه دفترش را به عنوان اختراع در ادارهٔ اختراعات آمریکا به ثبت برساند. حتی تمام کاغذها و مدارک لازم را برای ثبت اختراع گرفته بود. در دفتر آدرس ترانه بیشتر از تار عنکبوت کامپیوتری می‌شد اطلاعات مختلف را در مورد چند صد تن خانواده به دست آورد.

این دفتر را ترانه اول به توصیهٔ مادرش تهیه کرد تا در آن لیست مهمانها و هدایایی که آنها برای عروسی ترانه آورده‌اند به چند دلیل در آن یادداشت شود. اول اینکه ترانه بداند هر کسی برایش چه چیزی آورده و موقع‌ایکه خواست برای آنها هدیه ببرد بداند که باید به چه مبلغ و اندازه ببرد و یک وقت خدای ناکرده هدیه خودشان را با بسته بندی جدید برایشان دوباره باز نگرداند.

اگر فکر می‌کنید که سکه و مشروب و ظرف کریستال که این روزها مرتب برای یکدیگر به ارمغان می‌بریم و چند ماه بعد دوباره سر از خانه خودمان در می‌آورد چیز تازه‌ایست سخت در اشتباهید.

*

روزی مشروب به بغل به خانهٔ دوستی رفتم. دوستم با لحن بسیار متأثر پرسید:



«خدا مرگم بده، تو هم عرق خور شدی؟» وقتی قیافهٔ متعجب مرا چند ثانیه‌ای نگاه کرد اضافه کرد: «توی ایران عرق خورها همیشه عرق خودشان را دست می‌گرفتند و به خانهٔ دوست و آشنا می‌بردند تا مبادا صاحبخانه خجالت زده شود که عرق ندارد».

*

ترانه و فریبرز اوائل دههٔ ۱۹۷۰ در تهران ازدواج کرده بودند و این دفتر از همان روزگار تا امروز منبع اطلاعات دربارهٔ خویش و دوست و آشنا بوده. البته به مرور زمان و به خاطر جوّ اجتماعی و اقتصادی دفتر کوچک آدرس تبدیل به کلاسور قطوری گردیده که صدها صفحهٔ آن دست کمی از کتاب زرد تلفن ندارد.

در این دفتر نه تنها اسم و آدرس و تلفن تمام دوستان و فامیل و قوم و خویش دور و نزدیک نوشته شده بلکه از طریق سیستم بسیار پیچیده‌ای که فقط ترانه می‌تواند از آن سر در بیاورد، تمام دعوت‌ها و تاریخ و علّت آن‌ها، تعداد تقریبی مهمانها، محل مهمانی (خانه - هتل - رستوران) غذا و کیترینگ، موزیک، گل و پذیرایی و هدیه‌ای که در آن برده یا آورده شده با رنگ بندی‌های مختلف یادداشت شده و مثل هتل یا رستوران بین یک تا ۵ ستاره رنگی درجه خوبی و بدی مهمانی‌ها نیز یادداشت گردیده. اگر هر یکی از افراد نام برده شده نیز مهمانی بزرگی داشته و خدای نکرده ترانه را دعوت نکرده‌اند نیز در این دفتر نوشته شده است.

از آن گذشته لیست تمام کسانی که ظرف سی سال گذشته به خانه ترانه آمده‌اند، صورت هدایا، مشروب، گل و سکه‌ای که مهمانها به عنوان هدیه با خود آورده‌اند و یا مهمانها چند روز بعد تلفن زده و از زحمات ترانه تشکر کرده‌اند نیز یادداشت گردیده.

لیست مدعوین عروسی دختر ترانه، لیست سی سال مهمانی رفتن و دعوت نشدن ترانه و تمام عقده‌های ریز و درشت

ترانه است و هیچ ربطی به عروس و داماد نخواهد داشت که چه کسانی به عروسی آنها دعوت خواهند شد! بعد از ساعت‌ها زیر و رو کردن نامها و مطالعهٔ علامت‌های مختلف ترانه تصمیم می‌گیرد که بعد از صحبت با مادرش فردا اسامی مهمانها را بنویسد. چشم ترانه از خواندن آن همه ستاره و نشان رنگارنگ بدرد آمده دفتر را کنار می‌گذارد، چراغ‌ها را خاموش می‌کند و به رختخواب می‌رود.

آخوندک، گربه دختر ترانه، بیخواب شده و هوس راه رفتن شبانه به سرش زده هر چه میو میو می‌کند کسی محل سگ به او نمی‌گذارد. گربه بی تاب و فضول به دنبال اسباب بازی تازه می‌گردد و به بالای میز می‌پرد تا نگاهی به دفتر ترانه بیاندازد.

گلدان بزرگ پُر از آب کریستال روی میز است. هفتهٔ قبل ضمن صحبت‌ها ترانه به داماد فهمانده که عاشق گل رُز هلویی رنگ است و داماد آینده برای خوش‌آمد ترانه شب شبات یک دسته گل رز هلویی رنگ را با خود به خانهٔ ترانه آورده. گلدان کریستال را ترانه به تعویض چندین هدیه کوچک که شب سال برایش آورده‌اند از دوستش که لوازم کادویی می‌فروشد گرفته. گل‌های رز هلویی رنگ شاخه بلند چه زیبا در گلدان جلوه می‌کنند.

متأسفانه گربهٔ فضول در حین پریدن به گلدان کریستال می‌خورد. گلدان و آب و گلها همه به روی میز واژگون می‌شوند، اما بر زمین نمی‌افتد. دفتر قطورِ آدرسهای ترانه زیر آن همه آب باقی می‌ماند و تا صبح جوهرهای رنگی آب پاک را به رنگ الوان در می‌آورند.

صبح فریبرز از خواب بیدار می‌شود و به آشپزخانه می‌رود تا چای دم کند. همین که چشم فریبرز به گلدان واژگون و دفتر خیس می‌افتد وحشت بَرَش می‌دارد دوباره آرام به اتاق خواب برمی‌گردد و خودش را به خواب می‌زند.

ساعتی بعد صدای خواب‌آلود ترانه به گوش می‌رسد که: «فریبرز هنوز خوابیده‌ای؟ بیدار شو، هزار کار داریم باید با مامان صحبت کنیم و لیست مهمانها را بنویسیم». فریبرز زیر لب زمزمه می‌کند: «رگ سیاتیک کمرم گرفته، نمی‌توانم از جام تکان بخورم». این تنها وقتی است که ترانه زیاد به فریبرز امر و نهی نمی‌کند. ترانه از تختخواب پائین می‌رود و غرغر کنان می‌گوید: «هر وقت کار دارم کمر آقا می‌گیره. اینم از شانس من».

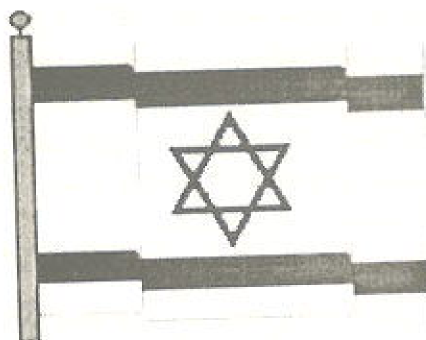
ترانه به سوی آشپزخانه به راه می‌افتد، صدای نعره ترانه همسایه‌ها را تا چند خانه آنطرف‌تر از خواب بیدار می‌کند.

اکنون چند هفته است که ترانه به توصیهٔ یک دکتر روانشناس هفته‌ای چند نوبت به روان درمانی می‌رود. از گربه اطلاع درستی در دست نیست و عروسی تا اطلاع ثانوی به تعویق افتاده. □

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله شصت و چهارم



۹۷ - ماگن داوید و ماهیت آن

روزهای سخت دو سال اخیر و کشتار مردم بی گناه یهودی در اسرائیل توسط تروریست های فلسطینی به بهانه های مختلف، از جمله رهسپار شدن به بهشت، از یک سو ناراحتی و از سوی دیگر همبستگی قابل توجهی میان ملت یهود سراسر جهان ایجاد کرد که این پدیدهٔ اخیر باعث افتخار و خُشنودی است. جامعهٔ یهودیان ایرانی آمریکا در این راه خیر و پر شکوه از سایر همکیشان آمریکایی عقب نماندند و سهم خود را به نحو احسن ادا نمودند. برای من، و برای همهٔ ما، جای خوشوقتی است که یهودیان ایرانی، که بیش از دو هزار و هفتصد سال در ایران زندگی فعال و سازنده داشته اند، و اکنون بنا به ضرورت زمان ساکن آمریکا شده اند، زادگاه خود ایران را از یاد نبرده اند. اینها میدانند و ایمان دارند که موجودیت کشور مقتدر اسرائیل مانند دوران باستانی برای پایداری و نیرومندی کشور و ملت ایران ضروریست. یک نگاه به نقشهٔ جغرافیایی و مشاهدهٔ کشورهای عربِ عجم ستیز، که قرن هاست طمع به خاک زر خیز ایران دارند، این ضرورت را عیان میسازد.

شنیده ام و دیده ام که یهودیان ایرانی برون مرزی به هنگام بروز سوانح طبیعی، سیل یا زمین لرزه، مردم مصیبت زده ایران را یاری میدهند. این ادای وظیفهٔ یهودیان ایرانی به ایرانیان، در برابر آنچه شاهان ایرانی چون کوروش و داریوش در رهایی و سازندگی ملت یهود در دو هزار و پانصد سال پیش انجام داده اند، پای ملخی است که پیش سلیمان برند. ابنای ملت یهود هر کجا هستند باید نسبت به ملت ایران حق شناس باشند، و این حق شناسی در صفحات کتاب مقدس (بخصوص کتب اِشعیا و عزرا) و نیز تلمود و ملحقات آنها به نحو احسن مشهود است. و اما ماگن داوید ...

تشکیلات مدد رسانی ماگن داوید در اسرائیل یک نهاد بهداشتی است که موظف است بدون تبعیض به تمام افرادی که نیاز به کمک های بهداشتی نخستین دارند ــ چون صلیب سرخ بین المللی ــ کمک بدهد. این دهش و یاری باید شامل حال همه باشد: چه یهودی چه عرب فلسطینی و چه هر انسانِ حتی بی نام و نشان. بنا براین، ماگن داوید یک نهاد بیطرف و بشردوستانه است که کاری به کار ملیت، مذهب، نژاد یا رنگ پوست طرف ندارد.[۱] بارها شده که ماگن داوید به بسیاری از آسیب دیدگان دنیا، از مردم بنگلادش گرفته تا بی نوایان اوروگوئه کمک کرده است.

اما عنوان این مقاله را برای این منظور انتخاب نکرده ام، و این مقدمهٔ ضروری را از آنجهت آوردم تا بازگو کنم که سالهاست تعدادی از من میپرسند که این ستاره شش پر که به عنوان نشان ملی اسرائیل برگزیده شده از کجا آمده است، و آیا این تصویریست که بر روی سپر حضرت داود[۲] منقوش بوده؟ ضمناً پاره ای با دیدن ستاره شش پر در میان سایر ملل گمان میبرند که آنها یک ریشه یهودی داشته اند. و از این قبیل سخنان ... . افزوده بر اینها، محتوای این مقاله تا حدی با آنچه در مقالهٔ پیشین در بارهٔ فرهنگ و همفرهنگی و داد و ستد نمادین میان ملت ها و فرهنگها نوشته ام همخوانی دارد.[۳]

ستاره شش پر به صورت دو مثلث وارونه بر روی هم، ابتدا یک عنصر زینتی و نیز گاهی به عنوان دعا یا علامت خیر و برکت در میان ملل مختلف شناخته شده بود، و گویا قرن ها قبل از حضور حضرت ابراهیم در صحنه تاریخ یهود مورد استفاده بوده است. نخستین باری که این ستاره در ارتباط با یهودیان دیده شده، نقشی است بر روی یک مُهر که متعلق به هفتصد سال قبل از میلاد، یعنی دورهٔ پادشاهان یهود، است. پس از آن، در دورهٔ معبد دوم (یعنی از دورهٔ کوروش و داریوش تا اوائل قرن یکم)، این ستاره بر روی ساختمان های یهودی و غیر یهودی، احتمالاً به عنوان یک نشان تزئینی، مشاهده شده است. یکی از نقاشی های جالب متعلق به کنیسایی است که در قرن سوم میلادی در کفار ناحوم، واقع در شمال اسرائیل، ساخته شده، و طبق روایت مسیحیان، عیسی با این کنیسا ارتباط داشته است. صحنهٔ منقوش، ستاره ای شش پر را در کنار یک ستاره پنج پر و در

جوار یک صلیب نشان میدهد. گویند در این صحنه همچنین نقشی از صلیب شکسته پیدا کرده اند.[۴] این ستاره شش پر را در چند کنیسای یهودی قرون سیزدهم و چهاردهم اروپا و نیز در دستنویس های مصور یهودی قرون وسطی، و همچنین روی تعویذ و طلسم و دعا و چند مزوزا مربوط به این دوره دیده اند. **در تمام موارد مذکور در بالا، ستاره شش پر هیچگونه تداعی یا ذهنیت مختص یهودی نداشته و حتی عبارت «ماگن داوید» به آن اطلاق نمیشده، چرا که چنین عبارتی در سراسر کتاب مقدس دیده نشده است.**

چنین گویند که عبارت «ماگن داوید» را برای نخستین بار در دوره گائون ها[۵] نسبت به رموز الفبای عبری بکار برده اند. «ماگن داوید» در قرون دوازدهم در نوشتارهای قرائی ها[۶] و در قرون پس از آن در کتب قبالیست ها دیده شده است. در قرن شانزدهم گویا یک بار هم به شمعدان هفت شاخه (منورا) عبارت «ماگن داوید» اطلاق شده است. تا قرن هیجدهم علامت ستاره شش پر را روی جلد کتب چاپخانه های یهودی و غیر یهودی نیز دیده اند. از قرن هفدهم به بعد ستاره شش پر روی پرچم جوامع یهودی در پراگ، وین و آمستردام، بدون اینکه تصور ذهنی امروزی از آن تداعی بشود، نقاشی شده است.

در دورهٔ هَسْکالا بود[۷] که «روشنفکران» یهودی، که از یهودیان ارتدکس سنتی مرکز اروپا بریدند، نقش ستاره شش پر را به عنوان نشان یهودی - ملی خود در برابر نشان صلیب مسیحیان پذیرفتند. در آن هنگام، این علامت را بنام «ستاره یهودیان» (و نه ماگن داوید) میخواندند و در اشاعه آن به عنوان «نشان هویت یهودی» کوشیدند. این علامت رفته رفته در ذهنیت مشترک یهودیان به عنوان یک «عامل وحدت» حک گردید. از این پس این علامت را میشد تقریباً در تمام خانه ها، کنیسا ها، تأسیسات و ابزار یهودیت مشاهده نمود.

جنبش صیونیسم در نخستین کنگره خود در شهر بال (سویس، ۱۸۹۷) ستاره شش پر را بنام «ماگن داوید» به عنوان نشان ملی این نهضت پذیرفت، و نخستین شمارهٔ هفته نامه صیونیستی بنام **دی ولت Die Welt** (سال های انتشار ۱۸۹۷ - ۱۹۱۴) به سردبیری تئودور هرتصل (۱۸۶۰ - ۱۹۰۴) با نشان ماگن داوید مزین گردید. با استقلال کشور اسرائیل، گرچه **منورا** نشان واقعی و باستانی ملت یهود بود، ولی بنا به تصمیم دولت، بجای آن، ستاره شش پر در مرکز پرچم سفید و آبی کشور قرار گرفت و منورا به عنوان نشان رسمی دولت انتخاب گردید.

در حاشیه این نوشتار کوتاه، باز گویی دیدگاه فیلسوف اگزیستانسیالیست یهودی آلمانی، فرانتس روزنتسوایگ Franz Rosenzweig (۱۸۸۶ - ۱۹۲۹)[۸] در مورد ماگن داوید جالب می نماید. وی شش گوشهٔ این ستاره را چنین توجیه میکند: سه گوشهٔ مثلث نخست نشانگر سه پدیده اند: خدا، انسان و جهان. سه گوشهٔ مثلث دومی مظهر سه موضوع اند: آفرینش، تجلی الهی، نجات. نسبت اینها به یکدیگر چنین معنی شده است که هر کدام از گوشه های مثلث نخستین به نحوی با گوشه های مثلث ثانی ارتباط دارند. برای نمونه: آفرینش موجب تجلی الهی و این پدیده اخیر موجب نجات انسان میگردد. روزنتسوایگ از این روی، نام کتاب خود را، که در سال ۱۹۲۱ منتشر شده، «ستاره نجات *Stern der Erlösung*» نامید.

۹۸ - پزشکان ما

پزشکان یهودی چه در ایران و چه در سایر کشورها، چه در گذشته و چه در حال، همیشه مایه افتخار جوامع یهودی بوده اند. اگر بخواهیم در بارهٔ این موضوع سخن بگوییم نخواهیم توانست به یک یا دو مقالهٔ مختصر بسنده کنیم. هدف این یادداشت موجز چیزی دیگر است.

من هیچگاه در زندگی کاری که در آن خرید و فروش و محاسبات تجارتی باشد انجام نداده ام. دانش آموز بوده ام و دانش آموز باقی مانده ام. ولی حساب ساده چهار عمل اصلی کلاس دوم یا سوم ابتدایی را خدا را شکر فراموش نکرده ام. طبق این حساب، فرض بگیریم که سالی کم و بیش ده مجلس بر میصوا، عروسی، شام اموات، میهمانی های با اسم و بدون اسم و غیره، در گوشه و کنار لس آنجلس برگزار میشود. میخواهم در اینجا تأکید کنم که بر خلاف سایرین، من به چنین شادی ها یا میهمانی ها، اگر اعتدال در آنها رعایت گردد، ایراد نمی گیرم. این حق مردم است هرطوری دلشان میخواهد چنین مجالس و محافلی را برای دلخوشی یا ارضای نفس خود و بیگانه بر پا کنند. شادی ها و دلخوشی های سالم بجای خود از دستورات دینی ماست و نباید آنها را منع کرد. چه بهتر که بجای عزا و ماتم، مجالس معقول شادی برپا کنیم. ولی ... !

فرض میکنیم که برگزاری همهٔ آنها بر حق و لازم است. و نیز حساب کنیم که سالانه دست کم ... (؟) دلار[۹] خرج برگزاری این جشن ها و مراسم میشود. با تمام این تفاصیل، آیا میتوان فرض دیگری ارائه داد به این عبارت که لااقل پنجاه در صد این هزینه ها به نحوی صرفه جویی شده و به صندوقی عام المنفعه

واریز شود؟ آیا میتوان گفت که با چنین پس اندازی، با مدیریت درست و سرمایه گذاری حرفه ای، حل گوشه ای از نابسامانی های جامعه شدنی و قابل اجرا میگردد؟

نا بسامانی ها فراوان است، و میخواهم به یکی از آنها اشاره کنم. با این پول، به اضافه قرضه های دولتی و جامعه ای، میتوان یک درمانگاه یا بیمارستان ایرانی در لس آنجلس برپا کرد، و میشود در آن، پزشکان حاذقی را که به عللی، بیشتر بعلت ندانستن زبان، از شغل شریف پزشکی به کنار زده شده و خانه نشین شده اند، یا به کارهای کارمندی و یا شاگردی مغازه های پایین شهر به کار گرفته شده اند، به کاری که مناسب شغلشان است، مشغول نمود ــ عدم پروانه کار پزشکی آنها را با حمایت و عنایت و همت پزشکان پروانه دار و استخدام آنان بنام کارهای «پارا مدیکال»، یا هر عنوان دیگر، میتوان حل کرد. چنین اقدامی هم افتخار و سربلندی برای جامعۀ یهودیان ایرانی در میان آمریکائیان می آفریند، و هم آن عده از پزشکان مستأصل را از درماندگی میرهاند و هم خانه ای برای درمان افراد بیمار بی بضاعت بر پا میگردد. چنین کاری، اگر درست و دقیق انجام بپذیرد، ممکن است بازدهی قابل ملاحظه ای همراه داشته باشد.

در رفت و آمد های خود به شهر لس آنجلس، از این تعجب میکردم و میکنم که چرا در میان پزشکان شاغل این شهر، که الحمد الله و **خوشبختانه** اغلب کارشان خوب و درآمدشان خوب و زندگی شان مرفه است، کسی به یاد پزشکان در ماندۀ همکار نیافتاده است. چرا تا بحال کمیته ای برای همین منظور در این شهر تشکیل نشده است؟ چرا هیچکدام از چهل و چند سازمان به این فکر نیامدند که عضوی مهم از پیکرشان، که میتوانست عامل کارآیی در به زیستی جامعه باشد، چنین بی انصافانه و نابخردانه حرام میشود و به هدر میرود؟

قابل توجه سران و سروران جامعه!

۱ بر خلاف قوانین بین المللی، شوربختانه در ماجراهای اخیر خاور میانه دیده شده که هلال احمر فلسطینی ها اسلحه و تروریست های انتحاری با خود حمل میکرده اند تا شهروندان بی گناه اسرائیل را به قتل برسانند. این عمل غیر انسانی، از بدو تأسیس سازمان صلیب سرخ (۱۸۶۷) تا امروز، سابقه نداشته است.

۲ از اینجاست یکی از معانی «ماگن داوید» (سپر داود). واژه ماگن از ریشه عبری **هـ گ ن** به آرش دفاع آمده و ارتش اسرائیل نیز بنام **هاگانا** یعنی دفاع خوانده میشود. یهودیان ایرانی تلفظ سنتی این واژه را به صورت «ماغِن» نگاه داشته اند.

۳ نک به **چشم انداز** شماره های ۹۱ ـ ۹۰ (لس آنجلس، سپتامبر و اکتبر ۲۰۰۲)، ص ۲۷ به بعد.

۴ صلیب شکسته swastika هزاران سال پیش از علائم باروری، روشنایی و آفرینش در میان بسیاری از ملل باستانی مانند هند، یونان، چین، مصر، آمریکای لاتین و کشورهای اسکاندیناوی محسوب میشده است. نازی های آلمان اشتباهاً پنداشتند که این از علایم آریایی های هند و نشانه برتری نژادی این قشر از مردم است. قبل از روی کار آمدن هیتلر، صلیب شکسته نشان رسمی فنلاند و استونی بود، ولی به هیچ روی برتری نژادی را تداعی نمی کرد. پس از جنگ جهانی دوم، و نفرت مردم از اعمال وحشیانه نازی ها، ارائه چنین نقشی در هرجای دنیا مورد نکوهش مردم متمدن و آزادیخواه جهان گردیده، و آن را نشانۀ توحش و سبعیت می شناسند.

۵ گائون به معنای «نابغه / علامه» عنوان ربان ها و اساتید دو آکادمی یهودی (سورا و پومبدیتا Sura and Pumbedita) در سرزمین بابل (مطابق با عراق امروزی) بود. اغلب گائون ها در دورۀ اسلامی (تقریباً از سال ۲۰۰ تا ۱۰۴۰) انجام وظیفه میکرده اند. سرانجام این دو آکادمی برچیده شدند و بجای آنها یک مرکز تعلیم و تربیت مرکزی در بغداد بوجود آمد.

۶ قرائی ها یهودیانی بودند که به توراة ایمان داشته و تلمود را نمی پذیرفتند و از این روی بیشتر اوقات با ربان های بابل / بغداد سر ستیز داشتند. این فرقه توسط عنان بن داوید در اواسط قرن هشتم میلادی بوجود آمد. اغلب قرائی ها از سرزمین ایران برخاسته اند که از رهبران آنان میتوان دانیال بن مُشه قومسی دامغانی و بنیامین نهاوندی را نام برد. در این مورد نک به جلد دوم **پادیاوند** (لس آنجلس، ۱۹۹۷)، ص ۳۴ به بعد.

۷ این دوره با فعالیت های فرهنگی مُشه مندلسون (۱۷۲۹ ـ ۱۷۸۲) در آلمان و سپس در کشورهای دیگر اروپا آغاز میگردد. در این مورد (برای فارسی زبانان)، نک به **تاریخ یهود در عصر جدید**، تل آویو، ۱۹۸۲ (چاپ دوم ۱۹۹۸)، ص ۱۵ به بعد.

۸ وی ابتدا به مسیحیت گرایید، ولی سرانجام یهودیت را بر عیسویت ترجیح داد و به دین پدران برگشت.

۹ لطفاً خودتان رقمی بجای این سه نقطه بگذارید.

تسلیت

درگذشت روانشاد صیون متیان را به خانوادۀ محترم متیان و خانواده‌های وابسته تسلیت گفته، ما را در غم خود شریک و سهیم بدانید.

خانواده آرام‌نیا

نگاهی به ایران از دریچهٔ اینترنت و مطبوعات


عکس روز - یک پلیس زن در برابر رئیس جمهور اسلامی رژه می رود.

* قابل توجه آنها که از مقام زن در جمهوری اسلامی شکایت دارند.

ایران امروز

ولایتی: کنار آمدن با آمریکا خطاست

علی اکبر ولایتی مشاور عالی آیت‌الله خامنه‌ای در امور بین‌الملل گفت: قضیه اشغال اسرائیل به عنوان دیده‌بانی مهم آمریکا در قلب اسلام است، بعضی‌ها خیال می‌کردند که با گفت و گو می‌توان طمع اسراییلی‌ها را کم کرد، اما حالا ساده اندیش‌ترین افراد هم فهمیده‌اند که راهی جز مقاومت و مبارزه وجود ندارد، اینها در مجموعه اتحاد نامقدس به هیچ کس رحم نمی‌کنند. ولایتی افزود: آمریکایی‌ها امروز به نزدیکترین دوستانشان مانند عربستانی‌ها که مدتی با هم بودند حمله کرده و در مقابلشان ایستاده‌اند و با صراحت صحبت از تجزیه عربستان می‌کنند و می‌گویند چقدر خوب است که مناطق شرقی عربستان که نفت دارد، جمهوری شود.



بیش از ۱۰ تن مواد مخدر در زاهدان به آتش کشیده شد

خبرگزاری جمهوری اسلامی در آخرین روز هفته بزرگداشت نیروی انتظامی، جمعه شب بیش از ۱۰ تن مواد مخدر را در زاهدان به آتش کشیده و معدوم نمود. این آئین در ارتفاعات کوهستان پارک زاهدان برگزار شد و در آن جمعی از مسئولان، خانواده‌های شهدای مبارزه با مواد مخدر و مردم این شهر شرکت داشتند.

* * *

[ایضاً در همان شماره] کشف بیش از ۱۵۰۰ کیلو مواد مخدر از قاچاقچیان

با دستگیری ۲۶ نفر از عوامل شبکه‌های تهیه و توزیع مواد مخدر بیش از ۱۵۰۰ کیلوگرم انواع مخدر کشف شد.



۲ میلیون نفر طی ۲۰ سال گذشته در رابطه با مواد مخدر دستگیر شده‌اند

طی ۲۰ سال گذشته ۲ میلیون و ۴۵۰ هزار نفر در رابطه با مواد مخدر دستگیر و زندانی شده‌اند. به گزارش خبرنگار ما دکتر هاشمی دبیر جدید ستاد مبارزه با مواد مخدر در آستانه اجلاس کمیسیون فرعی مبارزه با مواد مخدر با اعلام این مطالب افزود تاکنون بیش از ۸۰ درصد بودجه مواد مخدر صرف مقابله شده است.

هاشمی در این زمینه با اشاره به عوامل به نتیجه نرسیدن اهداف مبارزه با مواد مخدر گفت: «تدوین برنامه جامعه ملی و فراگیر در دستور کار ستاد مبارزه با مواد مخدر قرار گرفته است و امیدواریم با تدوین استراتژی کاهش تقاضا به نتایج بهتری دست پیداکنیم». دبیر ستاد مبارزه با مواد مخدر در بخش دیگری از سخنان خود با اشاره به آمار کشفیات مواد مخدر گفت: «رقمی در حدود ۸۸/۵ درصد کشفیات تریاک جهان در ۲۳ سال اخیر توسط ایران انجام گرفته است».

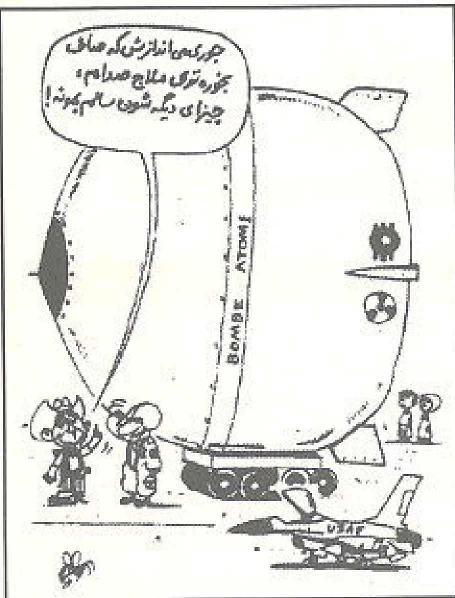


اعتراض انجمن کلیمیان به درج مطلب موهن در روزنامه جمهوری اسلامی

روزنامه جمهوری اسلامی در خبری کذب در ستون «جهت اطلاع» مورخ شنبه ۱۴ اردیبهشت ۸۱ از قول یک پزشک ساکن انگلیس اظهار داشت که یهودیان خون انسان را در غذای شب عید خود می‌ریزند و آن را یک عادت قدیمی یهودیان دانست. انجمن کلیمیان تهران بلافاصله در اعتراض به این مطلب موهن و سراسر کذب، جوابیه‌ای به این شرح به دفتر روزنامه ارسال نمود: «مدیر مسئول محترم روزنامهٔ جمهوری اسلامی، آقای مسیح مهاجری، با سلام - در ستون «جهت اطلاع» آن روزنامه مورخ شنبه ۱۳۸۱/۲/۱۴، متأسفانه مطلبی موهن و سراسر کذب دربارهٔ استفاده خون انسان در خوراکی یهودیان در عید پسح درج شده است. این مطلب نه در اعتقادات و شرعیات و رسوم یهودیان جای دارد و نه از نظر عقل و منطق می‌توان آن را توجیه کرد و یا حتی عملی دانست.

مدیر مسئول محترم! چگونه می‌توانید چنین مطلب بی پایه و اساسی را (حتی اگر فرضاً در اینترنت آمده باشد) به مردم مسلمان و بی اطلاع از آیین یهود تحت عنوان اخبار ویژه ارائه کنید؟ آیا هر نوع خبری از اینترنت قابل استناد است؟ چرا به هزاران مطلبی که در جهت شناسایی و معرفی حقایق دین یهود در اینترنت عرضه می‌شوند هیچگاه اشاره نمی‌نمائید؟ آیا از عید «پسح» (یا پسه) کوچک‌ترین اطلاعی دارید یا به خواننده داده‌اید»؟

کیهان



ابراز تأسف آیت‌الله مشکینی از سکوت جهان اسلام

آیت‌الله علی مشکینی در خطبه‌های نماز جمعه قم ضمن تشکر از قوه قضائیه و نیروی انتظامی در مبارزه با اشرار واقعی در اعدام باند کرکس‌ها گفت: **از این که پنج، شش نفر انسان پلید را اعدام کردند تشکر می‌کنم. اینها مستحق چندین اعدام بودند.** آیت‌الله مشکینی با تبریک روز پاسدار گفت: سپاه از روزی که تولد یافت تا امروز بهترین خدمات را به اسلام و نظام و کشور کرده است. نگویید سپاه چه خدمتی کرده است، بگویید چه خدمتی نکرده است. شما هیچ وقت زیر بار ذلت نمی‌روید و **هرکسی بخواهد دست به سوی آمریکا دراز کند، باید دست او را برید تا به سمت آن‌ها نرود.** وی با اشاره به سخنان سه کشیش مسیحی اظهار داشت: این‌ها از دوستان بوش هستند، از عالمان خود فروخته مسیحیت هستند، **در هر مذهبی این افراد عالم نما که از مقربان دربار هستند، وجود دارد.**

خطیب جمعه قم افزود: «مطلب تأسف آور آن است که کشورهای اسلامی عکس‌العمل درستی نشان ندادند. ای دولت‌ها کشورهای اسلام را دریابید. **ای آدم‌های «یخی» با نفت می‌توانید آمریکا و اسرائیل را فلج کنید.** امام جمعه قم با اشاره به توطئه مشترک آمریکا و اسرائیل مبنی بر انتقال پایتخت رژیم صهیونیستی به بیت‌المقدس گفت: **آمریکا می‌خواهد بگوید اسرائیل یک کشور رسمی است و این یک جنایت است.** جنایتی است که آمریکا نسبت به کشورهای اسلامی روا می‌دارد و ما این حرکت را محکوم می‌کنیم. وی ضمن قدردانی صمیمانه از دانشجویانی که با راهپیمایی خود حرکت اخیر اسرائیل را محکوم کرده‌اند، خطاب به ملت گفت: هر چه در مقابل دشمنان بیشتر و با شکوه‌تر راهپیمایی کند، هر قدم شما خاری در چشم و داغی بر دل آنان می‌شود.

انقلاب اسلامی

سرمقاله این شماره از ابوالحسن بنی صدر
جوان و هدف

در اجتماع بحث و تصمیم «مجامع اسلامی ایرانیان»، مدار بسته را به مثابه دستگاهی تشریح کردم که دایره تنگ فعالیت عقل زور مدار و اعضای جامعه در نظام اجتماعی بسته است. بنا دارم این مدار را، برای جوانان دانشجو، تشریح کنم، اما پیش از آن، سخنی را به پایان می‌برم که بخشی از آن را با جامعه جوان در میان گذاشتم. می‌گویند: جوانان ایران هدف ندارند. در بی هدفی، مأیوس و کز کرده شده‌اند. در ۲ خرداد ۱۳۷۶، هدف را ممکن و دست یافتنی تصور کردند و موج شدند و برخاستند. اما موجی که شدند به صخره استبداد خورد، واپس رفت و فرو خوابید. امروز، چون هدف ندارند، پژمرده‌اند.



ما انسانیم، ما را جدا نکنید! نقدی بر جدا سازی کلاس‌های آموزشی دختران و پسران در تهران

اینجا تهران، چهار راه پارک وی - آموزشگاه زبان‌های خارجی بیان سلیس. وقتی دانشجویان به کلاس درس می‌آیند معلم کلاس که دانشجوی دکترای زبان انگلیسی است با حالتی گرفته وارد کلاس می‌شود و به دانشجویان اعلام می‌کند: طبق اعلام اداره اماکن...از این به بعد کلاس‌های خانم‌ها و آقایان جدا از هم تشکیل خواهد شد.

اطلاعات

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام اظهار داشت: «ما دلمان برای مردم عراق می‌سوزد و گرنه ایران و اکثر کشورهای دنیا تمایلی به حمایت از دولت عراق ندارند. اما آیا می‌شود از شر عقرب به افعی پناه برد؟» هاشمی رفسنجانی با تأکید بر اینکه ایران تمایل به شروع جنگ در عراق ندارد، گفت: «مهمترین هدف آمریکا در منطقه خلیج فارس، تأمین منابع انرژی مورد نیاز خود می‌باشد «اگر آمریکا بخواهد عراق را تجزیه کند، بسیار مشکل است، اگر حکومتی مردم سالار بخواهد بر سر کار بیاید با منافع آمریکا در تضاد است و اگر بخواهد دیکتاتوری چون صدام را حاکم کند، چیزی تغییر نخواهد کرد». رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام از ائمه جمعه خواست، افرادی را که به هر دلیلی فریب آمریکا و دشمنان انقلاب را خورده‌اند، نصیحت کنند تا از اشتباه استراتژیک خود برگردند». هاشمی رفسنجانی در عین حال گفت: «ما نگفتیم تا قیامت می‌خواهیم با آمریکا قهر باشیم اما انصافاً آمریکا به ما حسن نیت نشان نداده است».

*** شما نگفتید ولی آقا فرمودند قهر، قهر تا روز قیامت!**

* * *

۴/۴ میلیارد دلار کالای قاچاق و شبه قاچاق وارد کشور می‌شود! دبیر ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز می‌گوید: «برآورد رقم قاچاق کالا در کشور ۴/۲ میلیارد دلار است!» حمید عبدالوهاب افزود: «دو میلیارد دلار نیز شبه قاچاق داریم که شبه قاچاق سوءاستفاده از قوانین و مقرراتی است که به نحوی قاچاق می‌باشد مثل کالای مسافر که نباید تجاری باشد، اما از آن به صورت تجاری استفاده شود».

یهودیان در خطهٔ کشف و اختراع و ابداع

برگردان: روزا کیائی

امور جغرافیائی و دریانوردی

به نظر اروپائیان قرن ۱۴ آسمان فضای خالی اسرار آمیز و اقیانوس‌ها مکانی وحشتناک بودند. شکل، ظاهر و اندازه دنیا نیز به همان اندازه گیج کننده بودند.

کشتی‌ها به ندرت جرأت می‌کردند از خطوط ساحلی قابل رویت فراتر روند. ولی عده‌ای از دانشمندان اوایل دورهٔ رنسانس به همراهی ستاره شناسان، ریاضیدانان و نقشه‌کش‌های برجسته یهودی به مصاف ناشناخته‌ها رفته و عصر اکتشاف، تجارت و فتوحات را رهبری کردند.

نقشه‌ها و وسایل کار دست یهودی در بسیاری از سفرهای اکتشافی که از بنادر اسپانیایی و پرتغالی شروع شدند، راهنما بودند. **آبراهام کرسک**، نقشه کش برجسته دربار اسپانیا دقیق‌ترین **نقشه جغرافیای جهان** شناخته شده روزگار خود را کشیده بود. پسرش، **جودا**، که همراه با ستاره شناسان و ریاضیدانان دیگر توسط شاهزاده‌های هنری، دریانورد پرتغالی، استخدام شده بود، در تعیین مسیر مأموریتهای دریایی و تضمین تسلط بر دریا کمک کرد.

برجسته‌ترین فیلسوف یهودی عصر او، **راب لوی بن گرشن**، مخترع نیز بود. او در اواسط قرن ۱۳ **تیرک ژاکوب (Jacob's Staff)** را به وجود آورد که برای اندازه گیری فاصله خورشید و ستارگان به کار می‌رفت و تا پایان قرن ۱۶ مورد توجه دریانوردان بود.

همچنین، صنعتگران یهودی به عنوان مروجین ابزارهای نجومی و ریاضی در قرون وسطیٰ، اسطرلاب را تکمیل کردند. این ابزار اساسی در دریانوردی برای اطمینان از ارتفاع و موقعیت در دریا با مشاهده اجرام سماوی به کار می‌رفت. **آبراهام بن ساموئل زاکوتو**، ستاره شناس و مورخ مشهور اسپانیایی، به خاطر متداول ساختن **اولین اسطرلاب فلزی** با دقت بسیار مورد توجه است. **واسکو دا گاما** پیش از سفر خطیر خود به هند با او مشورت کرد، و **کریستف کلمب** با **جداول نجومی** بسیار مترقی او به سفر دریایی خود رفت.

سفر کریستف کلمب، علاوه بر جد اول زاکوتو، یهودی تباران را نیز به سرزمین جدید آورد. در میان پنج خدمه که در کشتی خدمت می‌کردند، **لوئیز دِتورِس** مترجم، اوّلین نفر در ناوگان بود که پا بر خاک آمریکا گذاشت. همچنین، سالها پیش از ورود پیوریتانها، **دِتورِس** اولین سفید پوستی بود که برای همیشه در دنیای جدید مستقر شده بود.

بر روی زمین، در هوا و در دریا، مخترعین و مهندسین یهودی در صف مقدم پیشگامان نوآوری بودند. از پیش از آغاز قرن، بعضی از آنان زمینه ساز تغییری شدند که به ساختار جامعهٔ مدرن کمک کرد.

بیش از ۱۱۵ سال قبل، یک وسیله نقلیه دارای موتور سوخت داخلی بنزینی، احتراق برقی، کاربوراتور و فرمان با سرعت هفت مایل در ساعت به خیابانها راه یافت. به دنبال آن سه **strassen wagen** بوجود آمد که آن نیز توسط **زیگفرید مارکوس** آلمانی الاصل ساخته



تصویری از کریستف کلمب دریانورد بزرگی که به کمک نقشه ها، طرحها و افزارهای حاصل کار یهودیان "دنیای نو" را کشف کرد.

شده بود. او با یک مدل دیگر به شکل گیری صنعت نوپای اتومبیل کمک کرد. این مدل اتومبیل قدیمی‌ترین نوع موجود است که امروزه در وین در موزهٔ Technical Museum for Industry and Trade در معرض نمایش است.

شاهکارهای مهندسی او در زمینه‌های دیگر بیش از ۷۵ حق امتیاز برای سیستم رله تلگرافی و ابزارهای برقی مانند لامپ الکتریکی را نصیب او ساخت.

از کشتی فضائی تا سمعک

در همان دهه، یک یهودی اتریشی پیشگام فکری شد که دنیای غرب را حیرت زده کرد. دیوید شوارتز فریفته فکر کشتی فضایی سختی بود که با

هیدروژن پر شده باشد و بتواند از قاره‌ها و اقیانوسها عبور کند. نتیجه طرحهای او، اولین کشتی فضایی بود. متأسفانه شوارتز پیش از اولین پرواز حاصل فکری خود در سال ۱۸۹۷، که همسرش در آلمان بر ساخت آن نظارت داشت، درگذشت.

سرانجام همسرش حق امتیاز این اختراع را به کنت فردیناند فُن از پیش فروخت که بلافاصله نام خود را بر روی اختراع شوهر او گذاشت. ولی این اعتبار پس از مرگ متعلق به شوارتز است که دوران کشتی فضایی، سرآغاز پروازهای درون قاره‌ای و اولین خط هوایی مسافری دنیا بود.

هایمن ریکوور روسی الاصل یکی از افسران بسیار برجسته و صریح‌اللحن نیروی دریایی دوره خود بود. آنچه که درباره این مجاهد برای تفوق نظامی آمریکا غیر قابل بحث بود نبوغ مهندسی او بود که اولین **زیر دریایی با سوخت اتمی** دنیا را به این ملت عطا کرد.

این فارغ‌التحصیل آکادمی دریایی ایالات متحده به سرعت مدارج ترقی را تا رهبری شعبه راکتورهای اتمی دریایی در کمیسیون انرژی اتمی طی کرد. با وجود این، علیرغم موفقیت در به آب انداختن زیر دریایی **Nautclus** طلایه‌دار ناوگان زیر دریایی اتمی در سال ۱۹۵۴، ریکووریک دریادار باقی ماند. در مقابله با بازنشستگی اجباری سرانجام با حمایت کنگره در سال ۱۸۷۳ به مقام دریا سالاری دست یافت.

مقیاس اختراع بشری در زمانهای قدیم، از سوزن خیاطی تا اهرام مصر معادل مصنوعات معاصر از باطری‌های بسیار کوچک تا پلهای بزرگ است. در مورد اخیر، مغزهای خلاق با منشاء یهودی نامشان در تاریخ ثبت است.

برای بسیاری کیفیت زندگی، و خود زندگی، وابسته به تراوش فکری ابتکاری یک دانشمند محقق یهودی نسبتاً ناشناخته بود. سمعک و اندازه گیرهای ضربان قلب اولیه **شاموئل روبن** که باباطریهای جیوه‌ای انقلابی کار می‌کنند، اجزاء الکتریکی او برای به کار انداختن لوازم خانگی و نیز رادیو و تلویزیونهای قدیم و جدید ضروری بودند. اکتشافات او اثر خود را بر آنچه که مربوط به دورهٔ معاصر می‌باشد، گذاشته‌اند. از **ساعت مچی و ماهواره‌های فضایی تا موتورهای برقی، دوربین‌های خودکار و ماشینهای جوابگو**. این فارغ‌التحصیل دبیرستان خودآموخته با بیش از ۳۰۰ حق امتیاز به نام او بعدها باطری قلیائی (آلکالی) راکه در همه جا شناخته شده و به کار می‌رود، اختراع کرد.


ایسرائل رؤیتر پایه گذار نخستین سازمان خبرگزاری جهانی

پیشگامان رسانه‌های گروهی

یهودیان به نحو چشمگیری با روزنامه‌نگاری و رسانه‌های خبری مربوط بوده‌اند. هر سه شبکه رادیو و تلویزیونی عمده ایالات متحده توسط مدیران یهودی راه اندازی یا اداره شدند. برجستگی آمریکاییان در دنیای اطلاعات با توجه به نیازها و ارزشهایشان اجتناب ناپذیر است. حضور آنان در دفاتر انتشاراتی، روزنامه‌ها و استودیوهای تلویزیونی گویای تهور آنان به عنوان مرتبطین محافظ آزادی بیان - نبض دموکراسی - می‌باشد.

بارون پل فن رویتر (۱۸۱۶-۱۸۹۹)، متولد کاسل، آلمان، مؤسس آژانس خبری، اولین سرویس خبری بین‌المللی به ابتکار این رویاپرداز، با بیست کبوتر نامه‌بر آغاز به کار کرد که هزینه آن اندوخته‌های او را از بین برد. در سال ۱۸۵۱ پس از استقرار در انگلیس، به سرعت آینده خطوط تلگراف و کابلهای زیردریایی را به عنوان راههایی برای شبکه وسیع انتقال اخبار بین قاره‌ای پیش بینی کرد. سرویس خبری رویتر، که بزرگترین سازمان از نوع خود در دنیا شد، همیشه در کسب «اخبار دست اول» پیشرو بود و برای بانی آن به عنوان یک یهودی مهاجر با دید وسیع ثروت، تشخّص و افتخار به ارمغان آورد.

آدُلف آکس (۱۸۵۸-۱۹۳۵) متولد سین سیناتی، اُهایو، ناشر روزنامه. او که کار خود را با شاگردی در چاپخانه شروع کرد، مبلغ ۲۵۰ دلار وام گرفت تا کنترل روزنامه در حال زوال چاتانوگا تایمز (۱۸۷۸) راکه بعدها از روزنامه‌های بزرگ جنوب شد، به دست آورد. هیجده سال بعد باز هم با گرفتن وام، نیویورک تایمز متزلزل را خریداری کرد. او که مخالف سرسخت احساس گرایی بود، بر گزارش جامع، اخلاقی و بی طرف «بدون ترس یا لطف» تأکید داشت. او همچنین شعار «همهٔ اخبار مناسب چاپ» را برای روزنامهٔ برجسته آمریکا که از نظر قدرت و اعتبار جهانی بی نظیر است، رواج داد.

دیوید سارنوف (۱۸۹۱-۱۹۷۱)، متولد اوزلان، روسیه، مدیر رسانه گروهی. رهبری جسورانه او رادیو و تلویزیون را به وسایل ارتباط همگانی تبدیل کرد. مقدور

بود که امپراتور بی سیم، جوانی که اولین پیام کمک (S.O.S) تاتیانیک را رله کرد، یک پیشتاز باشد. ترقی برق‌آسای او به ریاست RCA در سال ۱۹۳۰ منجر به تأسیس NBC به عنوان شعبه آن شد. NBC تحت هدایت او رادیو را به یک واقعیت کران تا کران مبدل ساخت. در حالیکه RCA همین موفقیت را در پخش تلویزیونی به دست آورد. «پدر تلویزیون آمریکا» سپس با تلویزیون رنگی اعتبار RCA را افزایش داده، این شرکت را به بزرگترین مجتمع الکترونیکی دنیا در دورهٔ خود تبدیل کرد.

معماری مدرن

شکوفایی نبوغ معماری آمریکایی در طول دهه‌های گذشته توسط یهودیان با استعدادی تقویت شد که پا جای پای آلبرت کان گذاشتند که شکل دهنده اولیه سازه‌ها و آسمانخراشهای آمریکا و جهان بود.

آلبرت کان (۱۸۶۹-۱۹۴۲) به عنوان «پدر طراحی کارخانهٔ مدرن» ستایش شده است. او که فرزند یک راب آلمانی بود معماری صنعتی را به یک فرم هنری انقلابی تغییر داد. میراث او به گونه‌ای شگفت‌آور در دیترویت آشکار شد. او که پیشگام استفاده از بتن مسلح بود، مجتمع‌های عظیمی را برای کمپانی اتومبیل فورد و نیز کارخانه‌های کرایسلر و جنرال موتورز به وجود آورد. با ترکیب سادگی قابل احترام با سودمندی، راحتی فضای کار با اقتصاد، استانداردهای طراحی او در همه جای دنیا به کار گرفته شده‌اند.

علاوه بر بیمارستان‌ها، برج‌های اداری، ساختمان‌های دانشگاهی و کنیساها در میشیگان، بیش از ۲۰۰۰ ساختمان صنعتی تحت تأثیر او در جهان بنا شد. همچنین در سال ۱۹۲۹ روس‌ها او را برای صنعتی کردن سریع کشور با ساختن بیش از ۵۰۰ کارخانه در مدت دو سال به کار گرفتند.

مُشه صغدی، آرشیتکت با استعداد اسرائیلی بنای یادبود زنده‌ای در لس‌آنجلس ساخته است که نمایشگاهی دائمی از ۴۰۰۰ سال تاریخ یهود است. موزه و مرکز فرهنگی Skirball پس از پانزده سال و با هزینهٔ ۶۵ میلیون دلار در آوریل ۱۹۹۶ افتتاح شد. این مرکز فرهنگی همچنین استعداد شگفت‌انگیز یهودیان قرن بیستم را ستایش می‌کند. این گوهر معماری نیرومند شبیه اردوگاهی در دشتی به مساحت پانزده هکتار است و از جنبه زیبایی شناسی این حقیقت تاریخی در بر دارد که یهودیان اولین مردمانی بودند که بهشت را بر روی زمین مجسم کرده‌اند.

در میان گالری‌های این موزه یکی از بزرگترین مجموعه‌های هنر و صنایع دستی مربوط به یهودیت و زندگی آمریکایی وجود دارد. صغدی موفق به ایجاد محیطی منحصر به فرد در سنگ، فولاد و شیشه شده است که ارتباط فرهنگ و مذهب را با طراحی معماری در هم آمیخته است. او یکی از بسیاری دیگر از یهودیان وارث میراث غنی آلبرت کان است. □



دانشمندان ایرانی در جستجوی رابطه علمی با ایسرائل

روزنامهٔ معریو

برگردان: نیسیم مراد، ایسرائل

دانشمندانی ایرانی تلاش می‌کنند که با دانشمندان ایسرائل در زمینه‌های مختلف فنّی روابطی برقرار سازند. با وجود موضع خصمانهٔ رسمی حکومت طهران، که سعی دارد آنرا بر تمام محافل کشور تحمیل کند، دانشمندان ایرانی از پست الکترونیکی و Internet استفاده کرده و بدین وسیله سعی می‌کنند که با دانشمندان ایسرائلی در زمینه‌های مختلف تکنولوژی مکاتبات الکترونیکی برقرار سازند.

درخواست آنان برای توضیح بیشتر در مورد مقالات علمی که ایسرائل در نشریات فنی و تکنیکی بین‌المللی به چاپ می‌رساند حتی از شروع انتفاضهٔ فعلی رو به افزایش نهاده است در دو هفتهٔ گذشته ده‌ها دانشمند ایسرائل چنین درخواستهایی را دریافت داشته‌اند. پروفسور Hagit Yaron دانشمند برجستهٔ در وزارت علوم و متخصص در رشتهٔ تحلیل علامات در دانشگاه Tel Aviv گفت: از پژوهشگری از دانشگاه تکنولوژی اصفهان e-mail دریافت کرده و از وی خواسته که به سلسله سوآلاتی پاسخ دهد. پروفسور Yaron تأکید کرد که من و سایر دوستانم بر این باوریم که می‌بایستی سیاست و علم را از یکدیگر جدا ساخت. از پژوهشگر ایرانی سوآل کردم که هدف وی از کسب اطلاع مورد نظر چیست. یک دانشمند دیگر چندی پیش چنین درخواستی را دریافت کرده که مایل به تشریک مساعی پژوهشی می‌باشد. خانم Yaron اضافه کرد که بنا به اطلاعاتی که در دست دارد، دانشمندان ایسرائلی مکاتبات الکترونیکی فراوانی چه در گذشته و چه اکنون از پژوهشگران ایرانی دریافت داشته‌اند. □

ناهید پیرنظر

ادبیات فارسیهود میراث فرهنگی یهودیان ایران

فارسیهود که معادل Judio - Persian بکار می‌رود در ادبیات یهودیان ایران نقش مهمی دارد. این ادبیات، شعرها و نوشته‌هائی را در بر می‌گیرد که به زبان فارسی اما با خط عبری به نوشته در آمده‌اند. از سال ۱۹۹۶ به یاری «بنیاد فرهنگی و آموزشی حبیب لوی» درسی در زمینهٔ تاریخ و فرهنگ یهودیان ایران در UCLA بنیان یافت که بررسی و مطالعه فارسیهود پاره‌ای مهم از آنست. در حال حاضر بانوی فرزانه و دانشمند ناهید پیرنظر (اُبرمن) تدریس آنرا به عهده دارد. خانم پیرنظر که برای فعالیتهای اجتماعی پُر دامنه‌اش بویژه در «سازمان بانوان یهود ایران» فردی شناخته شده است، مقاله‌ای پژوهشگرانه و مستندی در آخرین شمارهٔ نشریهٔ وزین «ایران شناسی» انتشار داده و ما با اجازهٔ ایشان در دو شمارهٔ چشم‌انداز جدا از ذکر منابع، آنرا به چاپ می‌رسانیم. کسانی که به دسترسی منابع و مراجع و زیرنویس‌های این مقاله که در متن آن با اعداد مشخص شده علاقمند باشند می‌توانند به مجلهٔ «ایران شناسی، سال چهاردهم، شمارهٔ اوّل بهار ۱۳۸۱» رجوع کنند.

اگر نگاهی بتاریخ مستند ایران باستان بیندازیم نام قوم یهود را در فراز و نشیب های تاریخی و فرهنگی این سرزمین و در تکوین آنچه که امروز آنرا هویت ایرانی می شناسیم سهیم می بینیم. ورود قوم یهود به سرزمینی که بعدها جزو قلمرو دولت ماد در آمد در حدود سال ۷۲۲ قبل از میلادآغاز گردید. پادشاهان آشور ده قبیله از فرزندان یعقوب را از سرزمین اسرائیل به نواحی غرب و شمال ایران کوچ دادند. این امر در زمان کورش کبیر، با فتح بابل در سال ۵۳۹ قبل از میلاد و آزاد نمودن اسرای یهودی که توسط بخت النصر دوم در سال ۵۸۶ قبل از میلاد از اورشلیم به بابل به اسارت آورده شده بودند، ادامه یافت.

پیگیری وقایع تاریخی این ۲۷۰۰ سال را به کتابهای تاریخ واگذار می کنیم. ۱ آنچه که مسلم است بعد از قوم یهود طی تاریخ، اقوام خارجی دیگری نیز از قبیل عرب و ترک و مغول و ارمنی و آسوری مانند قوم یهود یا در ایران سکنی گزیدند و سهمی در تشکیل «هویت ایرانی» پیدا نمودند و یا فرهنگ و ادب ایرانی را بسرزمین خود بردند و بر آن افزودند. وسعت این گسترش بحدی بود که تأثیر آثار ادب و فرهنگ ایرانی را از شبه قارهٔ هند و نپال گرفته تا آسیای صغیر و افغانستان و تاجیکستان و سایر نواحی تا به امروز مشاهده می کنیم. آن گروه از یهودیان ایرانی که پس از اسارت به ارادهٔ خود در ایران سکنی گزیدند، در حین حفظ اعتقادات دینی و سنن مذهبی خود، نه تنها زبان و مظاهر فرهنگی و ادبی ایران را پذیرا شدند بلکه بتدریج با آن خو گرفتند و در تکوین و تکامل آن نقش ساز بودند.

تلمود و سایر کتب مذهبی یهود از یکسو و کتب دینی زرتشتیان چون دینکرد، شکند کمانیک ویچار و مینوگ خرد از سوی دیگر نمایانگر پایه های همبستگی فرهنگی ایران باستان و قوم یهود میباشند. ۲

اولین رشتهٔ این پیوند فرهنگی و اجتماعی را پس از اعلامیه حقوق بشر کورش کبیر در سال ۵۳۸ قبل از میلاد با انتخاب آن گروه از یهودیانی که سکونت در ایران را ترجیح دادند مشاهده می کنیم. این روابط، بنا بفرضیه Jon Berquist، برای اولین بار به فرمان داریوش اول با رسمی ساختن قوانین تورات به عنوان قوانین کشوری در نواحی یهودی نشین نضج گرفت. ۳ تفاسیر ایرانی شدهٔ قوانین تورات توسط عزرا قدم بعدی در تحکیم این روابط بود. در این مورد عزرا «قانون پادشاه» ایران را بموازات «قوانین الهی و آسمانی» تفسیر کرد و برای اجراء یهودیان مقرر داشت (Ezra 7: ۲۶) . ۴

در دورهٔ ساسانیان در برخی اوقات، علاوه بر آزادی فرهنگی که حاصل آن تشکیل آکادمی های علمی بمنظور گردآوری و تألیف تلمود بود، باید از روابط نزدیک گروهی از روسا و رهبران روحانی یهودی با چندتن از سلاطین ساسانی بخصوص شاپور اول و دوم نام برد. نتیجهٔ این روابط حسنه و نزدیک توصیهٔ راب یوسی (وفات ۳۲۳ میلادی) از ربّان های معروف دورهٔ تلمود است که از یهودیان میخواهد زبان آرامی را کنار گذاشته بفارسی تکلم کنند . ۵ توضیح آنکه پس از اسارت بابل تکلم بزبان آرامی جای زبان عبری را گرفته بود تا بدانجا که تورات و سایر اسفار کتاب مقدس بآرامی ترجمه شده بودند و این زبان، زبان مادری یهودیان بابل شناخته می شد. ۶

فرمان راب یوسی و آغاز تکلم یهودیان بزبان پهلوی پایه گزار تعلق و وابستگی مشترک یهودیان ایران به زبان و فرهنگ ایرانی است. رابطه ای که تا بامروز یهودیان ایران در حین حفظ اعتقادات مذهبی خود حفظ کرده اند و بسبب آن و سایر دلایل سیاسی و مذهبی از بقیهٔ جوامع یهودی جهانی مجزا و تا حدی ناشناخته باقی مانده اند. جوانهٔ این رابطه و فرهنگ

مشترک را با ترجمه و بازنویسی قسمتهائی از کتاب مقدس بزبان و خط پهلوی و شکوفائی آن را در دوران ایران اسلامی بخصوص بعد از دورهٔ مغول بفارسی نو در ادبیات فارسیهود مشاهده می کنیم.

تعریف فارسیهود :

فارسیهود شامل نوشته های فارسی بالفبای عبری میباشد. باید اضافه کرد که از نوشته های فارسیهود باستثنای چند مورد از جمله ترجمه مزامیر داود بزبان و خط پهلوی، آنچه که در دسترس قرار دارد متعلق بدوران فارسی نو است. ۷ طبق این توصیف آثار فارسیهود به استثنای چند نسخهٔ پهلوی اکثراً شامل نوشته های کلاسیک و یا هر نوع گویش محلی بزبان فارسی نو و به حروف عبری میباشد. بعلت کمبود و عدم تطابق الفبای عبری با بعضی اصوات فارسی یک حرف عبری بهمراه بعضی علامات اضافی می تواند در نقش چند صوت فارسی بکار رود. بهمان ترتیبی که حروف عبری چاپ شده از حروف عبری خطی متفاوت است، مطالب چاپ شدهٔ فارسیهود نیز از نظر خط با نسخ خطی آن متفاوت هستند.

ادبیات فارسیهود:

ادبیات فارسیهود از سه منشأ فرهنگ ایرانی، یهودی و اسلامی سرچشمه می گیرد و از نظر متن از یک سو شامل مطالب متفاوت مذهبی و غیرمذهبی، علمی، ادبی، فلسفی و تاریخی میباشد. از نظر فرم، نوشته های فارسیهود می توانند منظوم و یا منثور باشند. نوشته های منثور فارسیهود در حین در برداشتن سنگین ترین کلمات کلاسیک ادبی تعدادی اصطلاحات روزمره، لغات پهلوی، اسلامی، عربی، و عبری را نیز شامل میگردند. برخی از این نوشته ها از نظر دستوری نیز تحت تأثیر زبان عبری قرار گرفته اند. ۸

ادبیات منظوم فارسیهود که قسمت اعظم ادبیات یهودیان را تشکیل میدهد از نظر قالب شعری اکثراً در غالب مثنوی و از نظر متن بصورت داستان نویسی می باشد ولی بعضی از شعرای فارسیهود بخصوص عمرانی و امینا در زمینه های متفاوتی چه از نظر قالب و چه از نظر متن ذوق و قریحهٔ شاعرانهٔ خود را آزموده اند.

در دوران ایران اسلامی، بخصوص بعد از حملهٔ مغول و اوایل حکومت ایلخانان (۱۲۵۰-۱۲۹۵میلادی)، یهودیان ایرانی مانند سایر اقلیت ها از آزادی مذهبی و فرهنگی آن دوران بهره مند شدند. آنان علاوه بر سیاستمداران و دانشمندانی که بجامعه ایرانی تحویل دادند از خود بدو صورت نوشته ها و آثاری باقی



گذاشتند. گروهی از این آثار بخط و زبان فارسی و یا عربی است که اغلب از جانب مشاهیر ایرانی یهودی الاصل باقی مانده اند. از آنجمله می توان از تاریخ رشیدی نوشتهٔ رشید الدین فضل اله پزشک، سیاستمدار و مورخ یهودی الاصل دربار الجایتو (۱۳۰۴ - ۱۳۱۶میلادی) و شرح تلویحات سهروردی و شرح اشارات ابن سینا و سایر آثار ابن کمونه اسرائیلی بغدادی (وفات ۱۲۸۴ میلادی) بعربی و دو بیتی های عرفانی سعید سرمد کاشانی (وفات ۱۶۵۹یا ۱۶۶۱ میلادی) نام برد. ۹ گروه دیگر که شامل قسمت اعظم آثار ادبی این قوم میباشد آثاری است که بر اثر قرنها زندگی و همکاری فرهنگی در سراسر ایران از غرب و جنوب تا ماوراء النهر و افغانستان بعنوان ادبیات فارسیهود برای ما بجا مانده است.

انتخاب خط عبری بجای خط فارسی برای نوشتن آثار فرهنگی یهودیان ایران بگونه های متفاوتی قابل تفسیر است. ژیلبر لازار ایران شناس معاصر در این مورد چنین حدس میزند که در اکثر کشورهای مسلمان عرب دوران قرون وسطی انتخاب حروف عربی که خط قرآن نیز میباشد برای نوشتن آثار یهودیان میتوانسته است نشانه ای از عدم تعهد و ابراز وفاداری به یهودیت تلقی شود. ۱۰ آنچه که مسلم بنظر میرسد علت انتخاب حروف عبری برای نویسندگان فارسیهود جنبهٔ عملی آن میباشد. زیرا که احیاناً عدم آشنائی تودهٔ مردم یهودی بیسواد بخط فارسی و آشنائی آنان بخط عبری، بمنظور خواندن و اجرای فرایض دینی، تعداد خوانندهٔ بیشتری را برای آثار فارسیهود تأمین میکرده است. لذا از شواهد چنین می توان برداشت کرد که ادبیات فارسیهود اکثراً برای یک گروه خوانندهٔ مخصوص که همان طبقهٔ عامی یهودی ایرانی باشد نوشته می شده است. طبقه ای که با وجود اینکه بزبان فارسی صحبت میکرد نمی توانست آنرا بخط فارسی بخواند. باید در نظر داشت که سواد عبری اکثر افراد این گروه هم احیاناً از خواندن دعاهای مذهبی بدون درک معانی آنها تجاوز نمی کرده است. شاهد این ادعا برگردانیدن شاهکارهای ادبیات فارسی بخط فارسیهود است که نمونه های موجود آن در کتابخانه های نسخ خطی فراوانند. از آن جمله میتوان از برگردان «رستم و سهراب» فردوسی، «رباعیات خیام»، «دیوان حافظ»، «گلستان» سعدی، «فیه و مافیه» مولوی، «منطق الطیر» عطار، «هفت پیکر» و «خسرو و شیرین» نظامی گنجوی همچنین از «لیلی و مجنون» و «یوسف زلیخا» ی جامی نام برد. ۱۱ در اوایل قرن بیستم برگرداندن بعضی داستانهای فولکلور ایرانی مانند داستانهای «هزار و یکشب» یا ترجمه های ادب خارجی از جمله «کمدی اشتباه» (Comedy of Error) اثر شکسپیر گویای سطح دانش عمومی خوانندگان فارسیهود و نیاز آنان بچنین نوشتارهائی است. ۱۲ رویهمرفته مطالعه آثار و نوشته های فارسیهود نمایانگر تفاوت و فاصلهٔ ذهنی نویسندگان آن با خوانندگان خود و سطح دانش و آگاهی این مشاهیر یهودی از فرهنگ و زبان ایرانی است. نویسندگان ادبی فارسیهود اکثراً از استادان ایرانی غیر یهودی و یا از آثار استادان یهودی غیر ایرانی متأثر بوده اند. مبین این امر تسلط آنان بر فرهنگ ایرانی و یهودی و حتی در مورد بعضی از آنان تسلط بر فرهنگ اسلامی میباشد.

از جمله شعرای بزرگ ایرانی که بر نویسندگان ادبیات فارسیهود اثر گذار بوده اند باید از شعرای ذیل نام برد:

۱. فردوسی: در مورد اشعار حماسی الهام بخش شاهین، عمرانی و خواجه بخارائی
۲. نظامی: در مورد اشعار داستانی الهام بخش شاهین، عمرانی و بابائی بن لطف
۳. سعدی: در مورد اشعار اخلاقی و پند و اندرز الهام بخش عمرانی
۴. مولوی و عطار نیشابوری: در مورد اشعار عرفانی الهام بخش شاهین، عمرانی، راغب، سیمانطوب ملمدو شاهدی
۵. خیام و حافظ: در مورد اشعار غنائی الهام بخش عمرانی و یوسف یهودی ۱۳

کمبود شعرای مدیحه سرا (باستثنای مدح شاهین از سلطان ابوسعید بهادر) نمایانگر اوضاع اقتصادی و اجتماعی شعرای یهودی و عدم رابطه آنان با دربار سلاطین ایران است. پزشکان یهودی در اینمورد مستثنی بوده اند زیرا که آنان از دیرباز، از ایلخانان تا پهلوی، همیشه مورد اعتماد و طبیب دربار پادشاهان ایرانی بوده اند. ۱۴

از استادان و فلاسفه غیر ایرانی یهودی که الهام بخش شعرا و فلاسفه فارسیهود بوده اند می توان به نامهای ذیل مراجعه کرد:

۱. ابن میمون: (قرن سیزده و چهارده میلادی) از اسپانیا و ساکن مصر، الهام بخش عمرانی (قرن پانزده و شانزده)، یهودابن الازار فیلسوف بزرگ (قرن هفده) و سیمانطوب ملمد شاعر و عارف (قرن نوزده) ۱۵
۲. بهیا ابن پکودا: (اواخر قرن یازده) از اسپانیا الهام بخش سیمانطوب ملمد ۱۶
۳. ابراهام بن حسدای: (قرن سیزده) از اسپانیا، الهام بخش الیشا بن شموئیل موسوم به راغب از سمرقند (قرن هفدهم) ۱۷
۴. راب شمعون بن عباس بن ابون: (قرن دوازدهم) از شمال افریقا الهام بخش بنیامین بن الیشا متخلص به امینا از کاشان (قرن هفده و هجده) ۱۸

دلیل گرایش زنان ما به جدائی خواهی چیست؟

نوشتهٔ: الهام یعقوبیان

پس از استقرار نظام مذهب سالار و تصفیه مذهبی و قومی، مهاجرت به عنوان یک راه حل مناسب در بین خانواده‌ها مطرح شد. با دسته ورزی مردم ایران به شهروندان درجه یک و درجه دو توسط جمهوری اسلامی، غیر مسلمانان به شهروندان درجه سه مبدل شدند و از آنجا که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ارزش زنان نیم مردان ذکر شده است، زن غیر مسلمان ارزشی معادل یک چهارم مرد مسلمان پیدا کرد! این زن به ویژه اگر یهودی بود به علت تبلیغات ضد یهود فشار را دو چندان بر دوش خود حس می‌کرد. به خواست خود یا تشویق همسر یا به تنهایی یا به همراه خانواده برای فرار از فشارها و تبعیض‌ها و یافتن زندگی بهتر راه غربت را پیش گرفت.

زن ایرانی که زیر نفوذ فرهنگ مردسالار هویت خویش را گم کرده و به شکل الگوهای ساخته شده توسط جامعه‌ی مردسالار در آمده بود کم‌کم هویت حقیقی خود را می‌یافت. او که با خودیابی، برای برقراری مساوات و تغییر بافت سنتی زندگی به بافت مدرن در تلاش بود، از فرهنگی که ۱۴۰۰ سال به سرکوب زنان پرداخته و حقوق و آزادی‌های فردی او را سلب کرده و او را به حاشیه رانده بود، همان فرهنگ که با ارزیابی نادرست از قابلیت‌ها، اختیارات او را تمدید و رشد و پیشرفتش را محدود کرده و او را به پستوهای خانه فرستاده بود، آن فرهنگ که تقوا و پاکدامنی را تنها در چهارچوب خانه حفظ شده می‌دید، خود را ناگهان در وادی بیگانه رو به رو با ساختاری پیچیده و غریب یافت.

نیاز به شناخت موقعیت جدید او را بر آن داشت تا سریع‌تر خود را در محیط جدید پیدا کند و از آنجا که قدرت سازگاری‌اش با فرهنگ و محیط نسبت به همسر بیشتر بود و از سوی دیگر با بچه‌ها که فرهنگ جدید را آسان‌تر می‌پذیرند ارتباط نزدیک‌تری داشت، این مرحله را سریع‌تر پشت سر گذاشت. در آموزش زبان کوشا و برای آموختن تازه‌ها تشنه‌تر بود و به همین دلیل در مدتی کوتاه خود را با فرهنگ و ارزش‌های جدید وفق داد و جذب بازار کار شد. حضور در اجتماع به او کمک کرد تا جایگاه خود را پیدا کند و حقوق خود را بشناسد.

از آن سو، مرد که نان‌آور خانه بود و چون غذا و پوشاک و سرپناه زن را مهیا می‌کرد بر زن سیطره یافته و خود را محق می‌داشت که در تمام امور اجتماعی، اقتصادی و خانوادگی زن دخالت کند به دنبال یافتن راه خود بود. تنها به یک نکته می‌اندیشید که کارش را از نقطه‌ای که در سرزمین خویش متوقف کرده بود از سر گیرد. از آنجا که نگران از دست دادن هویت اجتماعی خود بود نمی‌توانست بپذیرد که در محیط و فرهنگ جدید به دلیل عدم آگاهی کافی شروع کار مشکل می‌باشد و ناگزیر باید کار را از مقطع پائین‌تری آغاز کند.

مرد که تا کنون سرآغاز سلسله‌ی قدرت خانواده بود و در کنار قدرت اقتصادی با روحیه مردسالاری ریاست خانواده را به عهده داشت، اکنون احساس بی ثباتی می‌کند. او از یک سو برای حفظ برتری خود سعی دارد زن را در خانه و نیازمند خویش نگاه دارد و از سوی دیگر می‌بیند که بدن حضور زن چرخ اقتصادی خانه به خوبی نمی‌چرخد.

مهین می‌گوید: «برای شوهرم مشکل بود بپذیرد که درآمد من زندگی را می‌چرخاند. به من می‌گفت در خانه بمانم. وانمود می‌کرد به کار من نیازی نیست و من به عنوان تفریح کار می‌کنم».

زن به علت نیاز به کار نامناسب می‌پردازد. کار نامناسب، فشارهای اقتصادی و عصبی محیط، او را آسیب پذیر می‌سازد. اما مرد همچنان مرد فرهنگ مردسالاری است. حرف آخر را می‌زند. می‌خواهد نظر خود را به کرسی بنشاند و خواستارِ حفظ قدرت است. می‌خواهد نابرابری‌ها را همچنان حفظ کنند.

زن در کنار کار بیرون وظایف خانه و تربیت فرزندان و مسئولیت سازماندهی خانه و خانواده را بر دوش می‌کشد. محیط خانه را هم دوستانه و آرام نمی‌بینند. از او انتظار می‌رود از کار و سختی‌ها و کاستی‌ها سخن نگوید. شاد، سر حال و پر از انرژی باشد. در چنین شرایطی خود را تنها می‌یابد. جایی برای استراحت نمی‌بیند، آنچه او را بیش از هر چیز می‌آزارد این است که از او انتظار می‌رود همچنان زن «مطبخ» باشد. کم‌کم احساس جدایی می‌کند.

مهناز می‌گوید: «اصلاً به همین دلیل مثل یک کالا انتخاب شدم. برای او دست پخت و خیاطی و حتی ظاهرم خیلی مهم‌تر از تحصیلات و توانایی‌های اجتماعی‌ام بود. بعد از ازدواج از من خواست در خانه بمانم و کار تدریس را فراموش کنم».

مهناز حالا می‌داند که توانایی‌های دیگری هم دارد. پس از ورود به جامعه‌ی غربی و متلاشی شدن انحصار اقتصادی و رسیدن به استقلال مالی و با پا گذاردن به دنیایی آزاد به خودباوری می‌رسد. در می‌یابد که حق دارد حرف بزند، برای زندگی تصمیم بگیرد، به خودش نیز بیاندیشد و به عبارتی به حساب بیاید اما برای نظریاتش گوش شنوایی وجود ندارد. هنوز هم مرد، رأس هِرَم و رئیس خانواده است. نمی‌تواند

حرف‌های زن را اگر چه سنجیده باشد، شنیده بگیرد. می‌خواهد در غرب فرهنگ سنتی را حفظ کند.

نازی می‌گوید: «هر بار در مورد زندگی و طرح ریزی برای آینده حرف می‌زدم با طعنه می‌گفت تو می‌خواهی به من بگویی که چه کنم؟ و این در شرایطی بود که در محیط کار از طرح‌ها و پیشنهادهای من استقبال می‌کردند».

از سوی دیگر بچه‌ها که عدم آگاهی کافی والدین را نسبت به محیطِ جدید می‌بینند، ارزش و احترام آنان را نادیده می‌گیرند. مرد که مملکت، فرهنگ و موقعیت اجتماعی، خانوادگی خود را از دست داده، حس می‌کند که همسر را هم از دست می‌دهد. او که ناخود آگاه توسط جامعه و با تلقینات خانواده با فرهنگ مرد پروری خو گرفته و در ضمیرش ریاست را حق طبیعت خود می‌داند دست از انحصار قدرت نمی‌کشد و عدم پذیرش زن را برای زندگی سنتی جدائی خواهی می‌بیند. او مرز میان استقلال طلبی و جدائی خواهی را نادیده می‌گیرد.



افراد خانواده هم کم‌کم با شناخت و آشنایی با فرهنگ مدرن، خواستار تغییر نظام مردسالار به شایسته سالاری و دموکراسی در خانواده می‌شوند. در این میان افرادی که توانایی و قابلیت تطبیق خود را با فرهنگ جدید از دست داده‌اند بنیان خانواده را متزلزل می‌سازند. این افراد گناه ناموفق بودن خود را به گردن مسببین مهاجرت یا به عبارتی همسرانشان که به خاطر فشارهای موجود یا آینده‌ی نامعلوم و بی ثبات فرزندانشان تن به غرب سپرده‌اند می‌اندازند.

مرد در خانه افسرده و خسته می‌شود. احساس پوچی می‌کند و از طرفی دچار نوستالژی می‌شود. او این فشارها را به طور مستقیم به همسرش منتقل می‌کند.

گروه دیگری از زنان که بدون همسر و با فرزندان مهاجرت کرده‌اند مشکلی مضاعف دارند. مرد به دلیل متفاوت، به کار بردن منطق، ندانستن زبان، داشتن موقعیت مشخص از یک سو و از سوی دیگر دیدن یک دورنمای کدر، از سفر واهمه دارد. در عین حال قادر نیست خانواده را در موقعیتی بی ثبات نگه دارد. پس خود می‌ماند و خانواده را راهی می‌کند.

زن به تنهایی و این بار بدون حضور حتی سایه‌ای که فرزندان را در دنیای جدید از رفتار و معاشرت‌های نامناسب باز دارد بار زندگی را به دوش می‌کشد. او باید همه جا حضور داشته باشد. کار بیرون از خانه، حضور و ارتباط نزدیک با مدرسه‌ی بچه‌ها، تربیت و کنترل معاشرت‌ها، برطرف کردن نیازهایشان، برقراری تعادل و کمک به بچه‌ها برای حفظ فرهنگ خود و بودن در اجتماع جدید و در آخر باید پاسخ گوی کم و کاستی‌ها به همسری باشد که بدون داشتن نقش مؤثر در زندگی آنها قصد دارد همچنان سکان زندگی آنها را در دستهای خود نگاه دارد و گاه اگر سفر و دیداری دست دهد یکسر به کمبودها و نبودها بپردازد.

این چند گانگی‌های فرهنگی نیز باعث بروز مشکلات می‌شود. از طرفی پیشرفت و چشیدن طعم آزادی و رسیدن به خودباوری مقاومت زن را در برابر مشکلات در هم می‌شکند.

مریم می‌گوید: «ازدواج کردیم که شریک راه داشته باشم، که با او به همه‌ی خواسته‌ها برسم، اما اینطور نشد. به خواست خود با او ازدواج نکردم اما همیشه وابسته به او بودم. فکر می‌کردم اگر او نباشد حتی یک روز هم نمی‌توانم خودم و زندگی‌ام را اداره کنم. برای همین رفتار و سرکوب‌هایش را تحمل می‌کردم ولی امروز برای چه این زندگی را تحمل کنم. باری که از دوشم بر نمی‌دارد، هیچ هنوز هم مرا به هیچ می‌گیرد».

از آنجا که در آمریکا حق به تمام افراد خانواده به یکسان داده می‌شود، زنان که پیش از این تبعیض‌ها را تاب نمی‌آورند جدایی را بر می‌گزینند.

شهلا می‌گوید: «من اینجا از توانایی‌ها حرف زدم ولی شوهرم اصلاً مرا نمی‌فهمید. او کار مرا و توانایی‌های مرا می‌خواست با اختیار کامل برای هدایت زندگی، بدون آنکه از شرایط محیط آگاه باشد». □

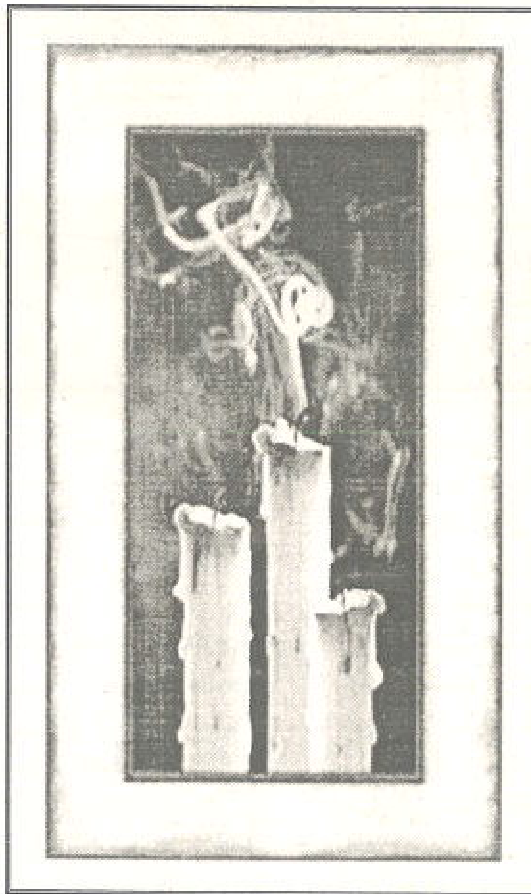
عاقبت چشم هم چشمی

بقلم یکی از همکاران

هیجده سال پیش یعنی در اولین سالهای مهاجرت به این اقلیم، یکی از همکاران ما نوشتهٔ طنزآلودی را که در زیر مطالعه می‌کنید در شوفار لس آنجلس - شمارهٔ ۲۸ آگست ۱۹۸۴ - به چاپ رساند. از آن زمان تا به امروز سالهای بسیاری را پشت سر گذاشته‌ایم و طبعاً اگر در آن ایام به سبب سرگردانی و گیجی با یک بیماری اجتماعی به نام «چشم هم چشمی» روبرو بودیم حالا دیگر باید شفا یافته باشیم و نوشته‌هائی نظیر این مقاله را تاریخی تلقی کنیم. اما دریغا که چنین نیست و ای بسا اگر آن همکار امروز چنین طنزی می‌نوشت به آن فلفل نمک بیشتری می‌زد. جداً که شورش را در آورده‌ایم.

یک داستان نتیجه‌دار درجه سوّم برای دوستی که نوشته بود: «در شهر ما چشم هم چشمی قیامت می‌کند. هر که را ببینی با زور هم شده، می‌زند که از درجه اوّلی عقب نماند».

اقدس خانم خیال می‌کرد که هر چه شمع شب شبات، آنهم جلو مهمانها، بلندتر باشد صوابش بیشتر است. این بود که وقتی در گنجه را باز کرد و چند تا شمع جورواجور را کنار هم دید شمعی را برداشت که بلندیش به نیم متر می‌رسید. هنوز شمع شروع به گریه نکرده بود که مهمانها سر رسیدند. قرار بود که «دینر» را به سبک آمریکائی‌ها زود بخورند و بعدش صرفاً به خاطر سرگرمی و رفع غم و درد و بلا ورق بزنند. چشم مجید که به شمع خورد سقلمه‌ای به پهلوی زنش اشرف زد و اشرف لبش را گزید و زن و شوهر همین که آخرهای شب به خانه برگشتند شوهر بساط اوقات تلخی را پهن کرد که: «اگر تو هم مثل زنهای دیگر عاقل و با تدبیر بودی و به جای این شمع‌های فزرتی تولدی شب‌های شبات شمع بلند حسابی روشن می‌کردی حال و روز ما بهتر از اینها بود» اشرف خانم اول مقداری خندید؛ عصبی کرد ولی دید که نه، توپ آقا پُر است و ایشان قضیه را خیلی جدی گرفته‌اند و دست بردار نیستند. از جا در رفت و صدایش را بلند کرد که: «مگر مغزت خراب شده مرد؟ تو که شکر خدا امشب به خاطر ناراحتی معده‌ات مشروب هم نخوردی که بگویم عقلت را از دست داده‌ای. اینطور که می‌گویی همه فلاکت‌ها و بدبختی‌هایی که این چند سال اخیر به سرت آمده به خاطر شمع...» و مجید صدایش را بلند کرد که: «یا فردا می‌روی یک دوجین شمع که بلندیش از شمع خانم اقدس خانم بیشتر باشد می‌خری و یا اینکه...» و اشرف خانم داد زد: «بگذار کپه مرگم را بگذارم بخوابم. شاید خوابیدم و فردا بلند نشدم. انگار با کنیزش حرف می‌زند... یا... یا اصلاً من از این به بعد شب‌های شنبه شمع روشن نمی‌کنم. مگر این همه روشن کردم چه دیدم؟» و فردا شب وقتی مجید به خانه برگشت و دید یک بسته شمع خیلی بلند روی میز است لبخند رضایتبخشی زد و زنش را بوسید.



اما هفته بعد پوران خانم زد روی دست اشرف خانم و هفته بعدش توران خانم از هر دو جلو زد و همینطور شمع‌های شب شبات بلندتر و بلندتر می‌شد و کارخانه‌های شمع سازی «اُردر»هایی می‌گرفتند که به عمرشان نگرفته بودند.

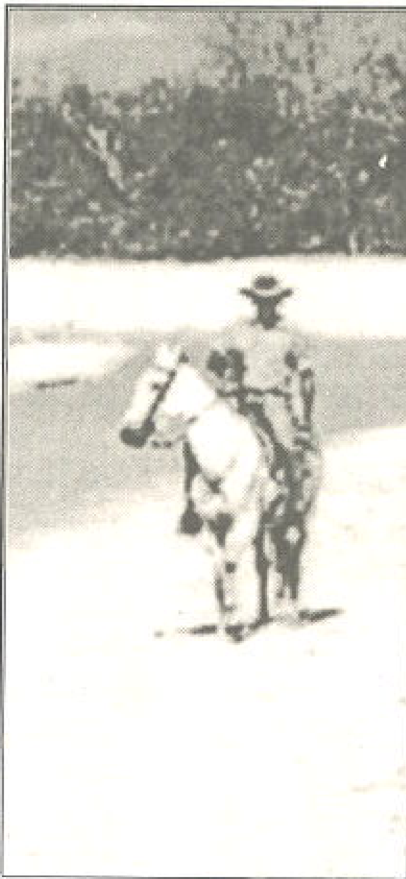
اینجا را داشته باشید تا برویم سراغ فصل دوم داستان.

❊ ❊ ❊

شوکت خانم که آدمی به قول خودش خاکی بود و شعر حافظ می‌خواند و تحصیلکرده فرانسه بود و دو تا کتاب «سلام بر غم» و «پر» را تا صفحهٔ آخر مطالعه کرده بود خیال می‌کرد که می‌تواند به هم شهری‌هایش درس خوبی بدهد. این بود که یک هفته مانده به عروسی دخترش تصمیم گرفت که به جای اتومبیل رولزرویس و بنز و کادیلاک برای عروس و داماد از یک ماشین دست دوم استفاده کند. ولی در عوض به خاطر اینکه برای زوج جوان در اول زندگی زناشویی ایجاد ناراحتی نشود آنها را سوار بر اسب سفید وارد

جشن کند. مضافاً بر اینکه این کار یک «سور پرایز» بزرگ هم می‌توانست باشد. اما وقتی شوهر شوکت خانم ته و توی قضیه را در آورد معلوم شد که این برنامه هزینه‌اش خیلی زیادتر می‌شود. از این رو نشستند و جلسه کردند و مشورت و بالاخره شوکت خانم شوهرش را مجاب کرد که: «دارندگی و برازندگی! و یک دفعه بیشتر در عمرمان که نیست و حالا من دلم خواسته و اسبه را که نمی‌اندازیم دور و بالاخره یک کاریش می‌کنیم و شاید خودت روزها یک کم سوارش شدی و فشار خونت کمتر شــد و چـــه و چـــه و چـــه» و در شب عروسی، همین که عروس خانم با لباس سفید سوار اسب و داماد جلو او دو ترکه وارد مجلس شور و شادمانی شدند و سرودِ ای یار مبارک بادا در فضا پیچید، بهجت خانم که از همه نزدیک‌تر بود سقلمه‌ای به پهلوی شوهرش امیر زد و امیر لبش را گزید و آخرهای شب همین که خسته و مانده به خانه برگشتند و بهجت کنار تخت نشست، کیفش را به سمت در پرت کرد و پایش را روی پا انداخت و کفش پاشنه بلندش را در آورد و به دیوار کوبید و گریه سر داد که: «خدا یک و بنده دو، تو هم باید برای عروسی فرفر اسب بخری وگرنه همین فردا ازت طلاق می‌گیرم.» و امیر که می‌دانست طلاق در اینجا طلاق در آنجا نیست بند دلش پاره شد و خنده ساختگی کرد و گفت: «چشم! چشم! حالا بگیر بخواب تا فردا خدا بزرگ است» و بهجت گفت: «مگر من چه چیزم از شوکت خانم کمتر است، مگر فرفر من از دختر انترکیب شوکت چی کم دارد که نباید شب عروسی سوار اسب بشود. تازه بدبخت‌های گدا گشنه دوتا دوتا سوار یک اسب شده بودند. ما برای هر کدام...»

امیر پیش از آنکه سنکوپ کند دست زنش را گرفت و گفت: «نگاه کن عزیز جون. اولاً حالا که این نصف شبی وقت این حرفها نیست. در ثانی مگر هر کس هر کاری کرد من و تو هم باید بکنیم. بگذریم که درست یا غلط گفته‌اند که عقل دختران حوا یک کمی چیز است ولی بالاخره انکارش که نمی‌شود کرد...» کفر بهجت در آمد و چنان جیغی کشید که بیچاره امیر خودش را یکهو عقب کشید: «حالا برای من رفته بالای منبر فلسفه می‌بافد. عقل و عاقلی چیه؟ من اگر هفته دیگر دخترم را سوار اسب سفید نکنم مردم به تو چه می‌گویند طفلک؟ اصلاً محلت هم نمی‌گذارند. جواب سلامت را هم نمی‌دهند. برایت شایعه می‌سازند که رفته از فدراسیون برای عروسی دخترش طلب صدقه کرده. این تویی که عقلت یک کم چیز است نه من» امیر که هم خودش به بیماری حاد و همه‌گیر حسادت و رقابت کورکورانه دچار شده بود و همین که وسعش نمی‌رسید از این گنده کاری‌ها بکند سعی می‌کرد خانم را آرام کند: «تو که می‌دانی من برای پولش نیست که می‌گویم» و بهجت گفت: «آره جان عمه جانت. حقا که تو هم باید می‌رفتی مثل آن مرحوم کیسه کش حمام می‌شدی. خسیس چشم تنگ! تو کجا بودی که من بدبخت گیر افتادم» امیر به رگ غیرتش برخورد و اسفندی شد بر آتش. «مگر هر کس هر غلطی کرد من هم باید بکنم.» بهجت فریاد کشید که: «آقا! جناب! فیلسوف! تو که دنیای عقلی! تو که می‌فهمی! گوشهایت را باز کن ببین چه می‌گویم. اگر سه روز مانده به عروسی فرفر دو تا اسب سفید حاضر نکنی دیگر روی مرا نخواهی دید». و شروع کرد با عصبانیت چفت و بست البسه را باز کردن. و امیر که هنوز آتشی بود گفت: «بسلامت!» و هر دو پشت به هم کردند و خوابیدند.



از فردا صبحش امیر این طرف و آن طرف رفت و این در و آن در زد و بالاخره رفقا بهش توصیه کردند که وام بگیرد که بهره‌اش برای «تکس ریترنش» هم خاصیت داشته باشد و او هم چنین کرد. اما چون هر چه فکر کرد دید زورش نمی‌رسد که اسب سفید آن هم یکیش را، آماده کند عیال را مجاب کرد که یک درجه پایین بیاید و چهار روز مانده به عروسی فرفر خانم، در یک بعدازظهر آفتابی، با دو تا یابوی خوشگل پشم آلوی قهوه‌ای رنگ به خانه آمد.

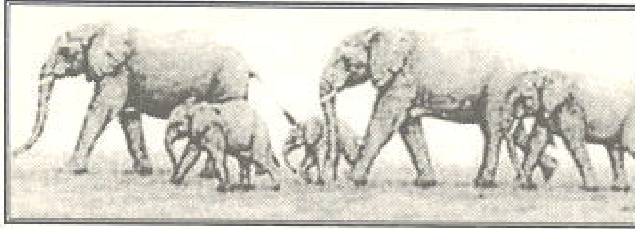
اما ده روز بعد منیر خانم بالای دست بهجت خانم بلند شد و در عروسی دخترش چهار تا اسب و قاطر به میدان آورد و یک هفته بعدش منور خانم در مسابقه برنده شد و تعداد چارپایان را به هفت رساند و همینطور در مجالس عروسی تعداد اسب سوارها و یابو سوارها بیشتر و بیشتر می‌شد و اقوام نزدیک و دور و رفقا و تماشاچی‌های به نوبت به جمع سواران می‌پیوستند.

این جا را داشته باشید تا برویم سراغ فصل سوم داستان.

***

سلطنت خانم خیال می‌کرد که همیشه یکی تعقیبش می‌کند و قصد جانش را دارد. این خیال از وقتی شروع شد که به این شهر و دیار آمد و از گوشه و کنار قصه قتل و کشتارها را شنید. بدتر از او شوهرش میرزا الیاس بود که از وقتی که آخرین پسرش مهرداد از او جدا شد و رفت با رفیق دخترش یک آپارتمان گرفت دیگر او خودش را تنها دید و تا شب و نصف شب صدای یک تَق آنهم در عالم خیال می‌شنید، مثل بچه‌ها می‌پرید زنش را سفت می‌چسبید و عیال از ترس، زبانش بند می‌آمد. این بود که در جشن سالروز ازدواجشان شوهر به زن یک هفت تیر ریزه میزهٔ طلایی که به اندازه یک فندک بود هدیه داد و زن هم به شوهر یک تفنگ بزرگ شکاری. و وقتی هدایا رد و بد می‌شد ویولت سقلمه‌ای به پهلوی شوهرش فرهاد زد و فرهاد لبش را گزید و منوچهر خان سقلمه‌ای به پهلوی زنش مادلن زد و مادلن لبش را گزید و همین که به خانه‌هایشان رسیدند در یک خانه، ویولت لب تخت نشست و کیفش را به سمت در پرت کرد و کفش پاشنه صناریش را در آورد و به دیوار کوبید و در خانهٔ دیگر منوچهر بنای اوقات تلخی را گذاشت و دو به دو شروع کردند با هم یک و دو کردن. ویولت غر می‌زد که: «خاک بر سر ما کنند با این زندگی کردنمان. ما هم آدمیم؟ اصلاً بعد از پنج سال هنوز نفهمیده‌ایم به کدام قتل گاه آمده‌ایم. مردیکه بوی الرحمنش بلند شده به زنش، برای حفظ جانش، هفت تیر طلایی می‌دهد آنوقت تو می‌روی چه می‌دانم انگشتر الماس و گردن بند برلیان برای من هدیه می‌آوری.» و فرهاد گفت: «چرا فقط یک ور قضیه را دیدی. سلطنت خانوم چی پس؟ خوب معلوم است که ما از قافله عقبیم. معلوم است که حالیمان نیست کجا داریم زندگی می‌کنیم. در مملکتی که ده تا ده تا آدم بکشند، در مملکتی که هر که را نگاه کنی هفت تیر و ده تیر توی خانه‌اش دارد، در مملکتی که مستر ریگانش یکه بزن و یکه سوار است و توصیه می‌کند که همه برای حفظ جانشان اسلحهٔ گرم داشته باشند، ما خیلی پیش از اینها باید به فکر این کار بودیم. آنوقت ما آدم‌های بی عقل می‌نشینیم و کاری به کار کسی نداریم.» ویولت گفت: «پس منتظر چه هستی. حتماً نباید که سالروز ازدواج باشد.» و فرهاد زیر لب زمزمه کرد: «ازدواج! از جان گذشتگی! سالروز ازدواج! حفظ جان!» و ویولت فریاد کشید «چرا چرت می‌گویی؟ عقلت کجا رفته؟ الان است که یارو قاتله با شلشول و مسلسل پشت در پیدایش بشود. فکر خودت را نمی‌کنی فکر بچه‌هایت را بکن لااقل.»

و از آن طرف جار و جنجال منوچهر و مادلن بلند بود. منوچهر غر می‌زد که «اصلاً روزی که ما آمدیم من نه پولهایم را بلکه عقلم را هم جا گذاشتم. زن! تو که می‌دانی مردم این



مملکت خدا نشناسند و آدم می‌کشند مثل ریگ. پس چرا توی اینهمه لیست ریز و درشت خرید نرفتی تفنگ و فشنگ بخری». و مادلن می‌گفت که: «واقعاً که عقلت را جا گذاشته‌ای وگرنه چشم‌هایت دنبال این و آن نبود تا هر چه آنها کردند تو هم بکنی. حالا دزد مسلح و آدمکش کجا بالای سر من و تو پیدا شده. و ایکاش پیدا می‌شد و مرا از شر تو و این زندگی نکبت خلاص می‌کرد. تو پس چه ادعای دین و ایمانی داری. لااقل فرمانبرده فرمان باش، لااقل بمال و منال همسایه‌ات حسادت مکن...» و منوچهر دیوانه وار فریاد زد: «حسادت! حسادت! این را باش؟»

و دو روز بعد او و فرهاد هر کدام یک هفت تیر مامانی نقره‌ای جواهر نشان برای زنهایشان کادو پیچیده با فشنگ‌های قشنگ از عیال‌های عزیزشان تحویل گرفتند و همینطور رد و بدل سلاح‌های گرم و آتشین به اشکال مختلف بین زوج‌های جان جانی بیشتر و بیشتر می‌شد.

***

اینجا را داشته باشید تا برویم سراغ فصل پنجم داستان (فصل چهارم بعلت مسایل اخلاقی توسط خود نویسنده سانسور شد).

***

و آن شب که هفتمین شب حنوکا بود همه به یک عروسی آنچنانی در محل پر صفای سر بازی دعوت داشتند و از قضا طبیعت هم ساخته بود و هوا بسیار عالی بود و ملت بعد از آنکه شمع‌ها را که اینک بلندی آنها به سقف‌ها می‌رسید در منازل روشن کردند، لباس‌های رسمی فاخر را که یا مال خودشان بود و یا قرض کرده بودند پوشیدند و با کبکبه و دبدبه وارد مجلس شدند. همه سوار بر اسب و قاطر و یابو و الاغ بودند، سبدهای گل، میزهای اردور و شام که نه سرش پیدا بود و نه تهشان، گارسون‌هایی که چپ و راست می‌رفتند و می‌آمدند و به مردم اطعمه و اشربه می‌خوراندند و ارکسترهای فرنگی و شرقی که هر کدام در گوشه‌ای مشغول بودند کار را برای پذیرائی دشوار می‌کرد. همه چیز در حد شکوه بود جز اینکه از اول شب دو دسته مثل دسته‌های حیدری و نعمتی در حال تکوین و تشکیل بود. یک دسته پشت سر عروس و خانواده‌اش بد می‌گفتند و یک دسته پشت سر داماد و خانواده: «بدبخت شد رفت

عروس.» «حیف از این داماد برای این خانواده.» «مثل اینکه می‌خواستند دختر کورشان را آب کنند.» «اما خوب سر آقا داماد را شیره مالیدند.» «مگر دختر به این خوشگلی و ماهی چه عیبی داشت که دادندش به این پسره لندهور.» «داماد کجا! عروس کجا! ببین ترا به خدا وقتی شانس بزند.» «حیف از این عروس برای اینها.» همین که موج این حرفها به حد توفان رسید عروس و داماد هر کدام سوار بر فیل هندی وارد معرکه شدند و خانوادهٔ عروس برای ورود آن دو شروع کردند بیست و یک تیر هوایی شلیک کردن. اما هنوز تیر چهارم پنجم در نرفته بود که سلطنت خانم به گمان اینکه دزد مسلح به او حمله کرده وسط مجلس هفت تیرش را به سوی مهمانها گرفت و تق و تق شلیک کرد و بعد از او میرزا الیاس و به دنبال آنها فریدون و فرهاد و ویولت و مادلن...و در یک چشم به هم زدن مجلس بهم ریخت و جنگ مغلوبه شد و اینوری‌ها و آنوری‌ها همدیگر را لت و پار کردند و هر کس تا آخرین نفس جنگید و تا آخرین تیر را شلیک کرد. پلیس سر رسید و گارد ملی آمد، خونهای ناحقی بود که به زمین ریخته شده بود و زندگی‌های بسیاری بود که به باد فنا رفته بود. از آن طرف هم شعله‌های شمع‌های بلند به سقف‌ها و در و دیوارها خورده بود و خانه‌ها را خاک و خاکستر کرده بود.

***

نتیجهٔ این داستان آن است که چشم هم چشمی عاقبت خوشی ندارد. حالا هی آقایان و خانم‌ها بروند آن قدر چشم هم چشمی کنند، تا دودش تو چشم خودشان برود. اما نه. خدا نکند. در آن صورت چه کسی داستان درجهٔ سوم ما را خواهد خواند تا بگوید: چقدر مزخرف! ☐



از نامهٔ یک پدر به پسرش

در بدر بدنبال یهودیت

تنظیم از: سیاوش مرادپور

پسرم! امروز در کنیسا شاهد برمیتصوایت بودم. چقدر هیجان‌انگیز! وقتی صیصیت سفید و آبی رنگ را که بازتابی از پرچم ایسرائل بود به دوشت انداختی دیدگانم تر شد. دیدم که از این پس به عنوان یک مرد یهودی چه وظیفهٔ سنگینی بر عهده داری. قرار است امشب برای این مرحلهٔ بزرگ از زندگی‌ات چشنی خانوادگی داشته باشیم تا تو عزیزانت را یک به یک به روشن کردن شمعها دعوت کنی و بعد از دوستانت بخواهی تا هر سیزده شمع را خاموش کنند. سیزده شمع خاموش نموداری از گذشت سیزده سال عمرتست. به عنوان یک پدر مهربان از خدا می‌خواهم شمعهای روشن بسیاری را در پیش داشته باشی.

نازنینم! عصای دست پیری‌ام! فراموش نکن که برمیتصوای تو آغاز کار تو در شناخت یهودیت است. می‌دانی که این روزها یهودیان بیش از آن چه در پراکندگی جغرافیائی سرگردان باشند، سرگردان پراکندگی عقیدتی‌اند. تنها راه گریز از چنین سرگردانی آشنائی عمیق با ماهیت یهودیت و پیروی از آنست. امروز از هر کس بپرسی «یهودیت چیست؟» جوابی جدا برایت دارد. یکی از این جوابهای معمول اینست که یهودیت همان ده فرمان معروف است و مابقی‌اش همه شاخ و برگ است. فرض کنیم - میگویم فرض کنیم و نه چشم بسته بپذیریم - که این حرف درست باشد. و ما از این ده فرمان یکی از آنها را بگیریم. آخرین را. فرمان دهم را: «حسد مَورز». این فرمان را می‌شود شنید، می‌شود گفت و باز گفت، یا می‌شود با فرامین دیگر قابش کرد و به دیوار آویخت. اما هیچ کدام از اینها تا وقتی به درستی آن را نیاموخته‌ای و بدان عمل نکرده‌ای نشان از یهودی بودن تو بدست نمی‌دهد. برمیتصوای تو دروازه‌ایست به روی تو برای آموختن و به کار بستن آنچه در کتاب مقدس ما آمده است.

می‌پرسی تو که هیچ وقت حسود نبوده‌ای، طمع نکرده‌ای، زیاده خواه نبودی. به مال دوست و خویش و همسایه با حسرت نگاه نکرده‌ای. پس چه لزومی دارد که یاد بگیری حسد نورزی؟ در جواب بگذار خاطره‌ای از تو را نقل کنم:

پنج سال پیش از این، کلاس سوم دبستان که بودی روزی برای جشن تولد دوستت به خانهٔ بزرگ آنها در «برنت وود» رفته بودی، شبش، با اصرار از پدر می‌خواستی که ما هم خانه‌ای



بخریم که استخر داشته باشد. ما آن موقع در آپارتمانی در خیابان ۲۲ سانتامونیکا زندگی می‌کردیم. هنوز هم همان جائیم. با همان منطق کودکانه‌ات می‌گفتی خانه‌ها ارزان شده و بعضی‌ها را بانکها حراج می‌کنند. چنان در انجام خواسته‌ات پا می‌فشردی که انگار خرید یک تلویزیون یا یک ویدئو را از من می‌خواستی. می‌کوشیدم آرامت کنم. اما تو در آتش حسد می‌سوختی و می‌گفتی چرا فلانی باید در خانه‌اش استخر داشته باشد و تو نداشته باشی. هر چه می‌گفتم که این استخرهای منازل را عموماً سالی یکی دو بار هم استفاده نمی‌کنند و گاه بچه‌های کوچک در آنها غرق می‌شوند قبول نمی‌کردی. با حسرت و اندوه به خواب رفتی.

فردایش که روز یکشنبه بود ترا به کنار دریا بردم. نزدیک دریا زیستن موهبتی است و خدا ما را از این موهبت برخوردار کرده است. از بالای تپه‌ای که «اوشی یَن آونیو» از حاشیه‌اش عبور می‌کند به تماشای دریا مشغول بودیم. نزدیک غروب بود و دریا با امواج آرام دیده را خیره می‌کرد. همینطور که محو تماشای دریا بودیم گفتم: «پسرم! دستهای خدا را می‌بینی؟» نگاهم کردی و با لهجه‌ای شیرین پرسیدی «دیوونه شدی ددی؟» وای که چقدر قشنگ پرسیدی این را. خندیدم و گفتم: «نه پدر جون. دیوانه نشده‌ام. دستهای خدا دارد دریا را غلغلک می‌دهد. دریا دارد می‌خندد. دریا زنده است. آب زنده خندان است. گاه به رقص در می‌آید و گاه به خشم. شاید دستهای خدا را نشود دید اما اثر آنها را به خوبی می‌شود نگاه کرد.» و گفتم:

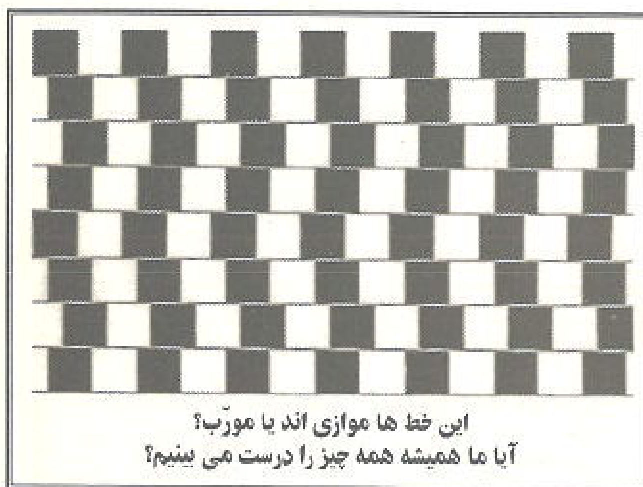
«پسرم! هرگز آب را در خانه محبوس نخواه. آب محبوس نمی‌خندد. نمی‌رقصد. به خشم نمی‌آید. آب محبوس را اگر مثل بیماری نیمه جان مرتب تزریقش نکنی میمیرد. مرداب می‌شود. می‌گندد. زندگی‌ات را زندانی مخواه. بگذار آزاد باشد. آن را در چهار دیواری حسادت‌ها و حسرت‌ها نکش. با دیدهٔ باز زندگی را نگاه کن. استخر من و استخر تو مرز هولناکی بین من و تو بوجود می‌آورد. به دریا بنگر. دریا از آن من است و از آن تست. از آن دوست تست و از آن دوست من. از آن همه آدمها است. از آن همه بندگان خداست».

پسرم! غرضم از آنچه آنروز به تو گفتم آن نبود که در پی زندگی بهتر نباشی. همیشه بکوش که فردایت از امروزت بهتر باشد. امّا در این کوشش اگر حرص و حسد و آز و طمع به همراه داشته باشی زندگی‌ات را تباه کرده‌ای. نیازت را و نه آرزوهای دست نیافتنی‌ات را بشناس و بکوش به آن برسی. آنکه بتواند حد تعادل را در زندگی نگه دارد آدم کامیاب شادکامی است. شنیده‌ای که می‌گویند: «خدایا مرا هرگز نیازمند هیچ کس نکن» به همراه این گفته دعا کن که خداوند هرگز بیش از نیازت مال و منال در اختیارت نگذارد. حد نیازت کدام است؟ جوابش دشوار نیست. در آن واحد چند دست لباس می‌پوشی؟ سوار چند تا ماشین می‌شوی؟ زیر چند سقف می‌خوابی؟ در چند خانه زندگی می‌کنی؟ و چند بار غذا می‌خوری؟ این چندها مرز نیاز ترا تعیین می‌کنند. وقتی به آن درجه رسیدی، وقتی حقد و حسد در وجودت لانه نکرد آنوقت به کائنات دست خواهی یافت و در خواهی یافت که فرمان دهم از ده فرمان چه می‌گوید.

به یاد داشته باش که پیامبر بزرگ ما موسی که او را شاهزاده مصری خوانده‌اند در دربار پُر فرّ و شکوه فرعون می‌زیست. آنگاه که او به تمام کبکبه‌ها و دبدبه‌های بارگاه دربار پشت کرد و در بیابان به شبانی پرداخت توانست ندای خدا را بشنود.

پسرم! بکوش پیرو راستین موسی باشی. سعی کن که ندای خدا را به گوش دل بشنوی و به فرامین او عمل کنی. □





این خط ها موازی اند یا مورّب؟
آیا ما همیشه همه چیز را درست می بینیم؟

شماره ویژهٔ گذشته مورد درخواست عده‌ایست که به آن دسترسی پیدا نکرده‌اند. از خوانندگان عزیزی که این شماره را دریافت کرده‌اند و قصد نگهداری آنرا ندارند تقاضا میشود آنرا به دفتر مجله بفرستند تا در اختیار درخواست کنندگان قرار گیرد.

آیا این حضرت آقا را می‌شناسید؟

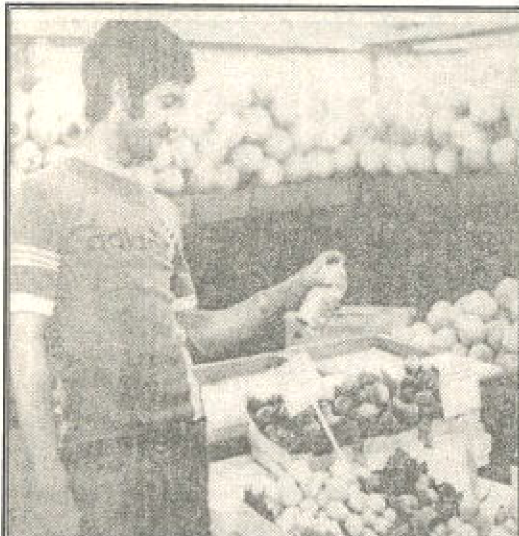


جوان برازنده‌ای هستند با مقادیری فکل کراوات و عینک و زلف شانه زده و آرایش کرده و سبیل تماشائی و رویهمرفته خیلی تر و تمیز که با نگاهی نافذ در لباس ارتشی به دشمن ایران می‌گویند: «نیا جلو که دخلت آمده».

قرار بود این عکس در دوّم خرداد ۱۳۷۸ یعنی در حدود سه سال پیش روی جلد ویژه‌نامهٔ نشریهٔ نشاط چاپ شود. دوستان این «سرباز وطن» تعلق عکس را به ایشان که اکنون کلی تغییر کرده‌اند تأیید نمودند اما جلو آن گرفته شد. وی از معدود روحانیان حاکم بر ایران امروز است که در زمان شاه، حاضر به خدمت سربازی گردید. بهر حال، چاپ این عکس در مطبوعات ایران به کلی قدغن است و ما از طریق یکی از نویسندگان چشم‌انداز به آن دسترسی پیدا کردیم. شناختید حضرت آقا را؟ ایشان جناب سید محمد خاتمی رئیس جمهوری ایران اسلامی هستند.

برگزیده هائی از اغلاط چاپی جرائد

به انتخاب مهندس آرام نیا



میوه فروشی بهجت آباد که بدستور کارتر مردم را مسموم و در بیمارستان جمهوری اسلامی بستری کرد.

نا پدیرا ست ، با بدا حزا ب سیاسی آ زا دی میدا شتیم . به آ زا دیهای فردی وجمعی زمینه ظهـــور و پیشرفت میدا دیم .

* درآن صورت حکومت (ولایت وقیه) درکدام نقطه کره ارض تجربه میشد ؟!

خدا چه رحم کرد بجای «ولایت وقیه» چیز دیگر چاپ نزدند.

خانقاه عشق

گرچه مستقیم وخرا بیم چوشبها ی دگــر
با زکن سا قی مجلس سر مینـــا ی دگــر
ا مشبی را که درآ نیم غنیمت شمر یـــــم

مستقیم یا مستیم؟ اگر مست نبودیم که این بلا را بر سر شعر در نمی آوردیم.

دکتر احمد مهران

پزشک زنان لله و زایمان

لااله الاالله

آن عمل میکنیم وبا عمل نمیکنیم واین سند را آئینه وگواه بـــر
گفته ها وناکردههای ماميدانيد - قانی میگیریــم و
سم میخورم که نمی نویسم مگر درراه خیروسلاح مردم .
زنم ، مگـــر حرف دل مردم ، ودراین تکلیف گـــ
نیم دنبال حرف مردم رفتن یعنی مرگ . مایعنی تعطیل نشری
نامی ما ، یعنی به هزار افترا واتهام وپاپوش وترور شخصیــــت

خیلی ها به صلاح مردم نمی نویسند و به سلاح مردم می نویسند!

موقعیت ا ستثنا ئی

حا تمعای موطبقه چها را طـــا ق خوا به وسه حمام در منطقـــه "کلعباس" وا گذا ر میشـــود لطفا "با آقای ما ن تمــا س بگیرید.

کل عباس آمریکائی!

ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

«با همنوع خود لجاج مورز و از آنان انتقام مگیر، ابناء بشر را چون خودت دوست بدار»
«لاویان» ۱۸:۱۹»

از: مسعود هارونیان

در روزنامهٔ لوس‌آنجلس تایمز مورخ ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۲ مطلب شایسته تأملی خواندم که کوشش می‌کنم با ایجاز و اختصار آنرا در اینجا نقل کنم:

جوان یهودی نوزده ساله‌ای به نام «یوناتان جسنر» دانشجوی رشتهٔ پزشکی در اسکاتلند به منظور آنکه به فلسفه یهودیت عمیق‌تر آگاه گردد به کشور اسرائیل می‌رود که در این رشته اطلاعات وسیع‌تری بدست آورد. این جوان معصوم جزء سرنشینان اتوبوسی بود که چندی پیش در تل‌آویو دستخوش انهدام یک خرابکار فلسطینی قرار گرفت که با بمب انتحاری خود عدهٔ بسیاری را مجروح و مصدوم و عدهٔ دیگری را نیز به هلاکت رسانید. یوناتان در زمره جان باختگان این اتوبوس بود.

همزمان دخترکی فلسطینی ۷ ساله به نام «یامش ابورامله» که موروثاً به ناراحتی و نارسائی کلیه مبتلا بود و نیاز مبرم به پیوند آن داشت در یکی از بیمارستانهای یهودی اطفال در «پتح تیکوا» بستری بود و برای این پیوند دقیقه شماری می‌شد که جان وی نجات یابد.

اولیاء یوناتان ۱۹ ساله که از حقوق دانان بودند از شنیدن خبر فقدان جگر خراش فرزند جوانشان بلافاصله به کشور ایسرائل مسافرت می‌کنند و با اطلاع از نیاز مبرم دخترک فلسطینی به پیوند کلیه، موافقت می‌نمایند که کلیهٔ فرزندشان به دخترک عرب پیوند گردد. بعلاوه حاضر می‌شوند سایر اعضاء بدن فرزندشان برای نجات جان سایر بیماران نیازمند مورد استفاده قرار گیرد.

«اِری جسنر» برادر بزرگ‌تر یوناتان در این باره اظهار داشت: «در این امر انسانی که موجب نجات حیات یک فرد دیگر گردیده مذهب، مشرب و تابعیت مطلقاً مطرح نیست، بلکه انگیزهٔ اصلی در اهداء کلیهٔ برادرم نجات جان یک انسان است. خرسندم که یادبود او زنده خواهد ماند».

نکتهٔ جالب توجه، تأمل و درخور موشکافی بلکه پژوهشی اینست که در موردی دیگر یک فلسطینی سرباز معصوم اسرائیلی راکه راه‌گم کرده با چاقو قطعه قطعه میکند، قلب او را می‌شکافد و در دست می‌گیرد، سپس خود و اعوان و انصارش به رقص و پایکوبی می‌پردازند، اما یک پدر و مادر یهودی قلب فرزند دلبند جوان و نازنین خود را برای نجات جان همان قساوت پیشه‌گان خونخوار و دد منش که برادر وی را تیکه تیکه کرده‌اند اهداء می‌نمایند.

بیلان و ترازنامهٔ سازمان سیامک
پایان دوره مالی از ۱-۷-۲۰۰۱ تا ۳۱-۶-۲۰۰۲

تهیه و تنظیم: سعید بنایان

مبلغ		شرح حسابها
۲۵۰۰۰۰	۰۰	**تعهدات:** جهت کمک به خانواده‌های قربانیان تروریزم در ایسرائل
		درآمدها
۱۲۵۰۰۰	۰۰	دریافت کمک‌های اهدائی به خانواده‌های قربانیان تروریزم در ایسرائل
۱۰۶۸۲۹	۶۰	دریافت اعانات پرداختی به سازمان
۲۹۴۲	۰۰	دریافت بهره سپرده‌های ثابت و متغیر
۲۰۰۰۰	۰۰	دریافت کمک‌های جنسی و غذائی جهت کمک به خانواده‌های نیازمند و کم درآمد
۴۴۰۹۳۳	۰۰	موجودی بانک و سپرده‌های ثابت در اول دورهٔ مالی
۶۹۵۷۰۴	۶۰	جمع‌درآمدهاوموجودی‌بانکهادر اول دوره مالی
		هزینه‌ها
۳۱۹۶۵	۰۰	هزینه چاپ و ارسال مجله چشم‌انداز بعد از آگهی و آبونمان
۷۵۳۳	۰۰	هزینه کرایه مکان سازمان سیامک
۸۹۴۵	۰۰	هزینه‌های اداری
۶۰۹۹۸	۰۰	هزینه کمک به خانواده‌های نیازمند و کم درآمد
۳۲۵۹	۰۰	هزینه‌های تلفن
۴۴۶۰	۰۰	هزینه مالیات حقوق و سایر مالیات‌های آن
۲۵۰۰	۰۰	کمک به بیمارستان کانون خیرخواه و خانهٔ سالمندان تهران
۳۰۰۰	۰۰	کمک به پژوهشهای پرفسور امنون نتصر محقق و شرق شناس صاحب نام
۱۶۸۰۰	۰۰	پرداخت حقوق کارکنان (یک نفر کارمند تمام وقت)
۳۵۰۰۰	۰۰	**پرداختی تعهدات:** خرید آمبولانس با بیمارستان مجهز جهت ماغن داوید در ایسرائل
۵۲۱۲۴۴	۶۰	موجودی بانکها و سپرده‌های ثابت و متغیر پایان دورهٔ مالی
۶۹۵۷۰۴	۶۰	جمع هزینه‌ها و موجودی بانکها پایان دوره مالی
۲۱۵۰۰۰	۰۰	تعهدات پرداخت نشده: کمک به خانواده قربانیان تروریزم در ایسرائل

ضمناً: اعضای هیئت مدیره سازمان سیامک هیچگونه وجهی از سازمان دریافت نمی‌نمایند و تماماً داوطلبانه در خدمت اهداف انسانی سازمان می‌باشند.

تجلیل جامعهٔ یهودِ نیویورک از محمد علی دولتشاهی

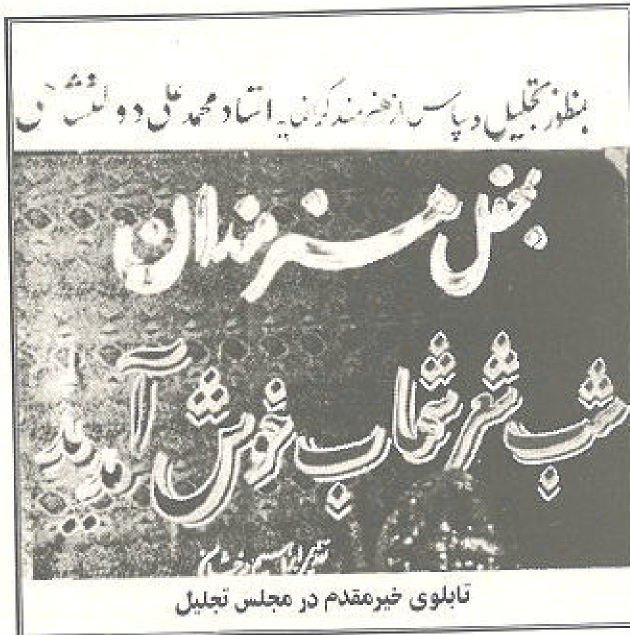


نفر دوّم از سمت چپ استاد محمد علی دولتشاهی است

شمارهٔ ویژه چشم‌انداز که در دست تهیه بود آقای سعید طبیبی از نیویورک نامه‌ای به همراه چند عکس دربارهٔ مجلس تجلیل از «استاد محمد علی دولتشاهی» که به همت خانم و آقای شهاب هماپور تشکیل شده بود را برای درج در مجله برایمان فرستادند. آن شماره فقط مخصوص مطالبی دربارهٔ لس‌آنجلس بود و مطلب دیگر قرار نبود در آن چاپ شود و اینک در این شماره نوشته آقای طبیبی را به چاپ می‌رسانیم، اما نه تنها در ردیف یک خبر بلکه به عنوان نمونه‌ای از شور و علاقهٔ جامعهٔ یهود به علم و هنر و عالمان و هنرمندانی که ممکنست کیش و آئینی غیر از یهودیت داشته باشند:

«در چهارم آگست در تمپل تورای نیویورک مجلس ضیافت با شکوهی به مناسبت بزرگداشت استاد محمد علی دولتشاهی شاعر، خطاط، نویسنده و نقاش صاحب نام معاصر از طرف هنرمندان و اعضا شب شعر شهاب برگزار گردید که دانشمندانی چون استاد یارشاطر در آن شرکت داشتند. پس از خیر مقدم آقای شهاب هماپور بنیان گذار و مجری شبهای شعر شهاب که مهماندار این ضیافت بودند. دستهٔ کُر سرودی را که در وصف آقای دولتشاهی تنظیم شده بود با ویلن جناب سرهنگ زندیه افرا خواندند که بسیار مورد توجه حضار قرار گرفت. سپس قطعه شعری را که برای آقای دولتشاهی سروده بودند قرائت و هر یک از شعرا به ترتیب حروف الفبا اشعار خود را به سمع حضار رساندند بیوگرافی آقای دولتشاهی در دفتری زیبا با تصویری از ایشان و بانو دولتشاهی که اشعار شعرا در آن چاپ شده بود بین حضار توزیع گردید. آنگاه هنرمندان شب شعر با موسیقی در سه قسمت هنرنمائی کردند:

دکتر معدل سنتور، شهاب ابراهیمی ضرب، خانم مهشید کاشانیان خواننده، دکتر هرمز منصوری تار، فتاحی ضرب، دکتر منصوری خواننده، مهندس بهمن کیائی سنتور و خانم کتایون موسی زاده خواننده. در پایان لوحهٔ سپاس از طرف هنرمندان و اعضاء شعب شعر توسط آقای هماپور و همسر ایشان به همراه هدایائی که تهیه شده بود به آقا و خانم دولتشاهی اهداء شد و نیز دسته گل زیبائی توسط جناب ربای اِذراخیان با بیاناتی که ایراد کردند تقدیم آقای دولتشاهی گردید».



تابلوی خیرمقدم در مجلس تجلیل

بر پا داشتن چنین مجلسی که شرح کامل آن نیاز به صفحات بسیار دارد گویای آنست که افراد یهودی الزاماً در مقامات عالی علمی و هنری خادمان و مشوقان پیشرفتهای انسانی نیستند بلکه در هر درجه و مقامی این تمایل قلبی و فطری را دارند که هر کس را در میدان دانش و هنر خدمتگذار ببینند ارج بگذارند و او را قدر بدانند. دریغا که دنیای کور تعصب از مشاهدهٔ چنین واقعیتی محروم است.

پیوند دلها

برنامه پیوند دلها تلاشی است در راه خدمت به افراد مجردی که در پی یافتن همسر ایده‌آل خویشند. داوطلبان ازدواج در هر سن و سال و با دارا بودن هرگونه شرایط می‌توانند به گروه پیوند دلها بپیوندند و به کمک این برنامه با فرد همردیف خود برای پایه گذاری زندگی زناشوئی آشنا شوند. اطلاعاتی که شما در اختیار ما می‌گذارید کاملاً خصوصی و محرمانه خواهد بود و فقط یک نفر که خود تعلق به سازمان سیامک دارد مسئول گردآوری و نظم بندی و حفظ آنها و برقراری ارتباط با شخص درخواست کننده می‌باشد. لطفاً پرسشنامه ابتدائی و کلی این صفحه را که صرفاً اعلام آمادگی شما در برنامه پیوند دلهاست پُر کنید و به آدرس ما ارسال دارید. ذکر عبارت «محرمانه برای پیوند دلها» را بر پشت پاکت پستی فراموش نخواهید کرد. اگر می‌خواهید با مسئول این برنامه - آقای مهندس آرام‌نیا - به طور خصوصی و جداگانه در تماس باشید می‌توانید روزهای یکشنبه از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر با تعیین وقت قبلی به دفتر سازمان تشریف بیاورید. تلفن سازمان ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰) است. در صورتی که مایل به کسب اطلاعات بیشتری هستید می‌توانید با شماره پیام‌گیر ۶۷۱۹-۵۳۵ (۳۱۰) که بطور شبانه روز در اختیار شما است پیام خود را بگذارید تا با شما تماس گرفته شود. آدرس پستی پیوند دلها:

IJF
P.O. Box 3074
Beverly Hills, CA 90212

زندگی زناشوئی سرشار از شادکامی را برایتان آرزومندیم.

Are you tired of surprises in looking for the sight person? Find your soul-mate through SIAMAK's Payvand-e Del-ha Program. Provide us some general information about yourself by filling out this short questionnaire, then let us have a condidential meeting. Among the candidates for marriage in this program there is one, if not more, who is qualified to be your life-partner.

Full Name ____________________ ☐ **Female** ☐**Male**

Age ________ ☐ **Never Married** ☐ **Divorced** ☐ **Widowed**

Education ______________ **Occupation** ______________

Your preference in contacting you:

☐ **Phone** ☐ **Cel.P.** ☐ **Letter**

Address: ______________________________

____

Tel, H.: ( ) **Bus.: ( )** **Cel.P.: ( )**

What qualities you expect from your soul-mate: ______________

____

اگر از یافتن شخص مورد دلخواه خود با روش‌های معمول خسته شده‌اید می‌توانید شریک زندگیتان را با استفاده از برنامهٔ «پیوند دلها» پیدا کنید. این برنامه یکی از بخش‌های خدماتی سازمان سیامک است. با تکمیل این پرسشنامه اطلاعات کلی را در اختیار ما بگذارید تا در دیدار ویژه‌ای در خدمت شما باشیم و آگاهی‌های لازم را دربارهٔ شما تکمیل کنیم. مطمئن باشید در جمع گروه پیوند دلها افرادی هستند که به دنبال همسری چون شما می‌گردند.

نام و نام خانوادگی ______________ ☐ خانم ☐ آقا

سن ____ ☐ در انتظار نخستین ازدواج ☐ طلاق گرفته ☐ همسر از دست داده

تحصیلات ______________ شغل ______________

دوست دارید با کدام وسیله با شما در تماس باشیم:

☐ تلفن ☐ سلفون ☐نامه

آدرس کامل: ______________________________

____

تلفن (منزل): __________ محل کار: __________ سلفون: __________

از همسر آینده خود چه خصوصیاتی را انتظار دارید: ______________

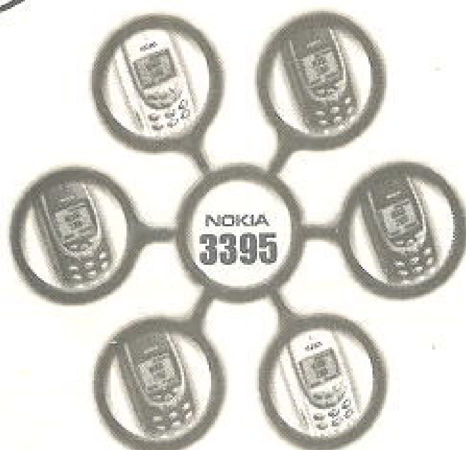
____

Share the minutes with

FamilyTalk℠

from cingular WIRELESS

Up to 4 Phones!



Share your package minutes with our home or nationwide rate plans

- up to 3 additional family members

Never Pay Long Distance Again!

Cingular Wireless Home Calling Plans

Rollover does not apply to FamilyTalk

Rate Plan Per Month	39.99	49.99	69.99
Anytime Minutes	600	800	1,050

Authorized Agent of cingular WIRELESS

PLUS:

- **3,000 Night and Weekend Minutes**
- **Free Domestic Long Distance**

Se habla español

Offer Good 10/01/02 to 10/31/02. *Phone pricing offer requires a 2 year agreement. **Limited Time Offer Subject To** a $36 activation fee, credit approval, and new activation on eligible Cingular calling plan. **Phone Return Policy/Early Termination Fee** No early termination fee if service cancelled within 15 days of purchase; a $150 early termination fee applies thereafter. **Service Coverage** Cingular does not guarantee uninterrupted service coverage at all times in all places; coverage available only on GSM networks in the U.S. Visit www.cingular.com for GSM network coverage maps. **Billing/Additional Taxes & Charges** Airtime is rounded up to the next full minute for billing purposes. Airtime exceeding package minutes and other usage is billed at 19-49 cents per minute. All calls are subject to taxes, universal service charge, gross receipts surcharge and other charges. **Package Minutes/Night & Weekends** Package minutes apply to all calls; 3000 Night and Weekend minutes available only on Cingular Nation Preferred Network plans and Cingular Home plans $39.99 and higher. Nights are 9 pm to 7am, Weekends are Friday 9 pm to Monday 7 am. Unused Night and Weekend minutes expire monthly and do not rollover. **Long Distance & Roaming** Roaming charge is $.79/min. Airtime charges still apply to calls made while roaming. No long distance charges on calls starting and ending within the 50 United States. No roaming charges on Cingular Nation Preferred Network Plans except for calls that require a credit card or maritime calling; airtime charges still apply to calls made while roaming. **Equipment** availability, return policies and prices at Cingular authorized agent locations may vary from this ad. **Additional Conditions and Restrictions Apply** See contract and store for details. **FamilyTalk** is available with Cingular Nation Preferred Network and Home plans $39.99 and higher and requires activation of two to four phone lines. An $18 activation fee applies to each FamilyTalk line added. **Rollover Minutes:** Rollover minutes apply only to Cingular Home Plans $39.95 and higher. Minutes roll over for up to 12 months. Night and Weekend Minutes will not roll over. Rollover only applies to the included minutes. Rolled-over minutes are not redeemable for cash or credit and are not transferrable. Minutes will not roll over until after the first month's billing. Unused minutes do not roll over to the next billing period and are forfeited on non-qualifying plans. Cingular Wireless, "What do you have to say?" and the graphic icon are Service Marks of Cingular Wireless LLC. ©2002 .

Rollover Plans! by cingular WIRELESS

Limited Time Offer!

If you don't use 'em, you don't lose 'em

The Minutes that aren't used in one month will still be available the following month, up to 12 months! Rollover does not apply to night and weekend minutes.*

We Have the Widest Selection of Phones at Unbeatable Prices!*

NOKIA: 3395, 8390

Sony Ericsson: T68m

Handspring TREO 180

SIEMENS: S40

MOTOROLA: V70, V60gi

See Your Neighborhood Cingular Wireless Store Today!

Visit our stores for:
- Wireless Handset Insurance Claims
- Phone Replacement (Warranty Exchanges)
- Free Bill Review (We analyze your wireless bill)

Authorized Agent of cingular WIRELESS

VALLEY STORES

Granada Hills
18100 Chatsworth St.
Granada Hills Town Center
818-832-8800
Ample free parking

La Cañada Flintridge
1929 Verdugo Blvd.
Next to UA Movie Theatres
818-790-9727
Ample free parking

Agoura Hills
5647 Kanan Rd.
In the Vons Center
818-874-0727
Ample free parking

North Hollywood
4444 Lankershim Blvd.
At Riverside Dr.
818-509-9727
Ample free parking

WESTSIDE STORES

West Hollywood
8579 Santa Monica Blvd.
Next to Baja Buds
310-652-6777
1hr. free parking
Inside Ramada Hotel

West Los Angeles
2214 Sawtelle Blvd.
Corner of Olympic & Sawtelle
Next door to Quizno's Subs
310/268-8000
Ample free parking

Marina del Rey
13455 Maxella Ave.
2nd Floor above
Victoria's Secret
310/827-1500
Ample free parking

Westwood
1145 Westwood Blvd.
1 & 1/2 blocks North
of Wilshire
310/208-2082
2 hrs. free parking

DOWNTOWN STORE

735 S. Figueroa St.
7th & Fig. Marketplace
(Food Court Area)
213-624-6111
3 hrs. free parking

* Limited time offer. See store for details.

lands. In order to find out the vast effect of the various societies on our prayers in the long period of 2700 years when the wandering Jew lived throughout the world, we need to study thoroughly Jewish historical sociology. Although the structure of the prayers was almost the same, there were many differences in their volumes, texts, pronunciations and the sequence of paragraphs.

Since the Jews of the Diaspora were looking for miracles and had a strong belief that God would answer their expectations through intense prayer, they were transformed to powerless people with no ambition to struggle for a better life. There was a clear difference between them and the newly free men of Moses' congregation, the Maccabees, who forced the Greeks to kneel down, or the Bakokhba's soldiers who fought bravely against the Roman Empire. The Jews of Galut were holding the prayer books so anxiously that there was no room in their hands to pick up a weapon and fight the enemy. They firmly believed that the only tool for conquering enemies and removing all social problems was their prayer book. They in effect wanted God to do everything for them. They assumed themselves to be "nothing" because God was "all" Through worshiping God, they tried hard to make a strong relationship between God and man.



In the ghettos, current Jewish opinion made the community even more vulnerable. Religious leaders emphasized that the Jews were sinful and had to suffer all the misery as punishment by God for their disobedience to Him. Based on such beliefs, the Jews of the Diaspora felt guilty, helpless, oppressed and weak. They had no choice but to implore God for his forgiveness through long, repetitive prayers. The hopeless Jews had lost their morale and were waiting for the advent of the Messiah. At the same time, old historical, religious events were very important for them. The stories of the Torah and Talmud seemed to be more significant than the commandments, which were not practicable under current conditions.

The Diaspora Jew had reached the highest degree of wretchedness because he had accepted, with his whole body and soul, that he had committed the worst crimes against monotheism and deserved to be penalized. Interestingly enough, it was his ancestors who lived well over ten or twenty generations earlier that had committed all the crimes. He dared not question why the torturous punishment could not stop. If he did, the ghetto's clergy had a prompt answer: "Because you and your father are sinful too. Did your son read tefillah today?" Of course, not reading the daily prayers was an unforgivable sin. In order not to commit any more punishable crimes, the Jews read prayers day and night.

The method and procedure of reading prayers was not the same in all countries. The Jews of Ethiopia removed their shoes before entering the synagogue, where prayers were accompanied with drums, cymbals and songs. Only the leaders had to cover their heads. But in Yemen, all male members of the congregation had to do so. In synagogue, the Yemenites kept their shoes on and did not use any kind of music because the third Temple was not constructed yet. The interior designs of synagogues were not the same either. The Jews of the Diaspora were not quite aware of these differences, which after the independence of Israel sometimes created trivial conflicts, and at times serious ones.

Although the Jews of Galut strived to make their invisible relationship with God stronger by reading more prayers, in practice this relationship was fragile because most of the time they did not understand what they read. As long as the prayers were read in la-shon ha kodesh (the holy language), they were happy and satisfied. The wisdom given by God to man for understanding an action before its performance was neglected. Since the Hebrew language was either holy or incomprehensible, the Jews did not use it in daily conversation. Instead, each Jewish community created its own local language.

During Galut, Jewish prayers, at least in one sense, diverted away from Mosaic teachings. In spite of the prohibition of sorcery in Judaism, amulet or prayer writing for healing or removing the devil became widespread among the Jews. It was a very popular Jewish occupation that served non-Jews too. It is hard to believe, but it was a fact that Baal Shem Tov (1700-1760), the famous founder of Hassidism, was the most influential amulet-writer of his time. His followers believed that he healed the sick by giving them the amulets in which holy names were written. The fall of prayers brought them down to the level of talisman and sorcery. The market of amulet-writing was hot in a world of superstitions, that were prohibited by Mosaic law. Considering that beyond the end of the Middle Ages, a religious leader like Shem Tov who belonged to common people was deeply involved in amulets, it is apparent how a layman looked at prayers and what he expected. The diversion of prayers reshaped Jewish mysticism too, and kabalism was also plunged in sorcery.

Summary (Chapter13)

Since the fulfillment of the commandments was not possible during the Diaspora, Judaism was reinforced by the growth of prayers. Many people did not understand what they read, but they read day and night. The Jews were helpless ghetto prisoners whose only hope was God's response to their prayers. Overemphasis on prayers resulted in amulet-writing by the Jews, which finally became a popular occupation.

INDEPENDENT JUDAISM

The Need For Another Theodor Herzl

An essay by Hooshang Ebrami

The Bondage of Judaism in Our Time

Chapter Thirteen

The Emergence of Amulets from Prayers

The effect of the Diaspora on the fifth pillar of Judaism, prayer and worship, is a two-sided coin. On one hand prayer played the role of a remedy for the shaky position of other pillars by becoming the strongest element in the relationship of man with God. On the other hand too much emphasize on prayers diminished their value. The wretched Jews expected God to response to their requests as soon as they were made. The worship of Adonai, which creates an invisible and delicate link between Him and a Jew, was overemphasized. Many different and voluminous prayer books were compiled.

During the Diaspora, it was impossible for the Jews to enforce the divine ordinances and to introduce justice through the ideal society planned in the Torah. So they begged God to enforce justice. Not allowed to have their own land to cultivate and then to distribute parts of the produce among the poor, widows, and strangers, the Jews prayed all day and hoped to be helped by God's mercy. Diaspora Jews did not have freedom. Like their ancestors in Egypt and Babylonia they were slaves and captives. What can an enslaved man do except implore God for help. The concept of Judaism for them was condensed in prayers and customs. A Jew who read more prayers was considered to be more Jewish.

However much this situation is criticized, its role in the survival of Judaism in those dark days is undeniable. The fulfillment of Mosaic law was limited mainly to the four major events of life: birth, marriage, divorce and death. Bearing in mind that in the period of Galut, divorce was quite rare among the Jews and the birth of girls -- under the influence of other cultures -- had no kind of religious ceremony, the law was practiced at its lowest degree. As was true of traditions and customs, if under the harsh conditions of the Diaspora the Jews did not stick to reading lengthy prayers, the continuity of Judaism could be in jeopardy. They recited prayers to excess, with some adverse consequences. A Jew who hoped that God would give him whatever he wished through his prayers considered himself a disabled and helpless human with no power to move forward except in his daily, routine life.

One of the basic features of prayer books during the Diaspora is their variety, which is a clear sign of the impact of the local culture and literature. Another important feature is the bulk of these books and the repetition of the prayers. Here also there was no universal uniformity. Not reading the daily tefillah was considered much more sinful than not performing one of the 613 commandments.



Man Making Havdalah
Hermann Struck, 1902

In Jewish communities, the influence of the social situation on prayers was deep and extensive. During the golden age of Jewish history, Sepharadic songs and chosen texts were in the form of glorious epics, while in the same age the prayers of the Jews who lived in Islamic areas where moaning and mourning were a major part of the religion, Jewish prayers were read in a sad tone too. It is interesting to note that there were also differences in the interpretation of the Torah in different times and

PROFESSIONAL NETWORKING EXPO BY PERSIAN JEWS UNITED (PJU)

Sponsored by: Iranian American Jewish Federation Youth Group, Nessah 2000 (N2K), Khaneh Javanan Yahood, and Young Leadership of ARM

Written By: Pedram Hazany, Farnaz Taban, and Houman M. Kashani, MD

On Sunday, August 25th, Persian Jews United (PJU), a new group comprised of various organizations held its first annual Persian Professional Networking Expo at the Iranian American Jewish Federation, which was attended by almost 400 young professionals as well as high school and college students. The purpose of the event was to unite young Persian Jews in an educational atmosphere where they could learn from one another.

Representatives from various local universities and professional schools --such as UCLA School of Medicine, UCLA/USC Schools of Dentistry, UCLA School of Engineering, Loyola/USC Law Schools, USC school of Pharmacy and Universities and colleges such as UCLA, UCSD, and USC--were informing prospective students about the different educational angles of their respective schools.

Professionals from various fields such as medicine, dentistry, pharmacy, law, computer sciences, art, theatre, accounting, engineering, financial consulting, chiropractic, hypnotherapy, psychology and several others were able to advertise their services to the young professionals and at the same time give advice to people who wanted to learn more about their professions.

The major Persian Jewish organizations and charities such as Nessah youth (N2K) group, Iranian American Jewish Federation youth group, Khaneh Javanan Yahood, Young Leadership of ARM, Center for Iranian Jewish Oral History, Sephardic Educational Center, Hadassah Vanguard, Together Forever, Chashm Andaz Magazine, Etta Israel (Iranian Division), The Habib Levy Foundation, and Hebrew Discovery Center attended the event and informed the public about their activities.





Several organizations such as ADL, AIPAC, Zionist Organizations of America were also there to mobilize Persian Jewish support behind their important pro-Israel activities. Many Rabbis were there to spread their wisdom, including one who had flown in from Israel to recruit those who were interested in taking an education trip to Israel.

It states in the Pirkeh Avoth, Do not separate yourself from your community. During these difficult times, it is vital for all Persian Jews to gather, meet each other, learn from one another and simultaneously give back to our own community. The PJU Networking Expo event presented a unique opportunity for young members of the Persian Jewish community and various Jewish organizations to show a united front.

We would like to thank the co-committee members for their hard work, dedication, and service. The PJU Board members are: Farnoush Abrishami, Farnaz Abrishami, Moien Azizgolshani, Elliott Benjamin Esq, Katy Beroukhim, Angela Dehbibi, Afshin Delkhah, Robert Golshan, Ben Hakimi MBA, Pedram Hazany, Dr. Houman Kashani (director), Parisa Leviadin, Elham Makabi, Mojdeh Makabi, Robin Mashal Esq, Mona Moussanejad, Dalia Naghi CPA, Omid Rabiei , Ramin Rafaeilzadeh, Dr. Haroun Rostami, Shirin Salemnia, Farnaz Taban, Michelle Yadegari, Nazy Yadkarim, and Sam Yebri. A special thanks goes to the Iranian American Jewish Federation for donating their facility.

Our future activities include initiating a lecture series, in which prominent speakers would be invited to discuss various issues affecting our community, as well as planning social and networking events for our college age and young professional members at popular LA hot spots.

If you are interested in joining PJU or want to be placed on our mailing list send an email to PJU26@yahoo.com

See you at our next event!

With togetherness, we also gain the power of community. The Kurdish dance is no ordinary dance because it is about community. It unites the young and the old, and everyone in between. Even those individuals with two left feet suddenly find themselves dancing round and round in the big beautiful circle through the generations.

next to her there was another lady.

And next to that lady were many other ladies and many gentlemen, all holding hands in one big beautiful circle. And the song that was playing: "Barzy barzy barzy." And we all went round and round in one big beautiful circle until I was comfortably dizzy with joy. "Now, that is more like it," I thought to myself. "What a great dance this is, a special dance."

This special dance belongs to a special group of people, the Kurds. My Dad is a Kurd. My years of experience with people of Kurdish heritage have led me to certain conclusions. For what my opinion is worth, I believe that there are three hallmarks of being Kurdish: hard work, simplicity, and, most importantly, togetherness. It is togetherness that makes the Kurdish dance so special.

With togetherness we lose self-consciousness. Moreover, it is with the loss of self-consciousness that rhythm and harmony emerge out of chaos and aloneness. Like a fish in water – as opposed to like a "fish out of water" – I went round and round. On more than one occasion I have contemplated the mystical qualities of this circular motion.

You are probably thinking, it is just a silly dance. To the contrary, this is a circular dance. The circle is the very symbol of wholeness and unity ("the mandala"). The whirling dervishes went round and round in circles until they lost themselves and were transported to a higher level of consciousness. Similarly, today we lose our self –conscious selves in the circular motion. My readings on the psychology of creativity add yet another interesting angle to the circular motion of Kurdish dancing. I came across the following quote: "Rhythmic, repetitive action transfers the locus of the brain's energies from the logic to the artist hemisphere. It is there that inspiration bubbles up untrammeled by the constraints of logic." I speculate that this might be the method behind the madness of Kurdish dancing. It releases us from self-consciousness, "the constraints of logic."

With togetherness, we also gain the power of community. The Kurdish dance is no ordinary dance because it is about community. It unites the young and the old, and everyone in between. Even those individuals with two left feet suddenly find themselves dancing round and round in the big beautiful circle through the generations.

Not only is this a special dance because it releases us from the constraints of logic and brings people together, but also this is a special dance because, practically speaking, it is great exercise! Yoga step aside. Forget tae bo. Nothing is like Kurdish dancing for getting the heart rate up. In fact, it is such good exercise that people need a shower after fifteen minutes of Kurdish dancing. One of my Dad's friends even brings an extra shirt along with him to every party in anticipation of this good exercise. I suggest people bring tennis shoes.

"Ouch!" On second thought, its best if you come wearing steel toed boots! That hurt. The seemingly harmless lady in front of me just came down on my naked toes with her stiletto heal. This is the only drawback to Kurdish dancing. It attracts so many people that the dance floor fills up. What happens when people have no where else to step? They step on you. And do not stop dancing expecting sympathy, let alone an apology. You will be trammeled on top of having a sore foot. Do not say I did not warn you.

There is one more thing I probably should warn you about. If you happen to have the fortune to hold my Dad's hand while he is dancing Kurdish, he will literally lift you off of your feet with his enthusiasm. Not only will my Dad lift you off of your feet but he will make the earth shake with his enthusiasm for being Kurdish, and hence, for Kurdish dancing. He is easy to please. I do not think anything makes my Dad happier than getting down to some good Kurdish music.

This enthusiasm is contagious. I admit, I love it, my Kurdish heritage. I love the people. I love the dancing. And, I really love the music. [illegible] full of rhythm, soul, and a complex simplicity. Maybe I cannot be a fish carelessly swimming round and round in this lifetime but one things for sure: I can and will dance Kurdish feverishly, even in those shoes I promised myself I would never never ever wear again.



Reminiscing on a Night of Kurdish Dancing.

By: Sandy Pedram

There is only one thing I like about visiting the doctor's office, the aquarium. I get so carried away staring at the fish that two hours later when they finally call me for my appointment I mutter something unintelligible and they assume I am not there. I am not there, but rather in one of my favorite places in the recesses of my mind. Well, on this particular visit to the doctor's office, I sat watching the fish go round and about and round and about. I was thinking how in my next life I would not mind being a fish. Round and round with no worries simply I would go. Then, the next thing I knew, I found myself in the middle of a scene from my previous evening.

You know the gig. You are at a party with your parents and you happen to be wearing your most, and I mean most, uncomfortable shoes, the ones you promised yourself you would never ever wear again. You find yourself a seat in a corner where you are convinced you can watch without being watched ... where you can be the unseen observer. But there is no hiding even in corners.

You sense danger. From across the room someone approaches. You do your best to become invisible but it is no use. Sure enough it is you that he is coming after. Did you really think you were going to get to come here and just watch! Someone is getting closer, so close that he is in focus. "Someone" is your father. He does not ask but rather tells you to dance with him. So much for being a wallflower.

But, "But Dad," I plead with him. "My shoes. They're my bad shoes," I tell him as he tightens his grip on my hand. "Dad, a little later, please!! There is no one on the dance floor right now!!!" It is no use. Before I know it, I am in the center of everyone's attention, stiff, gyrating. Had the song to which I was doing the funky chicken not been infinite in duration, perhaps I would have been at least slightly comforted. But instead everyone in the whole room seemed to be conspiring toward my humiliation.

Thankfully, just as most good things come to an end, so do most bad things. The next song came to my rescue. Now, instead of pushing me to do something I was embarrassed to do, my Dad was holding my hand. I was no longer alone. Not only was my Dad holding my hand but also this lady next to me. And

For what my opinion is worth, I believe that there are three hallmarks of being Kurdish: hard work, simplicity, and, most importantly, togetherness. It is togetherness that makes the Kurdish dance so special.



Arikha, known as Rav, founded the academy at Sura in approximately 220 C.E. that Babylonian Jewish study came into its own.

Significantly, Rav was ordained as a rabbi by Judah himself. One could receive semikhah/ordination only in Palestine (which is why the sages in the Palestinian Talmud are given the title "rabbi" but those of Babylonian Talmud are known as "rav," the Aramaic word meaning "master" or "teacher"). Rav's presence in Sura, who had a good reputation for scholarship and teaching ability, attracted more than 1,000 full-time students revitalizing Jewish learning in Babylonia. The school at Sura was located in Iran's capital city. It remained an important center of Jewish scholarship until the 10th century. It was here that the Babylonian Talmud would be written and edited.

After the 3rd century because of the rift between Iran and Rome, communication between the Jewish leaders in Iran and Judea fell greatly. And now the Oral Law of the Jews was slowly put in danger of being forgotten. The laws of the Jews needed to be written down and secured for the future. In a time of political and social upheaval in the Iran and Rome, the Jewish clerks of Iran took this responsibility to themselves. The leader of this movement was Ashi.

The dates of the start and completion of the Babylonian Talmud took place mostly during the reign of Shapur I. It was completed toward the end of the teaching career of Ashi, in 499, during the reign of Kavad. As mentioned before, the Talmud was written in yeshivas mostly in western Iran, according to Levy in the cities of Nehardea, Sura, Pumbedita, Mahoza, Narsi, and Mata Mehasya. Such communities thrived and became larger, they made great progress in manufacturing commence as well as religion.

Ashi was the last of the amoraim, and he played the most important part in completing, codifying, editing, and compiling the Talmud. Throughout Jewish history, it was forbidden to write down the Oral Law. But Ashi, recognizing the insecurity of the day, took control and decided to put the laws into writing. With the assistance of other religious scholars, Ashi wrote down the tradition which had been passed down mouth to mouth.

Ashi was the last director of the religious academy at Sura. He held office until 499 C.E. The Babylonian Talmud was finished, a hundred years after the Palestinian Talmud. Ashi and Yose the last director of the Pumbedita academy "declared that the collected discourses, decrees, and edicts were final and that nothing was to be added to them." These two wise men were the last of the amoraim.

The Babylonian Talmud is so precise with intellectual sharpness, that each word of the book is thought about before being put down. To this day, scholars all over the world debate and argue about the reason our sages inserted one word and not another. The book is so trusted and cherished that when a word or phrase comes contrary to what our scholars might have thought; there will be debates until the reason of the choice of word is found. No point is ever thrown away as some old custom not applicable anymore. Each word and sentence, our sages say, has an infinite amount of spirituality and lessons to our every day lives, even though it might not be so apparent at first.

The Talmud comprises roughly two and a half million words. One-third of it is Halakhah, which is Jewish law, and two-thirds of it is Haggadah, which are the stories and fables. While today there are still two Talmuds, the Babylonian Talmud is a much more authoritative one.

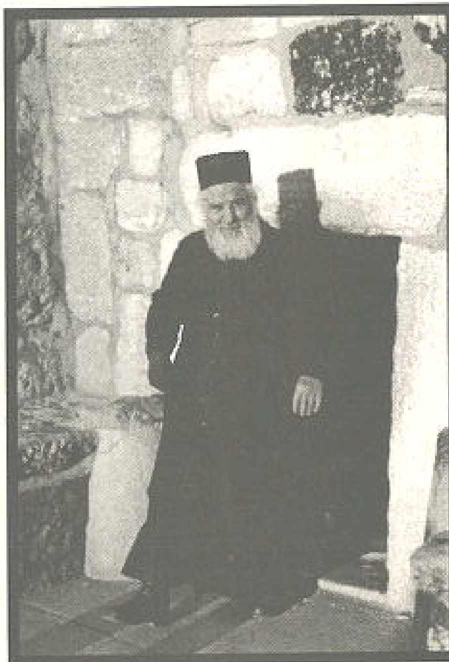
The Babylonian Talmud, in addition, has many references to more mystical and supernatural ideas. For example, the ideas of demons, celestial beings, and astrology might seem to be contrary to Torah values. It also includes many controversial ideas of non-Jews, Jesus, and predications of the Messianic age. There has been much discussion and even harsh criticism because of these sections. Most of the time, criticism of the book occurs when phrases and words are taken out of context, and taken literally out of a translated version of the Talmud.

The Talmud is, by no question, the book that has kept Jewish people and tradition alive. It has been the key to unlock the code of the Torah. The Talmud was not actually ever finished, as the date 499 C.E. suggests. Our sages continued to comment on it for centuries. When you look at a page of Talmud, the Mishnah and Gemara are surrounded by at least three other commentaries such as Rashi. It has lead to great books such as Joseph Caro's Shulkhan Arukh, which is the codification of Jewish Law. It has also lead to mystical writings of the Kabbalah in the Zohar. Needless to say, Talmudic commentary is still being written, even today. As the outstanding Talmud scholar Adin Steinsaltz says, "the Talmud has never been completed."

Fouad Melamed, the UCLA student wrote this article after passing successfully the "Judeo-Persian course." This course was established in 1996 by the Habib Levy Cultural & Educational Foundation and at present is taught by Nahid Pirnazar Oberman

to elucidate that earlier work.

The Mishnah is the legal code composed by Rabbi Judah HaNasi the Patriarch around 200 C.E. There are actually two Talmuds—the Palestinian Talmud (sometimes referred to as the Jerusalem Talmud, even though it was never written in Jerusalem), compiled around 388 C.E. in Tiberius, and the Babylonian Talmud compiled around 499 C.E. According the Habib Levy since, "the Babylonian Talmud was composed on Iranian soil and the religious scholars involved in it had relations with the government of Iran . . . the Babylonian Talmud might be considered the "Iranian Talmud." This Talmud became the authoritative in the course of the Middle Ages and through out history even till modern day. It is a more comprehensive edition.



The first component of the Talmud, the Mishnah, is composed of six parts also known as sedarim/orders, a structure in which both the Palestinian and Babylonian Talmuds follow. Each of the Orders, in turn, has between seven and twelve subdivisions called masekhtot/tractates of which the Mishnah contains sixty-three.

Each of the six orders is named in a way that suggests one of its primary topics. The first order, Zeraim/Seeds, deals particularly with laws of agriculture. The second order, Mo'ed/Appointed Seasons, covers the laws governing the festivals, fast days, and the Sabbath. The third order, Nashim/Women, primarily is concerned with laws governing marriage, divorce, betrothal, and adultery. Interestingly, this order concerning laws of relationships is called Women, showing the importance of the role of women in Jewish tradition. The fourth order is Nezikin/Damages, and is largely concerned with what modern Anglo-American courts would call civil and criminal law. The fifth order, Kedoshim/ Holy Things, covers such Temple-related matters such as sacrifices. The sixth order is Tohorot/Purities, which deals with issues of ritual purity and impurity.

...one fear of the rabbis' was that a law written down becomes frozen. The Mishnah would not change, but the times did. Thus, the task of interpretation continued.

The Mishnah was written by a group of Jews called the tannaim. After the destruction of the second holy temple, Jewish leaders had to turn their attention to finding ways of preserving Jewish identity and practice. With their people plunged from hope to despair, the tannaim realized that they had to look to the past in order to secure the future.

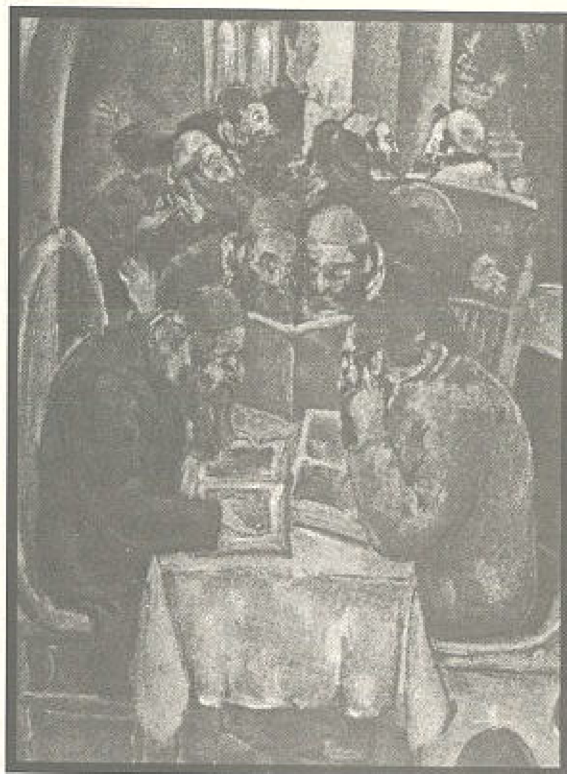
The leadership of the Jewish people was almost completely obliterated. All that remained was a group of men who became known as rabbis, meaning masters or teachers. One famous story is that of Yokhanan ben Zakkai. He was snuck out of a city in a casket after spreading the rumor that the great sage had died. They brought him before Vespesian, the roman commander. Yokhanan greeted and called the commander "the emperor and king" of Rome. Vespesian rebuked him for uttering a title that he did not hold, but Yokhanan replied that the bible said that Jerusalem would fall only under the hands of a king. At that moment a messenger rode up to tell Vespesian that Nero had died and he was now the emperor of Rome. Vespesian offered to grant Yokhanan one request and the rabbi replied, "give me [the town of] Yavneh." Now the rabbis would turn their attention to the codification of Jewish law, shifting the focus of Judaism from temple to Torah, to creating a Judaism whose invisible walls could not breached by any intruder, no matter how big the army. Yokhanan's wish and dream lead the Jewish people to continue on their tradition thousands of years, as the greatest empires soon became nothing but dust.

In places like Yavneh, people like Judah Ha-Nasi undertook the task of creating a comprehensive book of halakhah, Jewish law, soon to be called the Mishnah. Over a period between 200 and 220 C.E.

But one fear of the rabbis' was that a law written down becomes frozen. The Mishnah would not change, but the times did. Thus, the task of interpretation continued. A new group of rabbis came to power during the 3rd century, who were called the amoraim, meaning "interpreters," in Aramaic. These would help in creating the commentary on the Mishnah called the Gemara. Gemara is the Aramaic word for "study." What the rabbis and their disciples did in the academies in Palestine and Babylonia, Yavneh being the first great academy, was both study and a kind of legislation center.

Babylonia has its own schools of Torah study, probably dating back to the last days of the Second Temple. Rav Shila and Abba bar Abba built the academy at Nehardea into a major center for Jewish thought about the same time that Judah Ha-Nasi was finishing the Mishnah, these two were in close contact with each other. However, it would not be until Abba

The Talmud Has Never Been Completed



By Fouad Melamed

The Torah is the cornerstone. The Talmud is the foundation. The Jewish people have been called the People of the Book for thousands of years and no other name fits them better. Some say that the survival of the Jews over all other nations in the world is due to the fact that they cherish their Books more than anything else. The Torah, or the five books of Moses, handed down to the Jewish People on Mount Sinai, is the heart of every Jew. But in addition to this highly cryptic book was given the oral tradition or Oral Law. It is what gives the written law life and meaning. Some say that if the Torah is the body, the Oral Law is the soul. It is the fire and excitement that fit everything together.

The Oral Law was passed on from generation to generation, from father to son, from teacher to student. It contains the explanations and deep understandings of the Torah and serves as the instruction manual for the Jewish people. Although it was traditionally forbidden to put into writing, after the destruction of the Holy Temple and Diaspora, the sages finally decided to put it down into writing. During the reign of the Sasanians, the most timeless of religious works was composed, perfected, and presented as a legacy to the Jewish World. This work was the Talmud.

The Talmud is unlike any other religious book ever complied. At first glance, it appears to be a chaotic mixture of legal rulings, folktales, instructions for observance, dialogues between contrasting religious figures, and even medical advice. Only after an intensive study of the underlying structure does the Talmud begin to make sense. One could spend a lifetime studying it and never master its complexities. In addition, no other book has had so much effect on the structure of the world, even till modern day. In fact, most of the structure of the United States government is based upon Talmudic Law. The courts and justice system is what makes up the Judicial system of this country and serves as a basis for democratic systems. Interestingly, in the US Congressional Floor, there is a large stone carving of Moses himself in the middle of the floor, with the words: "Moses the Lawgiver," inscribed underneath it.

...After the destruction of the second holy temple, Jewish leaders had to turn their attention to finding ways of preserving Jewish identity and practice. With their people plunged from hope to despair, the tannaim realized that they had to look to the past in order to secure the future.

Reduced to its simplest form, the Talmud consists of two parts. The first part written in Hebrew is the Mishnah, which is an analysis of biblical law, the mitzvoth, and the commandments of the Torah. It is concise to the point and sometimes very hard to understand. The second part of the Talmud is Gemara, mostly written in Aramaic, is rabbinic commentaries, on Mishnah that attempt

My Big Fat Persian Wedding?



By Carmit Zur

"Cure it with Windex!" is the new punch line in our home since I saw the movie My Big Fat Greek Wedding, written and starring Nia Vardalos. Although a romantic comedy has never been my number one choice for a movie, I went to see it after the urge of others who have seen it. It did not take past the first scene that I started laughing out loud (literally) in the overcrowded movie theater. This movie depicts in a humoristic manner the life of Toula, a thirty years old woman of Greek parents who is not married, in other words, her time is way past due. Toula works in her parents' Greek restaurant and she can hope for the end of her dull life only when she would marry "a Greek boy, have Greek babies, and feed everyone", like her sister.

When she realizes this, she is ready for a change. After enrolling in some computer classes, paying attention to the way she looks, and taking a job in her aunt's travel agency, she meets and falls in love with an American high school teacher. While Toula introduces her soon-to-be husband to her Greek and more traditional family, she herself comes in terms with her own family, heritage, and cultural identity. In the movie, Toula and the audience soon realize through incredibly hilarious scenes that if the Toula's fiancée can pass the acceptance of her parents, her crazy relatives, and introducing him to unfamiliar traditions and customs and he still would not run away, then their big, fat, Greek wedding will be an easy task.

The great success of the movie is once again the classic story of an unrecognized screenwriter/actress whose one-woman show is discovered, produced on a low budget, and unexpectedly turns into a successful and popular movie. Seeing this one woman show, Rita Wilson and husband, Tom Hanks, saw its potential to turning into a good movie.

However, the greater success of the movie is its ability to raise familiar scenarios that could relate not only to the Greek culture. As the credits were showing at the end of the movie, through my watery eyes from hard laughter, I was amazed to see in the movie theater the variety of people of different nationalities and ethnicities who enjoyed the movie as much as I did. After all, what makes us laugh is usually a reflection of familiar circumstances that we are familiar with. It cannot be ignored that many of the scenes in the movie do have a grain of truth in them. After all, as Persians we know that a "small" family party, when only the closest relatives are invited, turns to a whole fiesta; the process of parents attempting to act as matchmakers to their adult children can be a mortifying experience of a series of blind dates, which is even more embarrassing if the first date occurs with the presence of the parents; when finally a couple wants to get married, bringing the fiancé home involves going through a process of analysis committee that includes a panel of parents, grandparents, older (and often younger) siblings, aunts, uncles, etc. etc. etc.; and a Persian wedding can often seem as an unorganized and as loud gathering to a person who is not familiar with the Persian culture.

Throughout the movie, it was comforting to see that this is not only the experience in the Persian culture but an experience that exists in other cultures as well, especially similar scenarios that occur in the transition between the generation of immigrant parents and their more "American" children. On the one hand, parents want to pass on their wisdom and experiences in life in the best way they know how. Parents want to walk their children through life and especially the "marriage process" to ensure the future success of their children. On the other, the children of immigrant parents have the pressure of respecting their parents and satisfy their parents' wishes while trying to figure out their own way and to fit in a culture that differ from they grew up with. Although the movie ended pleasantly and on a humorous side, as an American movie usually does, we all know that in reality these kinds of tensions do not always have humorous ending. However, looking at these scenarios in a movie as an outsider proves how ridiculous these can become.

The movie did not only result in making me laugh at familiar circumstances that I had seen before on various occasions, but it brought into the light the bigger picture. It brought into the surface the significance of acceptance of one's family and the importance of compromise and understanding between the generations of immigrant parents and the younger generation, as well as in relationships, for the more important purpose of creating a healthy, joyful, and bigger family.

THE COUNCIL OF IRANIAN-AMERICAN JEWISH ORGANIZATIONS (CIAJO) ANNAUL REPORT OF ACTIVITIES TO THE IRANIAN JEWISH COMMUNITY (2002)

The Council is the coordinating body of several of the largest and most reputable Iranian Jewish organizations in the United States. In the past year, the Council, as the legitimate voice of its member organizations and the constituency it represents focused its activities in solving the problems of Iranian Jewish refugees, raising funds in support of Israel, engaging in a PR campaign in support of the government and the people of Israel and continuing to fight for the rights of the Jews in Iran.

The following is a partial list of activities of the Council from September 2001 to September 2002:

1. As part of its political education campaign and Hasbara work the Council sponsored two lectures by renowned Middle East analyst, Menashe Amir at Sinai Temple and Valley Beth Shalom during October and November of 2001. These lectures had the largest attendance of any Iranian-American lecture program in Los Angeles and they far surpassed the attendance of a free speech given by President Katsav of Israel



2. Also as part of its political education campaign the Council Invited Dr. Daniel Pipes, Director, Middle East Forum in April 2002 to educate the community about the dangers of Islamic radicalism. This lecture was picked by the Los Angeles Jewish Journal as the event of the week and became one of the first Iranian Jewish sponsored events ever that had a largely American Jewish attendance and thus attesting that Council's reputation for excellence has even reached the American Jewish community at large.

3. The Council cooperated closely with American Jewish organizations through sponsorship of events in support of victims of terror in the Palestinian-Israeli conflict. The two most notable of these events was the Council's co-sponsorship along with STANDWITHUS.com of a demonstration in front of the Federal Building, and Simon Wiesenthal Center's solidarity walk with each event bringing thousands of Iranian Jews into the streets.

4. The Council and the American-Israel Public Affairs Committee (AIPAC) joined forces in providing partial funding to Iranian Jewish college students who wanted to attend the AIPAC Conference and become campus advocates for Israel. The Council had a delegation of twenty -one members in this year's conference. The Council hopes that with your generous support to Increase the size of the delegation in the coming year.

5. The Council cooperated with Los Angeles Police Department, the FBI, and other security officials in preparing guidelines for local synagogues and Jewish schools for security protocols to be followed during the high holidays.

6. The Council co-sponsored and participated in annual Israel Independence Day festival

7. The Council's representatives have been involved in all fronts to resolve the recent problems of Iranian Jewish refugees in Vienna. Council members flew out in January 2002 and again in April 2002 to New York and Washington and held meetings with HIAS, the State Department and members of Congress. A Council representative visited Vienna in July 2002 to provide a presentation of Iran's country conditions to the HIAS Case managers.

8. The Council has been very active in Hasbara (Public Relation and advocacy) on behalf of Israel. Council members made presentations on virtually all satellite television programs that are beamed into Iran including: NITV, Jam-e-Jam, PARS, Melli TV and other medias.

9. The Council continues to work closely with the families of the 12 Iranian Jewish captives. The Council advocacy resulted in coverage in the Jerusalem Post as well as Farsi Media. The Council has lobbied the State Department to include this tragic case in the annual country condition report of the State Department.

10. The Council continues to collaborate closely with the national offices of major American Jewish organizations such as: HIAS, ADL, AIPAC, UJC, Wiesenthal Center and the Conference of Presidents of major American Jewish Organizations.

11. Council representatives met in April 2002 with Iranian Jewish leaders in New York so that it can include their concerns in its advocacy at the national and international levels.

12. The Council through its member organizations continues to provide forum to candidates and elected officials who wish to share their views with the Iranian Jewish community.

Hollywood Celebrity Shows Solidarity With Israel Comedian Larry Miller Journeys to Israel, Supporting Terror Victims



By: Karmel Melamed

In early August, actor and comedian Larry Miller visited Israel in a show of solidarity with the people of Israel during the recently terrorist attacks against innocent Jewish men, women, and children living there.

Miller, who is well known for his roles in films including "Pretty Woman" and numerous television appearances in programs such as "Mad About You", spent one week visiting and consoling numerous bombing victims in hospitals throughout Israel. Taking his first trip ever to Israel, Miller met with Israelis who had faced the horrors of Palestinian terrorist attacks and used his witty humor to raise their spirits.

Since the outbreak of homicide bombings in the last year and a half in Israel, Miller has been one of the few Jewish voices in Hollywood who has been openly and vocally supportive of Israel. Earlier in the year, Miller wrote a humorous satirical article for the online magazine "The Daily Standard" about the continuous terrorism generated by the Palestinian Authority. While the article was widely circulated via e-mail through the Internet, the hard hitting piece was incorrectly attributed to comedian Dennis Miller (no relation to Larry Miller). Dennis Miller later cleared the confusion by inviting Larry Miller on his H.B.O. show to discuss the Israeli – Palestinian conflict. During the program, Larry Miller again voiced his support for Israel and addressed the unrealistic basis of making peace with the Palestinian Authority that has constantly perpetrated terror against Israel.

Undoubtedly any positive press coverage on behalf of Israel, is beneficial in light of the numerous inaccurate and bias reports by the media sources such as CNN and the Los Angeles Times against Israel. Nevertheless one is left wondering why other more prominent Jewish forces in Hollywood, aside from Miller, have not been as vocal or active in pushing for Israel's and the Jewish people's rights to defend themselves from annihilation?

As we all know, there are a number of influential and well known Jewish actors, directors, producers, writers and other artists in the entertainment industry who are active in a variety of humanitarian causes. Perhaps the time has come for these same individuals to step up to the plate and do everything in their power to aid those in Israel that are in need for economic and spiritual support as a result of facing the terrorist attacks.

Aside from giving financial contributions to Israel, Hollywood's Jewish community can promote investment in Israeli businesses and land acquisitions, or encourage others to buy Israel bonds. Likewise these individuals can also boosts revenue for tourism by persuading the American public to travel to Israel despite these difficult times, or producers can shoot their films in Israel in a show of solidarity with the Jewish people.

While a number of Jewish figures in the entertainment realm have contributed to the fundraising campaigns for Israel, it is understandable that many may not want to jeopardize their images and careers by becoming publicly supportive of Israel. In addition many may also fear for their safety and not travel to Israel.Despite these concerns, there is no time today for anyone, especially Jews in the entertainment realm, to stand on the sidelines while our brethren in Israel are being slaughtered on a daily basis and everyone else in the world turns a blind eye to Arab sponsored terrorism.

In reality, the survival of the Jewish people is at stake as we speak. Every human being must become more active in insuring that Israel nor the Jewish people are weakened or destroyed. Religions, races, and creeds must be set aside, we all belong to the same family of humanity which treasures human life and embraces freedom for all people.

History has taught us that the Jewish people have been brought to the brink of destruction countless times. They have endured constant pogroms, forced exiles, mass conversions, inquisitions, and even genocide when they did not have their own homeland.

Therefore today, we in the Jewish community worldwide cannot afford to loose our homeland of Israel, otherwise the same fate of near destruction may befall our people once again.

At this point in time, I would like to take this opportunity to thank Larry Miller for using his notoriety to courageously promote Israel's right to exist in a time when it has not been the most fashionable thing to do, but the right thing for a public figure to do.

Likewise I would like to call on those in the entertainment industry who are Jewish to follow in Larry Miller's path and become more engaged in publicly supporting the State of Israel. Our existence as a free people with our own homeland hangs in the balance and being silent during these critical times is not an option we can pursue.

'Together Forever' Sponsors a night with Steven Emerson

By: Noushin Adhami

On Wednesday September 18, 2002, over seven hundred people gathered at the Academy of Motion Picture Arts and Sciences, in Beverly Hills,. In the lobby of the theatre, people stood around drinking champagne, mingling, and talking about what the night had in store. Some people knew him, some had heard of him and others had no clue who he was, one thing was for certain, no one anticipated the intensity of what they were about to witness and hear. The man they had come to see speak was Steven Emerson, an internationally recognized expert on terrorism and national security.

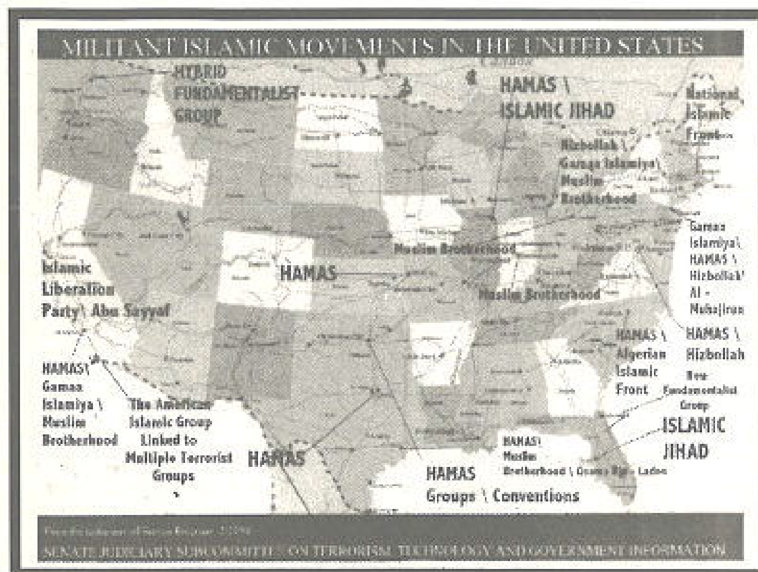
The evening began with a brief introduction of the group organizing this event, Together Forever. This new organization was initially started by a group of friends concerned about the anti-Israel sentiments and bias sparked by the current critical situation in Israel. In an attempt to help Israel and unify the Jewish community, Together Forever's mission is to raise awareness, educate the community, raise money for Israel, and support other organizations with similar goals. These devoted people plan to achieve their goals by putting together fund raising events, educational programs, and cultural events. On that evening, Together Forever commenced the first of their movie/ lecture series.

The first person to be introduced was Roz Rothstein, one of the founding members of Standwithus. This activist organization came to be in May of 2001, their mission is to defend Israel and to clarify Israel' position. Since their establishment, Standwithus has been taking action in many different ways all around the world. Basically, Roz's message to the audience was the importance of standing up and being active in any way possible. Her emotional speech paved the way for the rest of the events to be followed.

Next, the lights of the auditorium were dimmed, it was time to watch a documentary film put together by Steven Emerson and his staff of the Investigative project. This shocking film exposed the activities of Islamic extremists who live here on American soil. We watched how terrorist organizations use American universities as safe havens for establishing a presence in this country. We were shocked to find out just how many terrorist cells exist in the US and how many prominent American Muslim leaders and organizations considered to be mainstreams are actually fundamentalists, promoting an extremist agenda. We were then delighted to find out about a small group of people of various faiths, including more moderate Muslims, who spend their time monitoring, tracking and collecting information on terrorist groups; providing this information to the media and government authorities. Directed by Steven Emerson, this group is called The Investigative Project.

When the video came to an end, silence filled the room; it was time now to introduce Mr. Steven Emerson. He was described as a modern day hero, a brave man who despite many great risks dedicates his life to fighting evil in order to make this world safer. The very long and impressive list of Mr. Emerson's activities and awards astonished the audience. The emotion filled audience welcomed him with a standing ovation. The clapping continued for quite some time, before he could commence his speech. To break the ice, he opened with a humorous joke then continued on with a more serious tone. He spoke of the realness of the threat posed by Islamic extremist and the tireless efforts of his organization to expose the face of fundamentalism. The audience was greatly impacted by Mr. Emerson's presence and what he had to say. A number of questions were then posed. When asked if he fears for his life, his response was that he has chosen to fight for his beliefs despite the known threats and risks. Toward the end of the program, an elderly gentleman arose. With the utmost sincerity, he asked Mr. Emerson how he could be of help for this cause. That was the general sentiment of the evening, people were touched by the event and wanted to somehow help.

Afterwards, everyone gathered in the lobby, mingling, brainstorming, and getting their copy of the book "Jihad in America" signed by Mr. Emerson. The response to the event was extremely positive. The most popular question of the evening must have been, "When is Together Forever having their next event?" Needless to say, the evening was purely successful on every level; not only was it done with the utmost taste and class, but the important and enlightening information shared, stirred a great deal of emotion within all of us. In these frightening times of terrorism and instability, we can all sleep a little better knowing that these dedicated heroes are fighting evil everyday. However, as responsible members of the community, we have an obligation to take a stand and ask ourselves what we can do to contribute and make a difference, for it is not enough to merely appreciate the ones who do.





From both sides, blood is going to waste. The price of blood is going up. Israel has always wanted peace. We are willing to give the Palestinians land for peace. We do not want violence. Our hearts burn for their bloodshed. What do they want from us?

Moshe Kashami (left, husband)
Rahamim Horsdandi (Brother)

land. The Muslims want to make the world just like them...Muslim.

Rahamim: In 1982, Israel hit Iraq's bomb and it was criticized back then. The United States even imposed an embargo on Israel. Now the whole world should understand why Israel did what it did back then.

How has this experience changed your life?

Moshe: "Shekasteh Shodam" I am not the same person I used to be...

A special gala event honoring these remarkable people was held on August 26 at the Beverly Hilton. The group received medals from the mayor's office. Also in the event: government officials from the mayor and governor's office and many celebrities including Christopher Mcdonald, Jammie Pressly, Suzan Blakely, and the master of ceremonies was Jim Murray.

If you would like to help, you can donate to an account that has been opened for this family.

Ayelet Shilon
Bank Hapoalim 557
Sapir St. 9
Kiryat-Krinitsi, Ramat-Gan
Account No. 058538
Israel

POETRY OF LIFE

By Jacques Farasat

Life is poetry in making
Some passages with rhyme and reason
Some melodious, most with intention

Every life is poetry
Each poem different than the other
Some longer, some not
Each sending a different message
Each with a fascinating story to tell

Some poems are read out loud
Or must be read out loud and
Some must be read in mere candlelight
Some in the brilliance of moon lite

Some should be hummed in joy and
Some in deep sadness
Some with respect
Some in gratitude and the rest in awe but
All with attention

Some poets write their own poetry or
Think they do and
Some just write from the heart and some with their minds

A few think of themselves as reluctant actors
In someone else's play
And some claim the whole process, as their own

Some recognize that "Writing Poetry" is the utmost privilege asking: What if there is no life, what if there is no poetry

The collection of stories of lives of men and women
This eventful book of life is a precious book of poetry
All poems significant, some joyous and some sad
But mostly all both

Sad is when some poets read and interpret
Perhaps even understand poetry of others and
Alas, not that of their own.
May all poetry be read out loud,

For how else will it be known
What are the messages
How many messages have been sent
How many messages ignored

Life is a poem
Once in a lifetime poem
Best be with intention
Every word, every rhyme, each verse, each day
Regardless of how short or painful a stanza is

Life is poetry in making
May it be sung out loud
May it shine brilliantly unbound.

August 2002

An Interview with Terror Victims

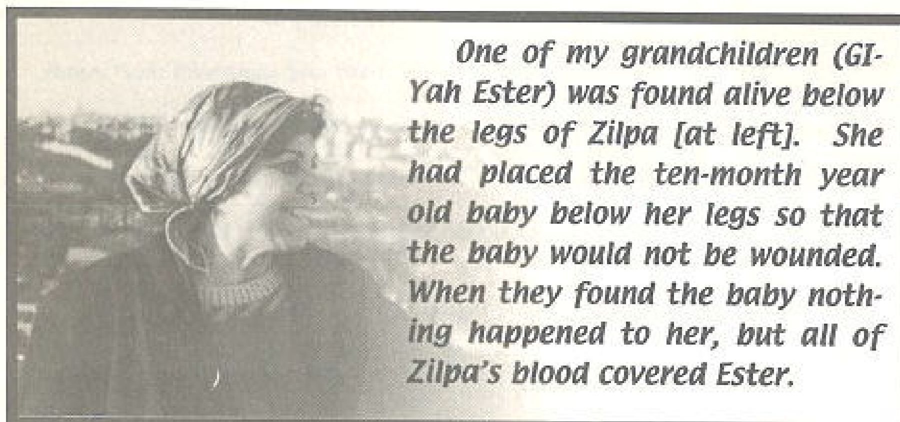
By: Deborah Termeie

In August a group of 22 terror victims came to Los Angeles for two weeks of lecturing and rehabilitation. Thanks to Rabbi Kashani and his wife Vered, these victims have come to tell American Jews that they are strong and that we are all fighting for peace. Among the group are Rahamim Horsandi and Moshe Kashi. In a matter of two minutes Moshe lost his wife (Zilpa Kashi), his grandchild (Sarah Tiferet), and son in law (Gal Shilon) on July 16, 2002.

His other grandchild (Ohr Chaim) was shot in the arm and his other daughter (Ayelet Shilon) lost her eye. Rahamim was Zilpa's brother. Zilpa immigrated to Israel from Mashad in Iran 50 years ago. Gal, her son in law, graduated from Holtz high school in Holon and served in the air force. After completing his service, he studied business management and took out a civil pilot license. He worked for some time for a Canadian airline. When he returned to Israel several years ago, he became religiously observant. He met and married Ayelet three years ago, and they settled in Emmanuel about a year ago. Gal attended classes in the community.

The attack was on Dan bus no. 189 traveling from Bnei Brak to Emmanuel in Samaria. A Palestinian terrorist cell, apparently dressed in IDF uniforms, ambushed a bus from Bnei Brak a few hundred meters from the entrance to Emmanuel. Shortly after 3:00 P.M., two 20-kilo bombs were set off about 200 meters from the town's entrance, damaging the bus's front tires and forcing it off the road. The explosion damaged the bus doors, trapping the passengers inside. The terrorists then started to shoot at the bus, firing through the unprotected roof and throwing grenades through the narrow upper windows, which are not armored.

Both men fought back tears to tell me about the day their whole life changed.



One of my grandchildren (GI-Yah Ester) was found alive below the legs of Zilpa [at left]. She had placed the ten-month year old baby below her legs so that the baby would not be wounded. When they found the baby nothing happened to her, but all of Zilpa's blood covered Ester.

Tell me what happened on the day of the terror attack.

Rahamim: My sister usually takes her daughter, Ayelet and grandchildren, Ohr Chaim, Sarah Tiferet, and Gi-Yah Ester to the city of Emanual about fifty kilometers away from the bus station. I had known that they were going, but I did not know the time that they would be travelling there. When I heard about the terrorist attack, I quickly called Ayelet. She told me that her mother, child, and husband were killed and that many were injured. We found out later that the terrorists first bombed the bus then started firing at it. Nine in total had died.

Moshe: My wife visited her daughter and her family often. She always wanted to help everyone. She was always there for my grandchildren. One of my grandchildren (GI-Yah Ester) was found alive below Zilpa's legs. She had placed the ten-month year old baby below her legs so that the baby would not be wounded. When they found the baby nothing happened to her, but all of Zilpa's blood covered Ester. My son in law, Gal, tried to stop the shooting. When they saw him, they shot him dead.

Rahamim: In all nine died. Three of them were from our family.

Moshe: The three terrorists were killed.

Do you hate the Palestinians?

Rahamim: From the time that we signed the OSLO Accords there has been bloodshed. I never thought that I would see them killing a ten-month-old baby. If people kill like them, I don't think any country can work with them. I want the bloodshed to stop. From both sides, blood is going to waste. The price of blood is going up. Israel has always wanted peace. We are willing to give the Palestinians land for peace. We do not want violence. Our hearts burn for their bloodshed. What do they want from us?

Moshe: What Do They Want?

Are you afraid of walking in the streets?

Moshe: I am afraid of Arabs living in Israel (Hezbollah and Fatah).

Do you think that there will ever be peace?

Moshe: No, I never think so. If they look at any holy books (For instance the Torah) they will see that it is the Jew's

on the defensive. Saudi money has bought many lobbyists in America.

Returning to the current situation of Israel, Sayyed says "Sharon is doing right; however' peace is not possible in the near future because the Arabs do not accept the existence of Israel. There is difference between acceptance and recognition. Recognition is a political term. They can recognize a Israel without accepting her. Israel has been recognized by Jordan, Egypt and technically by Qatar. But they have not accepted Israel. Of course Israel cannot be accepted unless it is recognized. And without U.S. interference Israel can be established as the most powerful nation in the region."

Sayyed believes that even after solving the question of Israel, radical Islam will remain as strong as it is now if not stronger, because Israel is only an excuse. How radical Moslems be challenged as far as traditional anti-Semitism is concerned? The answer is: "By correct interpretation of the Koran. Of course, it can't happen overnight, but the debate has to be started. Once you are able to challenge the mullahs, the misinterpretations will gradually be changed. Not tomorrow and not by the order of governments, but slowly by members of society. Otherwise there will be bloodshed. The mullahs should be told that the Jews of Medina were not all against Mohammad. Moreover, the Koran says that there is also the possibility that people change. Why don't they do it now? The rulers pay the mullahs enough money. There is a hidden contract between rulers and mullahs. We endorse you, you endorse us."

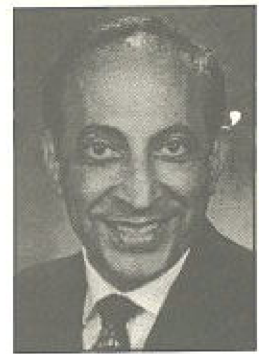
In response to the question of why as a Moslem Sayyed talks and writes in favor of Israel and the Jews, so much so that in this regard he is even ahead of many Jews, he emphasizes that he is a very religious Moslem and through the vision of Mohammad he has come to these conclusions. Tashbih Sayyed explains that by the time he was eight years old, if somebody asked him: "Who is the worst enemy of the world," his immediate answer would be: "The Jews." Nobody had told him that. It was in the air. When he was two years old he was sent to a mosque to be educated. His mullah was not even a first grade graduate because he was blind. At the age of 12 he was writing short stories for a children's program at a radio station. He used to read these stories at that station.

There was a Jew named Benjamin who worked in the same radio station. One day he invited Tashbih to his house and knowing that Tashbih loved to read books at that young age, Benjamin gave him two books: Tear No More and Exodus. Returning the books to Benjamin, Tashbih said, "I enjoyed reading Exodus. It is beautiful fiction"

"It is not fiction, my young friend," Benjamin said. "It is a true story, a historical fact."

Since then, Sayyed has searched for true stories and historical facts about the Jews and Israel.

Magbit Foundation Names Beverly Hills Resident Jimmy Delshad to Three-Year Term as new President



The Magbit Foundation, which raises and distributes more than $700,000 in interest-free education loans every year, has named Beverly Hills resident Jimmy Delshad as President of the charitable organization for the next three years.

The Foundation's Directors believe Delshad's successful business experience and recently- concluded tenure as President of Sinai Temple make Delshad the ideal candidate to take over leadership of the Foundation and its activities in helping students pay for their college educations.

"I am proud that Magbit Education Foundation has chosen me to lead the organization as together we rise to meet the challenges of the 21st Century," said Delshad. "It has been my privilege to serve with Magbit over the past few years as we have built the organization and increased the amount of interest-free loan money we can make available to worthy college students."

"This year Magbit accepted the added challenge of raising and distributing funds for the victims of terror," said Delshad. "We were enormously successful, raising and distributing more than $1,000,000 in the past year as the need has increased dramatically and tragically. We all look forward to a time when these activities will no longer be necessary and we can return to simply helping deserving kids pay for their college educations."

"I am confident that my background in the private sector and in major non-profit organizations will help increase both the scope and the impact of Mag bit's efforts," added Delshad.

Prior to accepting the Magbit Presidency, Delshad served as President of Sinai Temple for two years, overseeing more than 300 employees, the Temple's two mortuaries and two schools with more than 1,000 students.

The highlight of Delshad's business career - which began when he arrived in this country 44 years ago with $100 in his pocket - was the founding of a computer storage technology company that marketed and sold its products throughout the world. Delshad sold the company in 2000 when he accepted the Presidency of Sinai Temple.

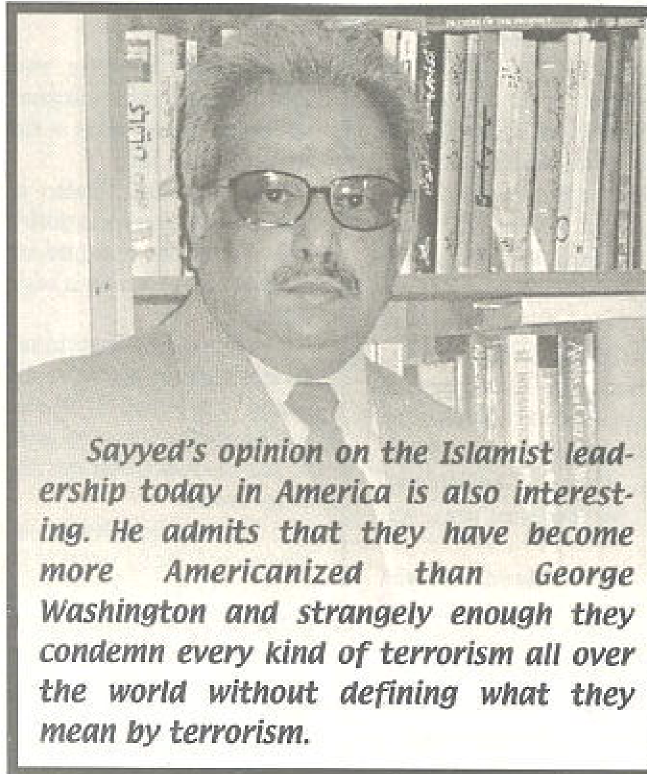
Delshad's term as President of Magbit runs through 2005.



had no reason to rebel because, as pointed out, they were intellectually on top. They never had dreams of conquering Islamic states. They have never been imperialists.

"Other nations occupied their land and this proves the principle that they were not going to occupy other lands. In the meantime they never wanted the occupation of their land to continue forever. Sayyed does not accept the term 'occupied territories' in reference to Israel. Israel has not occupied any territory or any land." Sayyed adds that he can easily prove this point with historical facts. The Israelis are not the occupiers. The world has to understand this. The problem of the Jews and Israel is a historical problem.

The areas of the Golan Heights, Gaza Strip, Judea and Samurai from 1948 until 1967 were in the control of Syria, Egypt and Jordan. Although under the United Nations, these areas were supposed to be set aside with the common international capital of Jerusalem, none of these countries, i.e. Syria, Egypt, Jordan and even Lebanon, talked about the Palestinian state. In 1967 Israel, not on an expansionist mission, happened to have these areas under its own control. That was the time that suddenly the idea of Palestine appeared. Nowhere in the world can the problem of refugees persist after 50 years. You will find no such thing in history. Even the Jews who were refugees everywhere became the citizens of other nations - French, Egyptian, Persian and so on.



Sayyed's opinion on the Islamist leadership today in America is also interesting. He admits that they have become more Americanized than George Washington and strangely enough they condemn every kind of terrorism all over the world without defining what they mean by terrorism.

On the topic of the creation of greater tolerance and contact between Jews and Moslems, Tashbih Sayyed confesses that his friends tell him that he is more a Jew than a Moslem. They are good friends of his but they don't like him. The conclusions that he has reached through the study of history can be changed only by other intellectuals. Tolerance can be created by education and thorough knowledge of the truth. Baseless popular ideas and beliefs are mostly tainted by prejudice.

One of the historical facts often ignored by even learned individuals is that the Palestinians who are now living in the State of Israel are the descendents of tenants sent there by the Ottoman Empire to take care of marshlands.

Sayyed, whose thoughts are based on historical reality, is courageous enough to say that "The State of Israel is the land of Jordan, all of it. No Jew has ever said that. The geographical area that was allotted in 1948 made it impossible for Israel to survive. Later Israel regained other parts of its homeland but it is still not viable. Today the borders of Israel are not true borders. Israel needs more land in order to survive because in some places it is only 9 miles wide. This problem has not been addressed in the past 50 years."

Sayyed's opinion on the Islamist leadership today in America is also interesting. He admits that "They have become more Americanized than George Washington and strangely enough they condemn every kind of terrorism all over the world without defining what they mean by terrorism." Have you found, Sayyed asks, any Islamist leader come out and say: "Yes we condemn the terrorism of Hamas, Hezbollah and Islamic Jihad?" No. Nobody has said that.

According to Sayyed the #1 solution for Israel is to get rid of Palestinians in the Gaza Strip and other so-called "occupied territories," the same way America got rid of the Taliban. Israel has the capacity to do this if the U.S. does not interfere. In the last five wars Israel has proved how powerful it is.

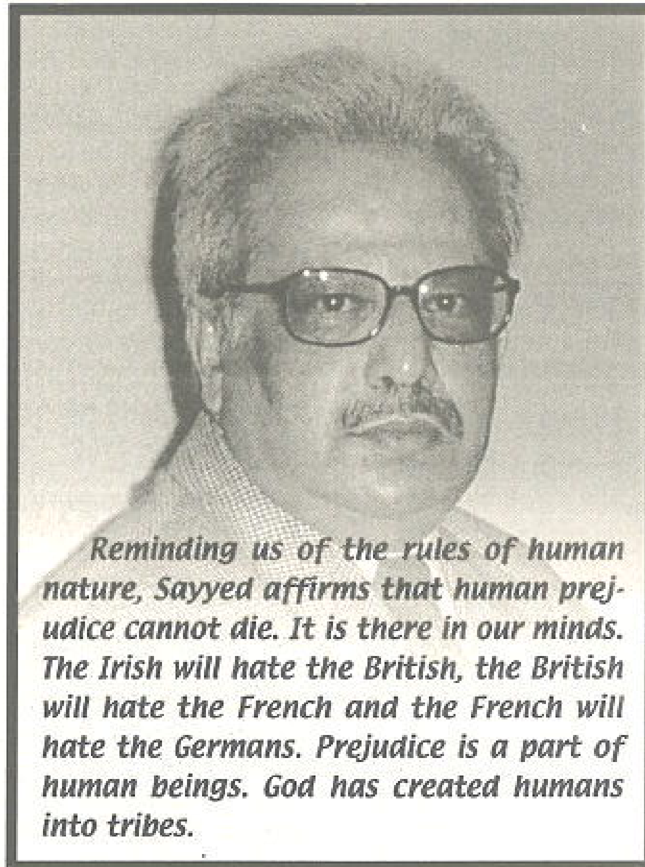
Since Sayyed's extreme position on this subject is doubtless questionable to many Jews, particularly Israelis, we leave it aside and ask Sayyed whether he thinks America is really pro-Israel? His answer here is astonishing too. In his view America cannot survive without Israel because America is a very lonely country in the world. Europe is in competition with the United States. No country shares American values except Israel. Russia, Japan and all other great powers of today are the competitors of America. India and China are future competitors.

America and Israel have common values. If Israel is hurt in the Middle East, America will be hurt very soon. It did not take one day for Rome to come down, but it started someday. Don't forget that today's American foreign policy is blackmailed by outside commercial forces. Europe demoralizes America. All outside forces tell America: "You are wrong in not supporting the Palestinians." Because of this America is

Jewish born scholar named Fazl-ollah Hamadani, who was newly converted to Islam, became grand-vezir (prime minister) in Iran.

In regard to openness in Judaism, Sayyed states that he has never found a Jew who is anti-intellectual. That is why he is so overwhelmed by Judaism and is so much a fan of the Jewish people. He adds that "If the Jews had not been forced to leave Palestine, they would not have been exposed to the outside world. When they went out of their homeland they were open and wise enough to adapt to the discipline of different cultures. The willingness of the Jewish nation to adapt to circumstances and to achieve their main objectives enabled them to rebuild the State of Israel and return to their homeland."

Sayyed explains that the State of Israel, like the United States, is not just a geographical entity. He does not consider America his country, but rather his religion. It is not his nationality. It is an all- encompassing faith. If he is Pakistani, he has to hate Hindus. If he does not hate Hindus, he does not have reason to exist there. If he is Chinese he has to hate Buddhists. This is true in case of being Arab, German, Iranian or any other nationality or religion. But when you become American you are equal with all other faiths. There is no majority or minority. There is no religious dogmatism. This is the unique concept of Americanism which is the secret to the country's progress.



Reminding us of the rules of human nature, Sayyed affirms that "Human prejudice cannot die. It is there in our minds. The Irish will hate the British, the British will hate the French and the French will hate the Germans. Prejudice is a part of human beings. God has created humans into tribes. Although He wanted the tribes to compete and achieve positive results, there has been misinterpretation of the scriptures.

"Now, what does Israel have to do? If I am American, should I show my loyalty only to America? No. If I am American I have to support Israel, only Israel, not Germany, Britain, France, Saudi Arabia but Israel. Go back to 40 years of wandering in Sinai. When the Jews reach Canaan, not a single one who was a slave was alive. It means that Israel is not a normal country. The people of Israel do not compromise.

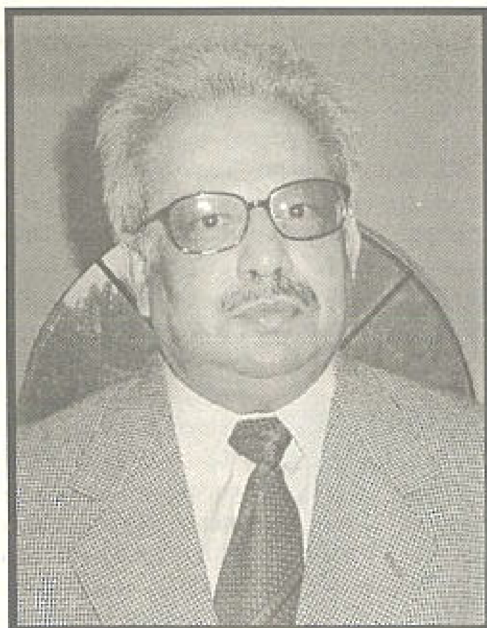
"When Hertzl was asked why the land of the Jewish people should be created he said: 'As long as the Jews are living as a minority in different nations, they will never be respected. They will have no dignity. Their identity will always be threatened and they might be destroyed. So the state of Israel shall be created.' These are his words. No respectable person can disagree with Hertzl."

Addressing the Jewish people, Sayyed states: "When the Second Temple was destroyed you became the only nation without a country. This lasted many centuries. You have helped a lot in bringing the U.S. into being, but you are not a part of this establishment. Even the prophet Mohammad used the Jews as scribes, accountants and translators. The Jews can create envy. You always excel in intellectualism and intellectual leadership. You influence minds and any person who influences minds is considered dangerous by others.

The Jews ponder, discuss and analyze every possible subject. This is true in politics, science and any other topic you consider. It is the intellectual thirst of the Jews that puts them in a very unique position. But as long as you are a minority, you are not welcome. Jews have been living in ghettos, but even in ghettos their thirst for intellectualism never stopped. That means they never needed the recognition of outsiders to tell them that they are great."

Going back to the subject of Israel, Sayyed believes that Israel and Jordan are not in conflict, but Islam and Judaism are. The moment the religious beliefs of Israelis and Palestinians appear, the matter of Jihad is brought up. Then the whole Islamic world is available as soldiers to defeat 14 millions Jews. They create a perception that Israel is a symbol of Jewish power, of Jewish people wherever they are.

To the question of why, in spite of their loyalty to host countries the Jews have always been persecuted, Sayyed replies that "So long as the Jews were in their homeland they rebelled against foreign powers. History is full of their rebellions. When they were forcefully sent out of their land, they



Tashbih Sayyed

The Moslem Scholar, Historian, Writer & Journalist Speaks About Israel, Jews, Islamic Fundamentalists & More

Thanks to Dr. Mojgan Hakimi, we recently had a meeting with Mr. Tashbih Sayyed, editor-in-chief of Pakistan Today, a weekly newspaper published in California.

Based on his extensive study of history, Mr. Sayyed, a brilliant scholar and prolific writer, has some philosophical views that are opposite to the ideas of fundamentalist Moslems. As a historian he has written extensively on the Middle East. He has spoken about the Islamist threat to world peace and Iran's and Saudi Arabia's contribution to the spread of Islamism. His editorials have warned about the fundamentalist/Islamist agenda. He is the author of four books: The History of the World, Eagle Does Not Blink, A Collection of Essays, and Scorpion's Shadow: The Rise of Islamism.

Mr. Sayyed has been a regular speaker on the Israel-Palestine conflict, Indo-Pakistani relations and Afghanistan-India-China affairs. In 1970 he headed the Current Affairs Department of Pakistan Television and traveled continuously in the Middle East, Europe and Asia. In his forthcoming book, Mohammad, Mr. Sayyed deals with the life of the prophet of Islam in a very secular manner. He believes that the manipulation of Moslem history and scriptures by Islamist Arabs is the root cause of today's Islamic extremism.

Mr. Sayyed has been quoted by major newspapers in the U.S. and Israel. He has also been appearing regularly on television networks in the U.S., commenting on the rising threat of Islamism. Mr. Sayyed has been a target of Moslem fundamentalists for his views on Israel and the Jews.

Here are some excerpts of his dialogue with the editorial board of Chashm Andazz and Dr. Hakimi.

According to Sayyed, "There are millions of moderate Moslems. Every one of them hates mullahs. The problem starts when it comes to the question of the Jews. The moderates are like the Islamists in hating Jews. Look at Iran. Khatami is moderate compared to Khmenei, but when the subject of the Jews is raised, there is no difference between them.Although today we are talking about the extremists and militants of Islam, when we search for the roots of anti-Semitism we find that it is the scriptures which have an important role.

"The writers of the Gospels, Matthew, Mark, Luke and John, started a campaign against the Jews by accusing them of being the killers of Jesus. This resulted in many Jewish massacres including the Holocaust. Similarly, 621 years later when Mohammad migrated from Mecca to Medina, the same story was repeated. The prophet was a very accomplished politician. The first thing he produced was the contract (missagh) of Medina. There were 15 Jewish clans living in this city. He brought all of their leaders and asked them to sign the contract which said that each immigrant and each native could be brothers, so much so that if a native had two wives, he should divorce one and give her to the immigrant. This was politics and not religion. Thirteen clans out of 15 signed the contract. Each of them is mentioned by name. Mohammad established a state. How could they get money to support this state? By looting; it is the Arab tradition. It is true even now.

What happened to the other two clans that were the most popular? They refused to join the prophet and there was a quarrel. So from that day on the Jewish people were considered the enemy of Mohammad. Nobody talks about those 12 clans that surrendered, because to write or speak the truth is still taboo in Islam as it was during the Christian Inquisition."

Sayyed admits that "If a frustrated person from a Moslem country lives in a Western country, he may become an educated and intellectual individual, but his feelings toward the Jews will not change. The hatred toward the Jews among Moslems is universal. Dogmatism is the enemy of humanism. Dogmatism is anti-history. If you are dogmatic, whether you are a Jew, Christian, or Moslem, you cannot make progress. The problem with Moslems is that they are dogmatic and they cannot make progress.

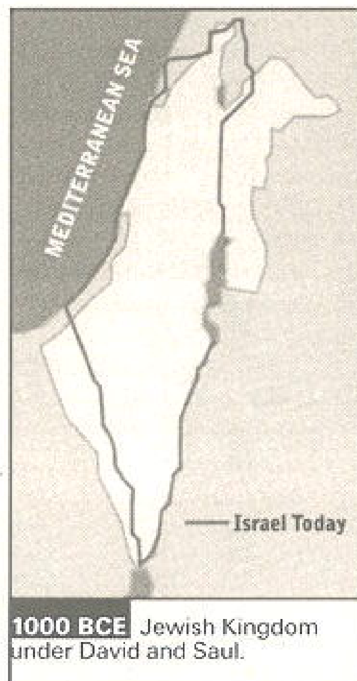
"Look at the history of Islam. When the Mongols attacked the dogmatic Islamic Empire and captured Damascus and Baghdad, there was intellectual progress in Islam. The Greek philosophical texts were translated into Arabic, and Islamic civilization started to grow." That was the time when a great

What Does "Occupied Land" Mean?

By: Hooshang Ebrami

Whether by God's Covenant or due to social forces, the Jewish tribes – the children of Israel – migrated to the Good Land of milk and honey over 3300 years ago, just as Aryans migrated to Iran (2000 B.C.E.), Gauls to France (500 B.C.E.), Goths to Rome (500 C.E.) and various peoples to America (1500 C.E.).

There were a few small groups in the Good Land, all of them ethically corrupted idolaters. It was the beginning of human civilization. The Jews established a unique society in the world giving high priority to ethics, particularly to equality and justice. They built Jerusalem and other cities. King Solomon, in his inaugural address before the First Temple, asked God to help all His peoples, Jews and non-Jews. The land was called Eretz Israel and the nation proudly and joyfully declared: "This land is my land," just as Americans would do thousands of years later.



1000 BCE Jewish Kingdom under David and Saul.

The nation of Israel had to stand strong before other countries, all of them pagans and some her neighbors. They were cruel and their peoples were slaves of autocratic kings. Christianity and Islam did not exist. Other religions like Buddhism, Zoroastrianism and Confucianism had not appeared yet.

In 700 B.C.E., the Assyrians attacked Israel, occupied its northern region, smashed the Ten Tribes, and exiled them to the eastern areas. At that time there was no humanitarian emperor like Cyrus to send them back, so most of Jewish land remained in the hands of enemies.

Around 500 B.C.E. the Babylonians attacked the southern part of Israel, called Judea and took possession. The First Temple was set on fire and the Jews were exiled to Babylon, but after a short time Cyrus the Great freed the captives and sent them back to their homeland, where they built the Second Temple.

In 300 B.C.E., the Greeks, with the leadership of Alexander the Great, occupied the Good Land completely. This time there was no exile, but the children of Israel could not endure the occupation of their land by foreigners. There was a heroic uprising led by the Maccabees. Israel was free again.

Then in 40 B.C.E., the Romans occupied Eretz Israel. They were brutal and crucified their opponents. The revolution of the Jews in 70 C.E. failed and the Second Temple was destroyed. Many people were killed and many others fled the country. The Roman Empire declared: "Now that we have occupied the Jewish land and uprooted the Jewish nation, let the name of their land be changed to Palestine" But the Jews could not sit silent. Inside the occupied land, epochal events such as the Masssada resistance and the Barkokhba revolt took place and outside of Israel, the Jews living in the Diaspora kept alive their burning desire to return to Jerusalem. After the fall of Rome and the rise of Christianity, the homeland of the Jewish people – the birthplace of Rabbi Joshua (Jesus) – was placed in the hands of Christians. With the advent of Islam and then the famous crusades, the Moslems occupied so-called Palestine and built the Dome of the Rock on the ruins of the temple that belonged to the Jews. Many new Moslem converts from Arab countries came to the Holy Land and settled there. They were called Palestinians.

In 1500 C.E., when the Ottoman Empire reigned in the world of Islam after defeating the Arab caliphs of Baghdad, the occupation of Jewish land was transferred to the Ottoman government. In the First World War, the Ottomans were defeated by the British Empire and lost the Good Land to Britain.

Then, from the beginning of the twentieth century, a few decades before the Second World War, Jews from Russia, Eastern Europe and the Middle East gradually started to migrate to their homeland. They struggled against the British. After the Second World War many other Jews joined them. They fought with the British army, killed, and were killed. Once more the Maccabee epic was revived. Israel's army stood empty-handed but firm in front of a very strong and shrewd empire. Finally the Jews were able to declare their homeland's freedom to the world. The occupied land was free. May it remain free forever.

And now the nation of Israel, addressing all other nations, including Arab and Moslem nations, declare: "Every one of you have a national history you are proud of. Don't judge my country blindly. Open your eyes! Extend the horizon of your sight and thought. Look back. Think a little and find out what occupation means in my case. Respect my freedom as I do yours".

TABLE OF CONTENTS

What Does "Occupied Land" Mean? — 2
By: Hooshang Ebrami

Tashbih Sayyed on Israel, Islam and more — 3

An Interview with Terror Victims — 7
By: Deborah Termeie

Poetry of Life — 8
By: Jacques Farasat

'Together Forever': St.‸ n Emerson — 9
By: Noushin Adham.

Larry Miller Journeys to Israel — 10
By: Karmel Melamed

CIAJO Report of Activities (2002) — 11

My Big Fat Persian Wedding? — 12
By: Carmit Zur

The Talmud Has Never Been Completed — 13
By: Fouad Melamed

A Night of Kurdish Dancing — 16
By: Sandy Pedram

Professional Networking Expo — 18

The Need For Another Theodor Herzl — 19
By: Hooshang Ebrami



IRANIAN JEWISH CHRONICLE
(CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by:
Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of
Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, California 90212
Telephone: (310) 843-9846
Facsimile: (310) 843-9266

Editor-in- Chief: Dariush Fakheri
Managing Editor: Hooshang Ebrami, Ph.D.

Contributing Writers (English Section):

Deborah Termeie
Jacques Farasat
Noushim Adhami
Karmel Melamed
Carmit Zur
Fouad Melamed
Sandy Pedram
Pedram Hazany
Farnaz Taban
Houman Kashani

Graphic Designer (English): Jorge Pringles
Graphic Designer (Farsi): Minoo Hamodot
Marketing/Promotions: Lily Kahen
Public Relations: Asher Aramnia

With the help and cooperation of other board members: Saeed Banayan, Asher Aramnia, Fred Fouladi.

Annual basic subscription rate is: $26.00.
Single copy: $3.00 U.S. Currency Only.
For subscription please call: 310-843-9846.
Second-class postage paid at Los Angeles, California.

کیترینگ و رستوران گلات کاشر شارون

کیترینگ انتخابی **نصخ ایسرائل** و هتلهای معتبر لس آنجلس

رستوران شارون صد درصد گلات کاشر زیر نظر ربانوت محترم ایرانی و آمریکایی بوده و لذیذ ترین غذاهای ایرانی و آمریکایی را در اختیار شما میگذارد .

کیترینگ شارون را برای یک شب فراموش ناشدنی انتخاب کنید

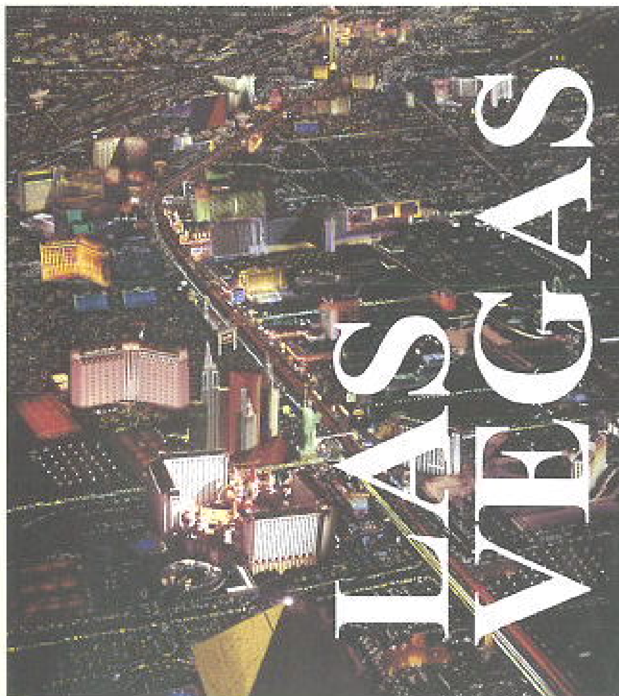
18608 1/2 VENTURA BLVD.
TARZANA, CA. 91356

۸۱۸-۳۴۴-۷۴۷۳
۲۱۳-۶۲۲-۱۰۱۰
پیجر: ۸۱۸-۷۷۸-۷۸۱۰



بالاترین رشد جمعیت و کمترین میزان بیکاری
در امریکا را فقط در شهر

از رحیم





بشنوید می‌توانید تمام اطلاعاتی که لازم دارید را با تلفن جویا شوید.

بیائید به لاس وگاس بیائید و از نزدیک رشد بی‌سابقه این شهر و محل مورد نظر خود را ببینید.

بپرسید و بدون مطالعه نخرید. با سرمایه‌گذارانی که میلیون‌ها دلار در سال گذشته با پیشنهاد من سرمایه‌گذاری کرده‌اند، صحبت کنید.

می توانید پیدا کنید

زمین

مستغلات

شاپینگ سنتر

فکس ۱۸۳۶-۹۱۴-۷۰۲

اگر می‌خواهید در لاس وگاس همیشه برنده باشید، پول خود را فقط روی این شماره بگذارید

702– 493– 5858



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879